کتاب در خواص فلزات
و نباتات و غیره

۱

5960

نزهة القلوب مقاله اولی

حمد مستوفی

کتاب در خواص فلزات و احجار و نباتات و غیره ۱۵

۵۶۹۰

نزهة القلوب مقاله اول

حمد مستوفی

١

طلا نیست معدن سیستان در افواه مشهورست که در عهد سلاطین غزنین بر روی زمین
بمثل سوزن زرین پیدا شده و هر چند ان که بیشتر برفتند قوی تر میشد و زیادت
بری آید تا بستون درخت بزرگ شده هم در عهد غزنویان بهم انداز له خراب شد و اینسه
و حالش نیز از نظرها محجوبست و این منع دور از عقلست که فلزات را چون نبات رویندگی باشد
زیرا فلزات بجماد مانند تر از نباتاتست و نیز چنان معدنی مرتفع چگونه باندک زمانی از
نظر محجوب کردد **نقره** معادن نقره بسیارست و در سردسیرها می باشد اما بهترین نیکو
جوهر و بسیار حاصل معادن فرنگست و آن زمین بمعادن الفضه مشهور معدن
ختلان بحدود ترکستان بکوه سمرقند کم زحمت بسیار فایده است معدن نظر کی از حد
بران خرج کنند بهمان بار بود و بدین سبب اکر اوقات معطل باشد اما در عهد سلاجقه شتو
در انجا بکار بودند و کعشدی اکرچه تو فر ظاهری ندارد اما نقره در جهان بسیاری شود
آهن معدن بسیار دارد و در ملک قسان ولاتیست آهن کار خوانند و ملک عرب بکوه
قسار معدنیست آهن نیکو بود و پولاد از انجا سازند و شمشیری قساسی مشهور و معتبر باشد
معدن قطره بولایت طارمین قزوین معدن کوه کوهک معدن بولایت کحدواران **سرب** معادنست
انچه فراوان تر و انچه مشهور تر بکوه دماوند معدن بجبال بخارا و معدن بکوه فرغانه
خارصینی در ایران معدومست اما در بعض کتب دیدم که ببلاد چین معدن دارد و الات
خوب سازند مضرتش سخت تر از آهن بود **قلعی** معدن بسیار دارد و از همه مشهورتر و بزرگتر
معادن قلعه آنبر حد هند و چین و بدین سبب قلعی را جوهری خوانند و بروایتی در اندلس کوهی است
قلعه میخوانند و بدو معدن ارزیزست و بدو باز میخوانند معدن بولایت فرنگ **مس** معدن بسیار بود
انچه معروفست درین مملکت معدن بولایت الخان و آذربایجان حاصل نیکو دارد

...ب المخلوقات آمده که در اول حاصل ...
... اهل البیت مومنین حسین را علیهم السلام
... که زایندند و آن قوم بر الحاشی تنگ کردند
... مومنین حسین را کرما اثر کرده که برمان رفت
... برکت نماند و اکنون آنچه بروخرج کنند ...

... گویند و بعضی جایز گفته اند و بعضی ...

... نامه الطاقی آمده که در ترکستان شهریست
... سیاه خرات معدن دهنج است و لون
... مانند واست و در دیار آذربایجان معدنی
... شکل آنکه آبی از سنگ مترشح میشود و ...
... میکردد و میباشد

... اما عقارب دران جا بجا پیدا شده ...

... جوهرش کمتر از نشابورست معدن
... بجبال بخارا و اشروسنه معدن بولایت
فرغانه معدن ...

معدن بجبال بخارا و اشروسنه معدن بدیار فرغانه معدن بکوه حلب بملک شام
معدن بکوه سیلان آذربایجان مس رسته نیکو میدهد بابت و مرواجار جواهر جاها
فراوانست آنچه ... تر و با قیمت تر ست بر سه گونه است اعلا و اوسط و ادنی یاد کنیم
الما طالانه جوهریست الماس در اول کتاب شرح داده شده که در درهای کوه سراندیب می باشد
و از بیم افاعی درو نمیتوان رفت بحیله و سعی طیور بیرون می آرند بدین سبب پارهای
بزرگ بر نمی آید دهنج در کوه اشروسنه می باشد بیجادق از معادنش بهتر و مشهورتر
معادن فرنگست و دران ملک بجانب غرب بسیارست و دهنج فرنگی مشهورست زمرد
در صور الاقالیم امده که در کوه معظم بولایت صعید مصر که ان کوه مشرف بر فراه معدن
زمردست و در همه جهان غیر ازان معدنی نیست عقیق در یمن معدن نیک دارد و عقیق
یمانی مشهورست و آن معدن را قیاس میخوانند فیروزج معادنش بسیارست بهتر
معدن نیشابور بود و نیکوی جوهر کار رحمت و در جبال نیشابور جا بجا کنده بودند
رگ فیروزه یافته اند و از انجا جوهر خوب می آید و مردم از بیم آن دست از معادن
باز داشتند معدن کرمان فیروزه نارسیده میدهد و بدین سبب زیادتی قیمتی ندارد
لعل در ایام سابق لعل نبوده است و بدین سبب در کتب ذکرش کمتر آمده در چند
سال در بدخشان معدن خوب دارد و در سرآه آذربایجان نیز معدنیست اما لعل
نارسیده است و تیره رنگ و با کبودی زند لاجرم قیمتی ندارد یاقوت معدنش سرندیب
خطا ستواست زیرا که قوت حرارت نیست و یاقوت بقوت حرارت بمرور
زمان تواند رسید شب در کوه طالقان معدن خوب باشد الاوسط بسد و مرجان
در صور الاقالیم گوید که در اندلس معدنی دارد و غیر ازان در جهان معدن نیست

بلور در ولایت فرنگ بسیارست و در معادن بلور بروز کار نتوان کرد زیرا که تاثیر آفتاب
آنرا سوزنده میکرداند چنانکه ملبوسات فعله کان می سوزانند جزع و فادزهر و کهربا مروست
الادنی جواهر بسیارست و مشهورات ان در اول کتاب یاد کرده ایم آنچه از انجمله غیر از آنچه خود
ذکر معادنش اینجا ثبت کنیم توتیا معادنش بسیارست درین ملک بکرمان بدیه توتیا گران
خاک از معدن بیرون می آرند و آغشته بشکل میل بطول یک گز ساخته و خشک کرده در شاخود
مینهند قوت آتش توتیا را ازو بر شکل غلافی بیرون می آرد زاج معادنش فراوانست
آنچه در ملک ایران است معدن بکوه بهرین لر کوچک چشمه ایست که زاج بالوان میدهد معدن
بکوه دماوند معدن بطارستن قزوین زجاج آبگینه جوهرش سنگ آتش زنه است و در همه ملکها
و کدورت و صفائیش تعلق بصنعت سازنده دارد و بهترین صانعان این جوهر در حلب اند
... شهر ... و در ...
که آنرا چشمه بیرون می آید ... می لشه میشود شب سفید یمانی و شب سیاه ورد
سرمه را معادن بسیارست معدن بجبال اصفهان سرمه خوب میدهد معدن بکوه دماوند
و در ولایت اندلس معدنی دارد و خاصیتش چند انکه ماه را مد النور بود آن معدن سرمه بیشتر
مروارید معدنش بسیارست و از معدن نقره نیز حاصل میشود و بکوه دماوند مرقشیشا
معدن بهترین کوه لر کوچک و قیشا ذهبی میدهد چنانکه بگداخش سبیکه میشود نوشادر معادنش
بسیارست و در ایران بجبال سمرقند معدنیست بروز دود و بشب آتش ازانجا مشاهده کنند
و چون در انجا روند نمد تر کرده پوشند والا بسوزند و این معدن دران زمین بهر چند گاه
جای جوهر بهتر دهد معدن بماوراء النهر معدن ماورکند لاجورد بهترین معادنش در بدخشانست
و در ایران معدن بذرمار ادربیجان و معدن بکرمان زرنیخ

باب سیم در اوطان زفت معادن بسیار دارد در صور الاقالیم گوید معدن ما بین بخارا
و اسروشنه است معدن بولایت فرغانه زیبق در صور الاقالیم آمده بهترین معادن زیبق
معدن بکوه شرانش بولایت اندلس و آن چشمه ایست که زیبق با آب او بر اوش میکنند وازو
بهمه جهان میبرند معدن ما بین بخارا و اسروشنه معدن بولایت فرغانه عنبر در معدنش اصلا
بسیارست در اول کتاب شرح آن داده ایم اما بهمه قولی در بحرست و در ایران نیست قیر
معادن بسیار دارد و آنچه در ایران است معدن عین القیاره بولایت موصل چشمه است
که آن وبه رابد و بار میخوانند و حاصل بسیار دارد و معدن ما بین بخارا و اسروشنه است
کبریت بالوان می باشد و معادن فراوان دارد و آنچه در ایرانست معدن بکوه دماوند
بر حمله آن کوه بهفتاد جاهست که گوگرد میدهد یکی که بزرگترست از کثرت بخار بر و مگس نمیتوان
رفت که بهوشی آورد گویند که هاروت و ماروت در آن چاه محبوس شدند و این گوگرد
ابر بعض لسانست و این روایت اصلی ندارد و معدن بامیان چشمه ایست از آنجا آن بخار
بر میجوشد که بمسافتی آواز من می توان شنید و چون منشر میرود منجمد میگردد و گوگرد می شود
و معدن بهترین کوه بلر کوحک مالوان گوگرد میدهد و در دیگر ولایات بکوه برانش از نواحی
اندلس معدن گوگرد است لادن مومیایی
معادنش بسیارست آنچه در ایران است معدن بدیه آبی از نواحی شبانکاره کوه
ازو قطرات میچکد چون موم منجمد میگردد آنرا موم آبی گفته اند مومیای مسمی علم آن شد
معدن بدیه صابل از نواحی اوجان فارس و معدن بموحیل نفط معادن بسیار دارد و در
ایران معدن بزرگش بنیکوه است و انجا زمینی است بر انجا چاهها حفر میکنند مارهات
میرسد ای که از آن چاهها بر می آرند بر سر آن می باشد معدن لجه و موصل معدن

مابین

مابین بخارا و اسروشنه و معدن بکوه اسیره از نواحی فرغانه فصل چهارم در مخارج
انهار و ذکر عیون و آبار در مقدمه گفته شد بخاری که از کوه متصاعد بقوت حرارت متصاعد
میشود و در آن وقت مائیت غالب بود بعالم هوا آنرا باز میگرداند اگر هوا معتدل بود
چون بزمین رسد باران بود و اگر هوا سرد بود بعد از آنکه آن اجزاء با هم جمع شده باشد
و قطرات گشته منجمد شود ژاله بود و اگر هوا سخت سرد بود مجال نه دهد که در مراجعت قطرات او
مجتمع گردد بهم در خود آنرا بفسراند برف باشد و چون بارندگی بزمین آید بعضی فرو
فرو رود و طبع خشکی زمین مانع نفوذ او شود در اجواف زمین مجتمع گردد و کثرت اجتماع
آنرا صعود لازم گرداند هر جا زمین سخت تر باشد مدخل خروج شوا نه گردد مایل اطراف میشود
و هر جا زمین سست یابد بیرون آید چشمه باشد اگر در اطرافش قوت مادت قوی باشد
باعتدال روان شود و اگر ضعیف باشد چون هوا گرم شود و از اطراف در منقطع گردد
آن چشمه خشک شود و چون چشمها بسیار بهم پیوندد و روان شود رود باشد و آب رود را
مایه بزرگ از باران و گدازش برف و تگرگست که با جواف زمین فرو رود و بر ظاهرش
روان گردد و چون آب رودها در گوی جمع شود آنرا دریا خوانند و از آبهای روان و ساکن
هرچه از پایاب بگذرد و آدمی را باشنا افکند آنرا نیز دریا خوانند و همچون دور دولابی
لا ابر ان بخار از بحار متصاعد میشود و از آن بارندگی حاصل می آید و بر روی زمین روان
میگردد و آنچه در جوف زمین جمع شده اند و الشن از چشمها بیرون می آید و در رودها روان
گشته در بحار و بحیرات جمع میگردد و این صورت مرئی و محسوس است که مخارج انهار
از عیون و جبالست و در بحار و بحیرات و بطایح منتهی میشود فسبحان من لا یطلع علی دقایق
حکمته و مصنوعاته الا هو و از آن الحزه آنچه قوت صعود نداشته باشد و بخلو محتاج شود

تا خاک را روی آن دور کنند تا حرکت میکنند و آن کار بر و چاه هست و در عجایب المخلوقات آمده
که در ربع مسکون دویست و چهل و چند رود بزرگست که طول کمترین پنجاه فرسنگ است و بزرگترین
هزار فرسنگ میرسد و این حقیر بعضی ازان رودها و دیگر انهار و عیون که در ملک ایران
و حوالی آن واقعست و آنچه درین ملک شهرت دارد دیرو و بابت بکبار و صغار یاد کنیم فاما الادویه الکبار
رودهای بزرگ که در ایران و حوالی آنست و آنچه درین ملک شهرت دارد سی و پنج رودست
و اگر چه چندی ازان در ملک ایران و حوالیش نیست و ازین کتاب غرض احوال و شرح ایرانست
اما چون بنقل در عجایب المخلوقات لفظ در بار نبوی هم بیاد بعضی ازان جاری بوده و فرموده
سیحان و جیحان والفرات والنیل کل من انهار الجنه و ازینها نیل بایران نمیرسد و باقی مشهورست
ذکر آن و دیگر رودهای معروف بترکردن اولی بود بسبب همین لفظ نبوی تقدیم و تاخیر
شان فرموده او یاد کنیم بترتیب حروف یاد کنیم سیحان و جیحان دو رودند در ولایت روم
در صور الاقالیم و در مسالک الممالک آمده که سیحان از انجا برخیزد و براوسه و ولایا گذشته
در بحر روم میریزد طولش چندین فرسنگست و جیحان از و برمیخیزد و بولایت قسطنطنیه و دیگر بلاد
روم گذشته در جوی جیحان می افتد بوادی ریح میکشد و در بحر روم و فرنگ میریزد طولش
فرسنگست بعضی علما بر آنند که حدیث حضرت نبوی در شان این دو رود وارد است و بعضی بر
آنکه در حق سیحون و جیحون آمده اما جهت مناسبت لفظ سیحان و جیحان و نیل و فرات روایت
اول درست تر مینماید والعلم عند الله تعالی فرات شهرتی تمام دارد و فرس فالارود خوانند
و از نیکویی و گوارندگی آبش او را فرات گفته اند و هر آبی که زلال و شیرین و گوارنده بود
آنرا فرات خوانند قوله تعالی هذا عذب فرات سائغ شرابه و هذا ملح اجاج و در عرض ارمن است
و از شمال بجنوب میرود و از کوه بهاء ارمن و قالیقلا و ارزن الروم برمیخیزد و در اول یک چشمه بزرگست

که دویست و پنجاه گز دور دارد و چندان آب ازان چشمه بیرون می آید که گذر ازان سوار نمیتوان نمود
و دیگر عیون و اودیه بدو پیوسته آبی عظیم شده بولایت روم میگذرد و بر یک فرسنگی از زنجان گذشته
بحدود ملطیه از روم بیرون می آید و بولایت شمشاط و شام میرود و با نهرهای سیحه و کیسو و دیگر
و امثال آن ملحق میشود و از انجا برقه و عانه و حدیثه میرسد و در ملک سواد که اکنون
اعمال عراقی میخوانند از و نهرهای بسیار برمیدارند مثل نهر سواد و نهر ملک و نهر عیسی و ناحیه کوفه و شهر
و صیاعش بروث و نهر صرصر و نهر قویا و نهر سوق و نهر زاره و نهر فرات عتیق در ملک واسط
بالبطایح می نشیند و ور زیره مطاره از بطایح بیرون آمده با آب دجله ضم میشود و شط العرب
میگردد و از بصره گذشته بدریای فارس میریزد طول این رود چهارصد فرسنگ باشد و در حق
فرات آیات و احادیث بسیارست منها بنقل معجم البلدان روی عبد الملک بن عمران قال ان
النبی صلعم ان الفرات من انهار الجنه ولولا ما یخالطه من الاذی ما تداوی به المریض الا ابرأه الله
وان علیه ملکا یذود عنه الادواء و در عجایب المخلوقات از امیر المومنین علی علیه السلام روایتست قال یا
اهل الکوفه ان نهرکم هذا انصب الیه میزابان من الجنه و از امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
مرویست که ازان آب خورده باز مکرر کردانیده و آنرا مدح و ثنا گفت و فرمود ما اعظم برکته
لو علم الناس ما فیه من البرکه لضربوا علی حافتیه لولا ما یدخله الخطاؤن ما انغمس فیه ذو عاهه
الا ابراه و عن السدی انه قال مدت الفرات فی زمن علی عم فالقی الماء رمانه عظیمه قطع حجم
عظمتها فاخذت فکان فیها کحب قد قسم بین المسلمین و کانوا یرون انها من الجنه
و هذا الکلام مکتوب فی عده کتب العلماء و در بزرگی بار حدیث نبوی هم مصدق این تقریرات
آنچه در آخر وصف دجال بذکر یاجوج و ماجوج میرسد حق جل جلاله زمین را فرماید یا ارض انبتی
ثمرک و ردی برکتک فیومئذ تاکل العصابه من الرمانه و تستظل بقحفها و در عجایب البلدان گوید

کرآن انار از ثمار بهشت بود و میگوید رویت ثمار بهشت در دنیا صورت مینهد لاشک
ان انار از ثمار دنیا بوده باشد اما چون محسوس و مرئیست که مخرج فرات از ولایت
رومست و در بحر فارس منتهی میشود و بنقل حدیث نبوی ناطق که فرات از انهار بهشت
بهمان معنی آنرا نیز از ثمار بهشت خوانده باشد والله اعلم دریای نیل آبش شیرین و گوارنده آب
چنانکه غزار التصور باشد که محال کرده اند و در مسالک الممالک آمده که از جبال قمر برمیخیزد و از آن
سوی خط استوا و از جنوب بشمال میرود و چون بدین سوی خط استوا میرسد در دو بحیره
جمع میشود و از آن بحیرات بیرون می آید و بر معارات بلاد زنگ و حبشه و نوبه گذشته بمملکت
مصر میرسد زیادت از سط العرب می باشد پس هفت بخش میشود یکی باسکندریه میرود دوم
بدمیاط سیم بسیف چهارم بتسطاس و زمین الفیوکه زمین مصرست پنجم بعرش ششم مردین
هفتم [illegible] و در تمامت ملکها سه ماه تابستان افزونی است و در صحرا می نشیند و در سه ماه
فایز چندان آب کم میشود که بران زمین زراعت میکنند و باب دیگر محتاج نمیشود و در کلام
مجید از بعضی خبر میدهد و لم یروا انا نسوق الماء الی الارض الجرز فنخرج به زرعا تاکل منه انعامهم
وانفسهم افلا یبصرون و در صحرای آن ولایت جهة نشان اعمال ساخته اند و مامون خلیفه
در رود نیل مسجدی از سنگ رخام بر آورده است و بر وی علامات ذراع و اصابع جهة زیادتی
آب کرده اگر چهارده گز از آن علامات آب فرو گیرد سال وسط الزراعه باشد و اگر هجده گز
فرو گیرد اکثر الزراعه و اگر کمتر اقل الزراعه و بیم قحط بود و تا هجده گز که بلند شود بر وی خراج
دیوانی باشد و بر هر زمین که بعد از هجده گز نشیند آن زمین را خراج نبود آنرا فیض سلطانی
خوانند و اگر بهشت گز رسد مصر و ولایتش را بیم غرق بود و در شتاء و زمستان و بهار
آب نیل در غایت کمی بود و آب نیل در شیرینی چنانکه درخت انار ترش که از آن آب خورده شد

ثمره انار شیرین داد و هم بدین سبب در مصر انار ترش مطلوب بود در جامع الحکایات و عجائب
المخلوقات آمده که در زمان جاهلیت هر چند گاه آب نیل بسته شدی دختری صاحب جمال را
بحلی و حلل آراسته در وی انداختندی روان نشدی و در زمان خلافت عمر این حال واقع شد
عمرو بن عاص که حاکم مصر بود صورت قضیه بروان نما کرد جواب فرستاد که بر سفالی نویسند
من عبدالله عمر بن الخطاب الی نیل مصر اما بعد ایها النیل فان کنت تجری من قبلک فلا تجر
لا حاجة لنا بک وان کان الله الواحد القهار هو الذی یجریک فنسال الله الواحد القهار فان
یجریک چون این کلمات بر سفال نوشتند و در آب انداختند در حال روان شد و دیگر بار
نایستاد طول رود نیل قریب هزار فرسنگ بود و در وی تمساح و سقنقور و انواع ماهی
فرسنگ [illegible] و بالای مصر بافسون بسته اند دریای اتل از کوههای [illegible] روس و بلغار
رو [illegible] برمیخیزد و اینولایات راسعی کرده با هم جمع میشود و آب [illegible] بزرگ
میگردد چنانکه گویند بزرگتر از آن رود نیست پس هفتاد و چند نهر از آن بر میدارند که بیک
ماسانی گذار است [illegible] و ولایت و صحاری بسیار بدان معمور است و هر زه آب نهرها
بعضی در بحر [illegible] که آنرا دریای ورانک نیز گویند و بعضی در بحر شرقی میریزد و معمور است
بحر خزر می آید و از غایت علیه و قوت آب زیادت از ده فرسنگ در دریا لوان و
حرکت آن آب پدیدست طول این رود [illegible] فرسنگ باشد آب کر از اسان از
کوههای حدود [illegible] برمیخیزد و بر [illegible] و حدود [illegible] گذشته بحر خزر میریزد
طولش صد و بیست فرسنگ باشد و این آب عمیق است و قطعا مجال گذر نبود و کشتیها
اعلب [illegible] حالی نباشد آب ارس از جنوب بشمال میرود از کوههای قالیقلا
و ارزن الروم برمیخیزد و بولایات ارمن و آذربایجان و از آن میگذرد و با آب کر [illegible]

ختم شده و در حدود ولایت گستاسبی بدریای خزر میریزد و درین ولایات که بر مجری این آب
بران زراعت بسیارست طول این رود صد و پنجاه فرسنگ باشد و در عجایب المخلوقات گوید
که بدان آب گذشته باشد چنانکه هم زیر او در آب بوده باشد چون پای بدبخت حامله عسر
الولاده فرو کنند وضع حملش میشود و در دیگر کتب آمده که صاحب علت رشته چون بدان آب بگذرد
چنانکه آب بپایش نرسد ازان علت خلاص یابد بامر الله تعالی **آب ایلاق** بولایت ترکستان
در ساسف نامه گوید ماچین میرسد **آب وی** در صور الاقالیم گوید که از کوهها سعد سمرقند و صغانیان
سواحی بر میخیزد و بحیره میشود ازان بحیره بیرون آمده چند نهر معتبر مثل بوسح ماربین ونسیم وسعی
ازان برمیدارند و ولایات بسیار بران انهار زراعت می کنند و هیچیک ازین نهرها
گذار اسب با نمی بند بجز جمود آن بولایت سعد سمرقند و بخارا و غیران میرسد و مدار
آبادانی این ولایت بر آنست و بعد از آن بنسف میرود و در ولایت بخارا و جیحون ختم شده
بحر خزر میریزد و طول این رود معلوم نیست که چند فرسنگ باشد **آب بروان** از روم برمیخیزد
و بدریای روم میریزد **آب باجه** در صور الاقالیم گوید که از کوهها اندلس و طلیطله و شهره
برمیخیزد آب بزرگست نزدیک بدجله بوده بدین ولایات گذشته بدریای که محیط مشهورست
میریزد و طولش صد فرسنگ باشد **آب جیحون** آنرا آب آمویه نیز گویند شهری عظیم دارد و در ترمذ
ابر انست از جنوب بشمال رود و یکشعبه از کوهها تبت و یکی از جبال بدخشان و یکی از جبال چند رود
صغانیان و یکی از طرف ختلان بر میخیزد و هر یک را تا باهم پیوستن چند شعب دیگر بدیشان
می پیوندد و بعضی از شعبها به بلاد بلخ و ترمذ میگذرد و چون باهم جمع شود از دره که آنرا تنگ
دهان شیر خوانند نزدیک ده بوده از توابع هزار اسب میگذرد و آن دره ایست در میان
دو کوه چنان تنگ بهم آمده که مسافت در میانشان کم از صد گزست و آبی بدین عظیمی ازآنجا

میگذرد و در زمین در اینک نهان میشود و دو فرسنگ ظاهر نیست و بران ریگ محال و امکان
گذر نه و از جیحون نهرهای عظیم برگرفته اند و بران عمارات فراوان و زراعات بی پایان
کرده مثل نهر گاخوره و حوی هزاراسب و گردان خوی و نهر کرمه و نهر حره و عمران و در بعضی
ازین نهرها کشتی بآسانی رود و بعضی ازین نهرها در بحیره خوارزم منتهی میشود و عمود آب جیحون
از خوارزم گذشته از عقبه حلم که ترکی کرلاوی گویند فرو میریزد و دو فرسنگ بلکه سه فرسنگ
آوازش میرود و بعد ازان بحر خزر میریزد در مینی که آنرا خلیجال گویند و مقام صیادانست تا بدیه
شش مرحلهاست طول این رود پانصد فرسنگ و این آب در زمستان چنان یخ می بندد
که چندگاه قوافل بسران یخ روان می باشند و بران جاجاه چند گز فرو میرود تا بآب روان میرسد
آب جرجان از جبال مازندران از دره شهرک تو برمیخیزد بر میدان سلطان و دین گذشته بحر
میرسد و بحر خزر میریزد و ازین آب اندکی در زمین جملو بار زراعت نشنیند و باقی هامل
و آبش عمیق است و اگر کنار رسن کنند لان و بدین سبب گذار ازو عظیم دشوار بود و هیچ روزی
بگذرد که کسی درو غرق نشود و طول این رود پنجاه فرسنگ باشد **آب دجله بغداد** از کوهها آمد و سلسله
لجد و حصین ذو القرنین برمیخیزد و عیون فراوان بآن آب می پیوندد و بولایت روم و ارمن
میگذرد و بمعادن قلعه و حصین رسیده با آبها جمع میشود و در اوایل عراق عرب آبهاد رامی
بآن ضم میشود و در زیر بغداد آب نهروان بدو می پیوندد و در زیر واسط پنج نهر معتبر
ازو برمی دارند اول نهر دقلا دوم نهر اعراف سیم نهر جعفر چهارم میسان پنجم نهر ماهی چنانکه
در عمود شط دجله چندان آب نمی ماند که کشتی تواند رفت و در زیر دیه مطاره فواضل این
آبها و آب فرات با رطایح بیرون می آید و آبهای که از خوزستان می آید بآن جمع میشود
شط العرب میگویند و در زیر بصره بدریای فارس میریزد و طول این رود سیصد فرسنگ باشد

فرس انرا اروند رود خوانند فردوسی گوید بیت فریدون چو بگذشت از اروند رود
همیدا و تخت شهی اورود آب جبل شتر از کوه زرده و جبال لر بزرگ برمیخیزد و بعد از
وچند فرسنگ بسر میرسد و چون قریب المسافات است هنوز سرد می باشد و باتمام حیات بکه
وران کرما اهل آن را باد اعتیاد و بر بضم ان ماکولات غلیظ خورند و بهضم شود و در تستر آب
آب شاپور ذوی الاکتاف شادروانی ساخته است وآن آب را مثالثه کرده بگرد تستر
درآورده و چهار دانگ در عمر اول در عربی شهر روانست و دو دانگ در عمر محدود و دو در شرقی
شهر جاری و در حدود عسکر هر دو با هم پیوسته با آب درفول و کرخه بشط العرب میریزد طول این
رود هشتاد فرسنگ آب درفول آنرا نهر جند شاپور گفته اند از کوه بهار لر بزرگ برمیخیزد و بر جند
شاپور و درفول و سرفان میگذرد و بجد وآن ولایت با آب تستر منضم شده داخل شط العرب
میشود طول این رود شصت فرسنگ بر روت طهاب میشدادی منسوب است و آب یکی را
از آب بزرگ خوانند از کوه بهار ارمن برمیخیزد و بر دیار بکر میگذرد و بحد و حدیثه در دجله
میریزد و طولش هشتاد فرسنگ باشد و دوم را از آب مجنون خوانند جهة آنکه سخت میریزد
از کوه بهار ارمن بجد و برمیخیزد و بر ولایت ارمن و دیار بکر میگذرد و بحد و تل مس در
دجله میریزد طولش سی فرسنگ بود و این مصرع در حق آن آب گوید ع ان الذی عاشق
حبابا ابد منه و مات عبد الله بالزاب آب زرنوق بخراسان آنرا مرغاب خوانند و صلش
مروابست و بعضی گفته اند که منبع این آب را مرغاب خوانند و بدین سبب که ده به زریق
مقاسمه کنند آنرا زریق خوانند از کوه بهار مرغاب و ماه عین میخیزد و بر مرو رود و بعضی بلاد
خراسان گذشته بمرو میرسد و مدار ولایت مرو بدان آبست و یزدجرد شهریار آخر ملوک
عجم در آسیای که بران آبست کشته شد و در یمعی نافدا بود تمیم گفته شعر و نحن قتلنا یزدجرد بنخجه

من الرعشا دولی الفرات و عارات طول این رود سی فرسنگ باشد زنده رود اصفهان از کوه
زرده و جبال لر بزرگ بجد و جوی سرو برمیخیزد و بر ولایت رودبار لرستان گذشته در
ولایت فیروزان و اصفهان میرود و در ناحیت رویدشت در زمین گاوخانی منتهی میشود
طولش هشتاد فرسنگ باشد و این رود را خاصیتی است که چون در موضعی تمام
باز بندند از اصل آب رودبار چندان آب حاصل شود که رودی بزرگ باشد بدین
سبب آنرا زاینده رود گفته و بسبب آنکه هنگام زراعت هیچ از ان عاطل نشود و تمامت
بر کار میگیرند آنرا زرین رود گفته و در مسالک الممالک و عجایب المخلوقات آمده که از گاو
خانی شصت فرسنگ گذشته این آب در ولایت کرمان پیدا میشود و بدریای شرقی میریزد
و میگویند در زمان سابق نی پاره نشان کرده در گاوخانی در ان آب افکندند در کرمان
پیدا شد و این روایت ضعیف مینماید زیرا که از گاوخانی با کرمان زمینهای بحت و جبال
محکم در میانست و ممری در زیر زمین که چندان آب در و روان تواند شد متعذر بود و زمین
کرمان بلندتر از زمین گاوخانیست و از کرمان تا دریای شرقی مسافتی عظیم است و ولایت
بسیار در میان اگر چنین بودی آب بران ولایت بیابایستی گذشت و در واقع مردی نیست
و در چند سالها که زمین گاوخانی خشک میشود چنین ممری دیده نمیشد آب زکان بفارس از
کوه ده حرو برمیخیزد و ولایت و صحاری ماحرم و کرمان و حر و ممکان و کازرون و بعضی از
نواحی سیراف را آب دهد و درین ولایات آبهای این جبال با ان ضم شود و با حرسته دهی
که زکان نامست میگذرد و این آب را بدان ده باز میخوانند و در میان بحرم و سیراف در
بحر فارس ریزد و در ان ملک هیچ رودی بر فایده تر ازین رود نیست طولش پنجاه فرسنگ
باشد آب سفید رود ترکان مولان خوانند از جبال پنج انگشت که ترکان بیش برماق خوانند

بولایت کردستان برمیخیزد و با آبهای زنجان رود و ابهر رود و میانج رود و آبهای کوههای طوالش و کاغذکنان
جمع شود و در ولایت دتره از توابع طارمین با آب شاهرود می پیوندد و در گیلان کوتم بدریای
خزر میریزد طولش صد فرسنگ باشد و ازین آب بخلاف آنچه در شاهرود بدان اندکی زراعت
کنند هیچ بکار نمی آید و عاطل است آب سیحون بماوراء النهر و آن ولایت را بدان سبب بدین نام
خوانند که بر جانب غربیش آب جیحون است و بر طرف شرقی آب سیحون و از هر دو سوان ولایت
ماوراء النهر است و اهل آن ولایت سیحون را کلزریون خوانند و این آب از و بر میخیزد
و بر خجند و ساکت میگذرد تا ببحیره خوارزم میرسد و آن نیز چون جیحون در زمستان چنان
یخ می بندد که چند گاه قوافل بر سرش میگذرند طولش هشتاد فرسنگ باشد آب شاش بماوراء النهر
از جبال برغرو(?) بر میخیزد و با آب خوشاب و شهراوش پیوسته بفرغانه و اوزجند و در دیار
کاشغر رسد و ولایت بسیار را سقی کرده در بحیره خوارزم ریزد طولش چهل فرسنگ باشد
آب شاهرود برودبار قزوین دو شعبه است یکی از کوه طالقان قزوین برمیخیزد و دیگر از کوه شتر
خمس و بر ولایت الموت و رودبار بگذرد و در ناحیت دره طارمین با سفیدرود جمع شود
و در گیلان کوتم ببحر خزر ریزد طول آن رود با سفیدرود رسیدن سی و پنج فرسنگ و تا بحر چهل
فرسنگ باشد و این آب نیز چون سفیدرود اکثر عاطل است و اندکی بان زراعت میکنند
آب عاصی بولایت شام از جبال برشر بر میخیزد و بر ولایات حمص و حماه و دیگر بلاد شام
میگذرد و در ملک نقفور روسیس که ارمینه الاصغر خوانند بدریای روم ریزد طولش صد فرسنگ
باشد و این آب را بدان سبب عاصی خوانند که اکثر آبهای بزرگ از دیار کافری
بمسلمانی می آید و این آب از ولایت مسلمان بولایت کافری میرود آب بارالمرن بولایت
خطای آبی بزرگست که بکشتی باید گذشت آب فره از جبال حد و غور برمیخیزد و بر ولایات سیستان گذشته

آنرا سقی کرده فاضلش در بحیره زره بجه در ریزد طولش معلوم نیست که چند فرسنگست آب فرغ
مابین شرق و ترکستان آبی بزرگست برمیخیزد و با آبهای دسوز و کوه کیلویه و سبلا خورد خرباد
و کبرکی جمع شده بر ولایت حویزه آب کرخ آنرا بهیاسوس خوانند از کوه اروند بهمدان میگذرد
و با آبهای در نواحی تستر جمع شده بشط العرب میریزد طول این رود تا شط العرب صد و بیست
فرسنگ باشد آب کردان از کوههای قالیقلا برمیخیزد و در ولایت گرجستان در میان شهر
تفلیس گذشته بآران میرسد و یک شعبه آن در بحیره بمکو میریزد و اغلب و دیگر شعب
در یورت بازار انبارمی با آب ارس و قراسو جمع گشته در حدود ولایات گشتاسفی
بدریای خزر میریزد طول این رود صد و بیست فرسنگ باشد آب کر فارس از کوههای ولایت کلار
بفارس برمیخیزد و آبهای شعب آن و مابین و دیگر رودهای کوچک بفارس با آن پیوسته میگردد
و این رود را کرینل است تا بندی بر او بسته اند هیچ جای بازراعت نشسته و بندها که بر آن
بسته اند اول بند رامجرد است و آن قدیم البناست در عهد سلاجقه خلل یافته بود اتابک فخرالدوله
چاولی تجدید عمارتش کرد و بفخرستان نام کرد و دیگر بند عضدی که در جهان مثل آن عمارت نیست
از محکمی و نیکوئی ولایت کربال علیا را آب میدهد و بند قصار که کربال سفلی بران مزروعست
این بند نیز خلل یافته بود هم اتابک چاولی عمارت کرد و این رود چون ازین ولایات بگذرد
در بحیره بختگان ریزد طولش صد و سیزده فرسنگ باشد آب گنگ هند از کوههای مابین جبال
ملک خطای و هند برمیخیزد و اهل هند این آب را چنانکه مسلمانان آب زمزم متبرک دارند متبرک دانند
و گویند منبعش از بهشت و از آن آب ماده بت فرسنگ بترک میرود و علما و کبرا را بوقت
وفات بدان غسل دهند و اکفان خود را بدان برآرند و معابد خود را بدان شویند طول
این رود سیصد فرسنگ باشد آب مهران و آن آب سند است که آنرا جیلم نیز خوانند از کوههای

سیستان و بدخشان و مهرانست و هیرمند رود بر میخیزد و طرف جنوبی آن جبال منابع رود مهران
و طرف شمالش منابع رود جیحون و آب مهران بر هیرمند رود و منصوریه و مکران و دیار دیبل
میگذرد و بر ده فرسنگی دیبل در بحر هند میریزد و طولش صد و هشتاد فرسنگست و آب
دو جنبه دجله بود و چون آب جبال صحرای نشیبد باران زراعت میکنند آب دجله بعراق
عرب دو شعبه است یکی از جبال کردستان بر میخیزد و یک شعبه از طرف شروان و انجا
آب شیروان میخوانند و چون بسامره رسد آب سامره خوانند و چون شعبه دیگر هم شود
آب نهروان خوانند شعبه دوم از حدود کلو کیلان و کریوه طاق کرا بر میخیزد و در اول
از یک چشمه بزرگ بیرون می آید که آبش دو آسیا گردانست بر حلوان و قصر شیرین
و جالص گذشته با شعبه دیگر هم شود و بعقوبه و نهروان میرسد و در زیر بغداد بدجله
می پیوندد و طول این رود پنجاه فرسنگ باشد و بر انجا زراعت بسیارست آب هری رود
از جبال غور نزدیک رباط کروان بر میخیزد و آبها بسیار با آن جمع شده و نه نهر از آن
میدارند اول نوجوی دوم اردکان سیم شکرکان چهارم کبراغ پنجم عوسجان ششم کبل هفتم
شق هشتم جر که بهراه می آید نهم ارسع و ولایات بسیار مثل فوشنج و غیره برین رود
مزروع میشود و ادرس سرخس رود و طول این رود هشتاد و سه فرسنگست آب هیرمند از آن
خوانند از جبال غور بر میخیزد و بر ولایت گذشته چند نهر که هر یک کانوات بدین شعراری
و بدان و بر میگیرند و ولایات بسیار بدان مزروع کنند و چون بسیستان میرسد آن را
سنی کرده فواضلش در بحیره زره میریزد طول این رود سی فرسنگ باشد والله اعلم و اما الانهار
الصغار من العیون و الآبار منها بعراق العجم آب جاجرود از کوه دماوند بر میخیزد و بولایت
ری میریزد و در حدود و عوبه علما و اسیان مقاسمه کنند و قریب چهل جوی از آن بر میدارند

و اکثر ولایات ری را آب ازانست و در بهار بهره آبش در مغاره منتهی میشود طولش سی و پنج
فرسنگ باشد آب فره از کوه خاینه بولایت خرماوان و لرستان بر میخیزد و در خرماوان اقلیم
میگذرد و بهره آبش در بهار در مغاره منتهی شود طولش سی و پنج فرسنگ باشد آب کرحرود
از کوههای طالقان قزوین بر میخیزد و در ولایت میریزد در بهار بهره آبش در مغاره منتهی شود
طولش سی و پنج فرسنگ آب کاوماسا رود بعضی از کوه همدان بر میخیزد و یک شعبه از کریوه اسد آباد
و ماشا نزود و فروار همدان و یک شعبه از کوه راسمند و دیگر جبال کرخ و مرغزار کیبود بر ولایت
همدان و ساوه گذشته چون نزدیک ساوه و آوه رسد در بستی که صاحب سعید
خواجه شمس الدین صاحب دیوان طاب ثراه در ما بین بره ساخته بحیره شده و فاضل آن برست
از هفتاد بولان ما بین ساوه و آوه که اتابک شیرگیر ساخته در مغاره منتهی شود
و منباد است تا تابستانی ولایت آوه و ساوه بران سد ست طول این رود چهل فرسنگ باشد
و این رود نیز درین ولایت مانند زنده رود زاینده است آب انجارود ازاماحود خوانند
از نواحی سلطانیه بر میخیزد و آب کوههای رکجان جمع شده و بر ولایت رکجان میگذرد
و بسفیدرود میریزد طولش بیست فرسنگ باشد و این رود از آغاز تا ده فرسنگ زاینده است
آب ابهر رود از حدود الله اکبر سلطانیه و از کوه سراهند بر میخیزد و بر ولایت قزوین میگذرد
و بهر زاب بهارش با آبهای کوهها قزوین جمع شده در مغاره منتهی میشود و طولش
بیست و پنج فرسنگ بود این رود نیز در ولایت ابهر و قزوین چون زنده رود زاینده است
آب خررود از کوههای آن ولایت بر میخیزد و بولایت رامند و دشتی قزوین میرسد و بهره
آب بهارش در مغاره منتهی میشود طولش بیست و پنج فرسنگ بود آب طارمین و نواحی
از آن کوهها بر میخیزد و در سفید رود میریزد و مزارعات طارمین برین آبهاست و در بستان

اکثرش با زراعت کیرند و اندکی برود زود و در بهار بیشتر بسفید رود رود **آب کاشان**
از جبال ماسرو قمسر برمیخیزد و بکاشان میرود و بیرز آب بهاریش در مغاره منتهی میشود و در
ایام اکر سیلی عظیم باشد بر کاشان از ان خوفی عظیم باشد اما در تابستان بکاشان
نمیرسد و در ده بهاله بالا بزرا حصه می بندند **آب مردقان** از کوه بهار همدان و مردقان برمیخیزد
و بر مردقان میکذرد و بساوه و ولایتش میرسد و بیرز الش در جاهلیت در بحیره ساوه
جمع می شد و اکنون بمعجزه رسول آن بحیره خشک شد و انجا شهر ساوه ساختند آن انهار را
کرداینده اند و در مغاره منتهی میشود و طولش ... و بیخهر سنک باشد **آب ...** از کوههای
حدود طالقان برمیخیزد و در ولایت ری میریزد و بیرز البش در بهار در مغاره منتهی میشود **آب کردان**
رود از کوه بهار خرقان برمیخیزد و بولایت قزوین میریزد و در بهار در مغاره منتهی میشود
اما تابستان بولایت قزوین بیش نتواند آمد **آب قزوین** جهار رود ست که در بهار جاری
اکر بقوت باشد باغات قزوین را الفاف بود و الا بعضی باغات خشک ماند و در تابستان
از ضیاع فوقانی تقزوین نتواند رسید و انکه او را بهرزانی بود ... باشد **آب خرقان** از کوه بهار
الجا برمیخیزد و در بهار خشک رود کذشته بولایت ری افتد و با دیکر آبها ضم شده در مغاره
منتهی شود اما در تابستان از خرقان بیرون نتواند آمد **و منها باذربایجان آب اندراباد**
از کوه سبلان برمیخیزد چون بر شهر و ولایت اردبیل میکذرد آب اردبیل خوانند و چون براه اندراباد
میکذرد آب اندراب میکویند و از حوالی ... کذشته با آب ... جمع میشود و در رود ارس میریزد
طولش ... و بیخهر سنک باشد **آب سراو** از کوه ارمنهان که مغول آنرا کوکجه دکیز خوانند و کوههای
حوالی آن برمیخیزد و براب میرو قلعه نوذر میریزد و از ده سهلقان که بدیه صاحبدیوان منسوبست
کذشته و با آب اندراب جمع شده بارس میریزد طولش ... فرسنک باشد **آب اوجان** از کوه سهند

می باشد چون بشویند بعوض لاجورد در الوان بکار برند و بیرزوال بود و سودا ابراند **حجر آسمان جونی**
اکر حاملش سفید بود بی غمی آورد و اکر سیاه بود کار حاملش ساخته نشود و اکر زرد بود
در جوی آب افکنند تا رحمت آب خشک شود از حاملش حیز نیاید و اکر سبز بود روید فروعات
واکر کشا بود حاملش حیز نیاید
و بجد این روایات از نقل عجایب المخلوقات است **حجر اسود** اکر حاملش سفید بود تیر نیش و دفع زهرمار
و کژدم کند و اکر زرد بود در همه رنجها مفید بود و اکر سیاه بود مرادهاش روا و برآید و اکر سبز بود
هوام او را نکزد **حجر ابغر** اکر حاملش سفید بود هر آرزو که خواهد بیابد و اکر سبز بود کارش نیکو برآید
جواب و سوال او بر مردم شیرین شود و اکر سیاه بود نزد مردم هر کس که با خود دارد انکس از او بکریزد
حجر احمر اکر حاملش سفید بود باکتحال در چشم مردم شیرین بود و اکر سیاه بود در چشم زنی کشند البته آن
زن از او مجامعت طلبد و اکر زرد بود ... روشنا کویند و اکر سرخ بود فراخ روزی شود و اکر سبز بود
مردم
بنزد مردم کرامی بود **حجر باه** حاملش را آرزوی جماع کم شود و در زیر زبان داشتن دفع تشنگی کند
و اکر بشکنند در میانش کرمی ... بقوت تر بود و بمصر باشند **حجر حجر** سنک سیاه خشن است
باب فرو برده و بر کنار بحری باشد از اجزای لطیف ارضی و بخاری متولد است حاملش از غرق النیا
ایمن بود و خاصیتش آنکه در دیک جوشان افکنند از جوشش باز ماند **حجر نغض الخل** سنکی است کم
دشمن سرکه است و چند آنکه آنرا در سرکه افکنند بیرون جهد و بجهت عجایب مردم آنرا به بزرگان برند
و این نقل از تنسخ نامه است **حجر حبش** غشاوه چشم پاک کند و ریشها العجا آرد و در ملک حبش باشد
حجر حصاة موج دریای مغرب آنرا با ساحل می افکند مانند جرخ زنانست شرقی از ان بقدر ده حبه
دفع سنک مثانه کند باذن الله تعالی **حجر حیة** سنک سیاه است و اندکی بار مادی زند و بعضی باشد
که بر و خطها باشد چون مار کزیده بر خود بندد شفا یابد و زهر از او بیرون آورد و از نقل تنسخ نامه
حجر حتی سنکی زرد رنگست و چون باب سایند سفیدی دهد مانند شیر طعمش تیز باشد و در اوجاع

چشم سفید بود و گوشت افزونی برد و از نقل تنسیخ نامه **حجر الدم** آنرا چون بسایند برنگ
خون آبی دهد و بهترینش عدسی بود برنگ سرخ یا ماشی در امتحان بکار دارند در ریشها و جراحتها
کهنه را مفیدست و در تنسیخ نامه گوید که داروی معروفست **حجر حا** حملش دفع بچه افگندن کند
و چون سرکه بر وی پاشند دفع اورام حاره کند **حجر زیت** سنگیست که چون آب بر وی ریزند از وی آتش
مشتعل شود و چون روغن زیت بر وی ریزند آتش فرو نشیند خاصیتش مار و کژدم و دیگر هوام
از وی بگریزند **حجر سامور** در کوه مغرب می باشد هر سنگ که بران خطی کشند آن سنگ پاره شود
انگه از وی آوازی آید **حجر شیاطین** سنگ املس است برنگ و وزن مانند یاقوت اما شفافی نیست
چون بسایند مثل زرنیخ زردی دهد و اگر گرم کنند سرخ شود مانند شنگرف جزوی ازان سنگ بر جبار(؟)
جزو نقره نهند چون طلای سرخ شود **حجر حرف** سنگ زرخشت که سیاهی زند بگرمان می باشد
سحق کرده بر سر مالند دفع خمار کند و بدین سبب ورا نیز سنگ خمار خوانند سحوق آن مانند شنگرف
گر کتابت را شاید **حجر صنوبر** با زعفران خلط کرده بر یرقان مالند زایل شود **حجر عاجی** سنگ جراحت
نیز خوانند رعاف چون باز دارد **حجر عسل** طعم خورده آن چون عسل شیرینست و لونش مانند شادنج
سفیدی چشم ابر و ریشها را مفیدست و خون آمدن را باز دارد **حجر عقاب** مانند از حجر کی
بسدیست و در آشیان عقاب می باشد چون عقاب ماده را خایه نهادن دشوار باشد جفت او آکسانی(؟)
سنگ بیارد و در آشیان نهد ازدن عسر الولادة در آویزند در حال وضع حمل شود و اگر در زیر
زبان گیرند در مباحثه بر خصم غالب آید و این سنگ از خواص الحجر سهل الولادة است **حجر الفار**
سنگیست بر شکل موش هر جا نهند موشان بر وی جمع شوند و مردم بر ایشان ظفر کنند و ایشان را
بکشند و مردم نفوذ رسیده را مفید بود و دفع صرع کند **حجر فتون** سنگیست بکف دریا ماننده
بر سر آب ایستد در کاغذ نوشته مالند کتابت از وی برود و نقره بخورد و جذب کند همچنانکه مغناطیس آهن

جراحات را مفیدست سحق کرده روی بدان بشویند رخ نیکو گرداند و نشان آبله برد و این
نقل از تنسیخ نامه است **حجر قمر** آنرا براق القمر نیز خوانند و آن سنگیست زنگ شفافست
و خطوط بران بود و بزمین مغرب باشد چون از مصروع در آویزند صحت یابد و چون از
درخت در آویزند ثمره زیادت دهد و از آفت ایمن شود و در تنسیخ نامه گوید که برو
نقطها است بوقت فزایش ماه می افزاید و در کاهش میکاهد **حجر قیر** سنگی سیاه است برنگ
قیر بزمین مغرب بود و در عجایب المخلوقات گوید که جزوی ازان بر هزار جزو قیر نهند چون
آتش مشتعل شود و اگر در چشمه آب روان نهند باز ایستد **حجر قی** بزمین مصر بود و در عجایب
المخلوقات گوید که چون بر دست گیرند قی آرد و اگر فرو نهند بیم آن بود که چندان قی کند
که هلاک شود **حجر کلب** سنگیست که اگر بر سگ زنند اگر سگ دهان گیرد چون بیندازد و آن سنگ را
در شراب افگنند هر که ازان شراب خورد عربده شود و اگر در برج کبوتران بر نهند و این نقل از
عجایب المخلوقاتست **حجر لبنی** چون آنرا بسایند رنگی سفید دهد چون با شیر برنگ و طعم او
با کحال قوت منع نزول آب و دفع سبل قروح و خارش چشم است و اورام را مفید بود **حجر مطر**
چند گونه است بزمین ترکستان می باشد و چون آنرا در آب نهند هوا منغیم گردد و باران بارد
و باشد که برف آید و در کتب بعضی آنکه خاصیت او بران چشمه است که برو مخصوصست چون
آنرا بقاذورات ملوث گردانند سرما و بارندگی و امثال آن آید و اگر او شاد ماهر بود بطرف
که خواهد بارندگی روان تواند کرد بقدرة الله تعالی **حجر ناقه** در چراگاه شتر می باشد چون آنرا بر جو
و سفره طعام نهند هر که ازان طعام خورد لذتش نداند و اگر از عاشق هایم در آویزند عشق
کم کند از وی برود **حجر هندی** سنگی متخلخل سفیدست و زردی نیز می باشد چون بر جای تیغ نهند از وی
زرد بیرون آید و شفا یابد و اگر سحق کرده در جای مالند که موی نبود هر سر گراگا موی بروید

افگندم

حجر یهودیه مانند جوز کوچک است زیتونی رنگ مخطط در ازدکرد می باشد و بر سواحل دریا
و در آخر ز ما متحرک بود الا آنکه آرام گیرد آنرا بدین سبب یهودی گویند سنگ عنوار گرند و
عسر البول و سنگ گرده و مثانه و ضعف معده و اسقاط شهوت را مفیدست و اگر از ان چندی کار
طرقی کنند بعد از چهار روز عددش زیادت شده باشد **حجر تولد من الآثار المکدد** سحق کرده بخورند
صرع و زایل کند با مر ان تقع **حجر یقوم علی الماء** سنگی سبکست که بر سر آب دریا باشد و اگر در روز گیرند
سبکتر از ان بود که در شب گیرند و بر گردن هر جانور که بندد تا نگشایند آن جانور آواز نکند **حجر**
بهین شکل سنگی که با آب فرو نرود و بر گردن هر جانور که بندند تا نگشایند از خروش باز نباشند **حجر السلوان**
سبز و سرخ و زرد می باشد و بهترینش آنکه هر چهار رنگ برو بود و در معدن فلزات بود و میگویند
آنکه در معدن زر بود و بمقدار هفت جو از ان سوده و با بضه خروس ضم کرده بر جای کژ شده
مالند راست شود و اگر بسم چندان زیبق مکلس با ان یار کنند بر مس مالند نقره شود **حرص** سنگی
مجوف است برنگ سفید و زرد و سبک وزن در مغرب می باشد دفع کژدم و هوام کنند
حجر حیة الابلیس حاملش در چشم مردم موقر بود و دزد و در پیرامنش و تماشش نگردد **حجر دیالطی** سنگ سیاه است
شکل سجام در دریا می باشد سوخته و با زیبق سحق کرده بر طلا نهند و بر آتش عرض کنند آبی و چراغ شود
رخام سنگی سفید معروفست یکدرم از ان سوده بخورد پرپی و بهند زبانش بسته شود و در انجا کرمی
می باشد دو سه از ان کرم در جای بسته بزند و در آو بزند همین خاصیت دهد **زاجات** سبب تولدش
بعضی گویند اجزای محرقه مائی و ارضی با هم اختلاط سخت کنند و قوت حرارت آفتاب در ان موثر
شود و دهنیت و ملحیت و کبریتی از ان پیدا شود و اگر معدنش قوت حدیدی غالب بود زاج سرخ
و زرد باشد و اگر قوت نحاسی بیشتر بود سبز بود و بعضی گویند زاج از زیبق مرده و کبریت متولد شود
و رنگش سرخ و زرد و سیاه و سفید بود و بهتر قلقطار و قلدیس است و علامت رامانز و طعمش ترش

زاج

زاج مداد است و سیاه است چون صمغ بود و پاکیزه باشد و سرخ و سیاه و زاج نقشگران و رنگرزان بود
و سفیدی را سوادی خوانند و در جبال جیلان و طبرستان بیشتر بود و مجموع زاجات جرب و ناسور
و رعاف و دندان خورده را مفید بود و از دود و دشمن موش و مگس بگریزد **زجاج** آبگینه با نواع هست و بالوان می سازند
و از سنگ آتش زنه حاصل شود و حجر مینا از آبگینه سازند و مینا هم نوعی از آبگینه است جوهری
کم رنگ بسیار فایده است و در حلب بهتر از همه جهان می سازند سابیده در ظرفی ریزند که در و
شراب و آب بود هر دو را از هم جدا کنند و اگر سحوقش با شراب بخورند سنگ مثانه خورد کرده
بیرون آرد **زرنیخ** زرد و سرخ و اغبری باشد با آهک آمیخته حلق موی کنند و با روغن گل دفع
بواسیر کنند و بویش مگس را بگیراند و در الوان بکار دارند و آن از سمومات است **زفتی** سنگی سیاه
رنگست مانند زفت سحق کرده با روغن گل آمیخته بر جذام مالند آبی زرد وارد و منفجر شود و صحت دهد
زنجار کانی و عملی میباشد و کثرت راست کانی از مجاورت مس پیدا می شود کرم و خشکست در جه
چهارم بهق و برص و باد پیچ و بیاض العین را و بواسیر و برداشتن گوشت مرده از جراحت
مفیدست و پلکه چشم را جلاء دهد و بستری کم گردانه و در الوان بکار دارند **شنجرف** آنرا بحرف
تبز خوانند و فارسیان شنگرف خوانند کانی و عملی بود کانیش از کبریت و زیبق متولد میشود کرم
و خشکست باعتدال جراحتها و ریشها را صحت دهد و گوشت رویانه و دندانرا از خوره باز دارد
و در الوان بکار دارند و آن نیز از سمومات **زنوشش** در بحر فرنگ می باشد خاتمی از ان با خود داشتن
قرنبل نبوده بود **زبد البحر** کف دریا سطری و اسفنجی و وردی می باشد منبت موی و گوشت و دندان و استسقا
و داء الثعلب و عسر البول را مفیدست و اگر از ان یکدرم برده در مرم آب بشنه زننده بشر بکند
و از ان نوعیت گران سنگ و از و بوی خوش آید و این افعال بیشتر کند **سنج** سنگی سیاه است
و براق و زود شکن در هند می باشد نظر در قوت بصر دهد و دفع نزول آب کند و نشانی

و بالوان می سازند بهترینش مینای زرست و مدان
برمرد خیانت کنند و از ان ظرائف سازند و آبگینه ها

آب انکه تصور باشد که ملکی در پیش چشم میرد اگر سحق کرده اکتحال کنند زود تر اثر کنند و اگر بسر آورند
صداع ببرد سکبس سنگ سبک متخلخل است چون بر دست گیرند پندارند که از وی بادی بیرون می آید
و بر حاملش و ثمن قطعا ظفر یابد سنباذج سنگ ریگ ناک خشن است حکاکان سنگهای صلب را بان
سوراخ کنند سحق کرده بر ریشهای کهن مالند صحت دهد و بر دندان مالند پاک کند شیذنج ازرا
حجر الدم و حجر النحاس نیز گویند و بعضی گویند که حجر الدم جداست کانی و عملی می باشد نور چشم و سپیدی
و ریشها و زیادتی گوشت ریشها کم کردن و خون باز بستن و نگه داشتن و صحت چشم و علم البول ازرا
سپیدست شبه بانواعست و بهترینش یمانی و آن سپیدست که بزردی زند و دران حمو ضی
باشد در ولایت یمن کوهی است آبی از و فرو می چکد و بسته میشود و شب سکره دو سرد است
در درجه اول و خشک سیم رعاف و حیض باز دارد و معده را قوت دهد و دندان جنبان را سخت کند
با دردی سرکه بر ریشها کهنه مالند صحت دهد و بغرغره دردندان نشاند و جمیات کهنه برد و با آینه
قلعی ازقولنج امان دهد طارد النوم سنگیست سفید است گران وزن و خشن بود و باشد که رنگش سبز بود
و بقدر دو حبه ازان بهر که در آویزند خواب نکند و چشم بر هم نزند و بمقدار نیم دانگ صداع ببرد
طلق یعنی آنرا کواکب الارض خوانند بر دو نوعست صافی البیاض غلیظ جسم و ازان مروارید سازند
چنانکه بغلط شوان شناخت دیگر سرخ نیم رنگ نرم جسم و آن سنگی شریفست و حضرت امیر المؤمنین
فرموده که من حلق الطلق غنی عن الخلق آنرا با قلعی و مس بار کنند نقره شود و آن سرد ست بدرجه
اول و خشک سیم خوردنش قطعا جایز نیست اما از بیرون بکار داشتن باز گرفتن خون را مفیدست
طرسوطیس در معدن نقره و مس وی باشد رنگش سبزست طبعش مانند دهنج و توتیا با کحال
سفیدی کهنه از چشم ببرد و اگر سفیدی کهنه نبود چشم را مضرت رساند و اگر در آب افکنند هر که
ازان آب بخورد هلاک شود طین ارمنی سرد ست بدرجه اول و خشک بدوم و ریش امعا و رفتن خون

از وی پاک شود

گرسیای زند

یا امن

از رحم و خون بر آمدن و ریش دهن و مرض سبل ابنک معینست مطاس در عجایب المخلوقات
گوید اگر در دهان گیرند از کثرت شرب خمر مستی پیدا نشود و اگر در آتش افکنند شعله آتش فرو
نشیند عنبری سنگی زمین رنگست و بر سبزی زند و بر و نقطه سیاه و زرد و سفید بود و از وی بوی
عنبر آید و در اعراضی که از مداومت شرب حاصل شده باشد و به دیگر معالجات صحت نیابد بردیست
قرسلوس سنگی سیاه ثقیل است از تاریکی بیرون آرند چون بر آتش افکنند متلاشی شود و اگر در
زیبق افکنند پس بر آتش عرض کنند زیبق منعقد شود و منطرق گردد حاملش سخن بحکم گوید و مردم
نیاز دو اگر در حالت مجامعت آن سنگ با مرد بود فرزندی متولد شود مبارک روی و حکیم و خوش
باشد و اگر بشیر گاو سحق کرده بر برص مالند زایل شود قرطاسا در پای کوه بلند بود و در شب چون
آتش روشنی دهد و در عجایب المخلوقات گوید که اگر با آب کرفس مالند زهر قاتل بود و از زهر حیوانی
نفعو باشد مها قیلقوس سنگی است ملون بهمه رنگی در شب مانند آینه نماید و از و دیوان و سباع و هوام
گریزان باشند قرقوس سنگی است برنگ آتش بر جراحتی که گوشت بر نشو اندا او رد سحق کرده طلا کنند
صحت دهد قیهار لونش مثل یاقوت سرخست در معدن زر می باشد بر حاملش جادوی موثر نباشد و اگر دو جو
ازان سحق کرده بخورند و از خیالات جنون ایمن شود قرماطیسون بزمین هندی باشد هر جا از و
خون آید و امساک نپذیرد و آنرا با آب بر دهان گیرند و آن آب بر آنجا باشند خون بایستد قروم
سنگی است ملون بسرخ و زرد و سبز از بحر می آورند و چون از آدمی در آویزند نحس الصوات گویند و دو
از و بر مد و اگر بقدر جوی سحق کرده بخورند او جاع مفاصل و عروق و عظام را مفید بود قلیمس شکلش
وشکل آمده طبعش گرم و خشک بدرجه سیم خاصیتش مثل قرماطیسون و قروم گوشت سخت کند قراطم
سنگی است مدور مانند گلوله کمان که از دریا آرند سحق کرده بخورند سنگ مثانه خورد کرده بیرون آرد
قیصبور سنگ سبک متخلخل است بر سر آب بایستد و در بلاد صقلابی می باشد ازرا حجر الله فاتر خوانند

تمر

وندان پاک کند و سپیدی چشم ببرد و بر اندام مالند موی زایل کند ریشهارا گوشت رویاند قیمولیا
خاکیست سرد و به درجه اول خشک و بدوم با سرکه بر سوختگی آتش نهند سود دهد و ریشهای عسر را
صحت دهد کحل بعضی عرب اثمد خوانند چندانکه کهنه تر باشد بهتر بود طبعش سردست بدرجه
اول و خشک بدوم و تجفیف کند لحم گوشت زیادتی از جراحات ببرد و چشم را قوت دهد کهربا
سنگ سبک خوش رنگش زردی که بر بیابانها زنند بر سواحل بحری باشد سحق کرده یا بسوهان بر ریم
و قلعی پاک کرده ریزند بوی نیش و آواز مثل ببرد و دیر گداز شود کرسیار سنگ سیاه خوش است و نحتی
چنانکه سوهان بر او کار نکند چون او را کلس کنند تا کلس و سپید شود و آن کلس سپید را با نوشادر
سحق کرده یک جزو بر هفت جزو زیبق نهند منعقد شود و متفرق شود کرسیان سنگ سبز رنگ شفاف
صافی ثقیل است از اکلیس کرده چنانکه سپید شود بس کم کرده در شنگرف حل کنند تا همچون معجون گردد
و بلور را با آتش گرم کرده از این کرسیان در بر رو ریزند رنگش مثل یاقوت شود و از این کرسیان
بوزن قیراطی با خود داشتن از گرمی تب ایمن دهد کرک سنگ سفید است از خط برنگ طحال بود آنرا
با شبه و سفیر و نفط سحق کرده بر جذام طلا کنند شفا دهد لاجورد مشهورست طبعش گرم بدرجه دوم
و خشک بدرجه اول و در اکحال ماخولیا را مفیدست و در الوان بهترین و قیمتی ترین رنگیست قره زنده را
اسبوی گردانند و در اسهال سوداوی نیکوترین داروست و بهترینش بدخشی است لاقط الذهب سنگیست
برنگ زر نماید نشانش چون زر بسوهان بزنند و با خاک بمالند آن براده را الجود جذب کند لاقط الرصاص
سنگ [illegible] اللون خوشبوست وزنش مثل رصاص آنرا در آتش افکنند تا چون فحم شود پس
در زیبق افکنند نقره خوب شود صابر بر که از متفرق لاقط الشعر سنگ متخلخل است سبک ازو سنگ
بر تن مالند موی پاک گرداند مانند آهک و زرنیخ اما سخت نباید مالید تا ریش نکند بوتش طلا را
لاقط الصوف سنگ سبز رنگ مایل بسپیدی بود و بزرگ و کوچک می باشد نشانش چون بصوف نهند

قبض م

رنگ علاج بیرون آید برس حل بحجر سیماب شد ... الکحال را مفیدست و حاملش از شیطان و سحر ایمن بود کرمانی سنگی سیاه است و باشد که ...

برآمیزند و آن سنگ را در آن خاک

به و فرو رود و سحوقش بیاض العین را مفیدست و مکلویش با زبد البحر پاک کرده و عقد زیبق کرده ...
العظم سنگ زرد خشن الملمس است از ملح خورد چون بر استخوان نهند به و فرو رود العقده سنگ سفید بزردی
مایل از آن بقدر حبه در برابر درمی نقره به یخ کر مسافت بنهند آن درم را الجود کشد و از منفعت طلیس بیخ
بقوت او نیست لاقط القطن رنگش مانند پنبه است سفید پنبه را او کو الجود کشد آنرا در ریگ حل کرده
بر مس مالند رنگش چون نقره شود لاقط النحاس سنگی اغبر رنگست مس و روی و برنج را الجود کشد اگر
بوزن دانگی از آن برده درم نقره گداخته نهند از برنگ زر گردانند و آن رنگ بدشواری ازو بیرون
رود و اگر سحوق آن سنگ بوزن جوی با شیر نی شربت کرده بصاحب صرع دهند صحت دهد
بلاحیطوس سنگی سیاه است ازو بوی خنثار آید بعضی گویند حجر القار است و برخی گویند جدایست
جراحات سخت عور را اصحاب صرع را مفیدست و هوام از آن بگریزند لوحترویس کازران از بهر سپید
کردن کرباس بکار دارند و خون باز داشتن را مفیدست مایطس از انسنگ هندی خوانند چار
آن بود سحر و عمل شیطان موثر نبود و حاملش همچنان از آن ایمن بود مارون و فع بیاض العین را
مفیدست ماهانی سنگ سفیدست با زردی زند بخراسان می باشد سنگ مثانه را مفیدست و بخورش
از بواسیر خلاص دهد و مکیدن از آن از غم و خرع ایمنی باشد واد یونانی شرطالیس گویند یعنی
حجر زیراکه جنبه انکه آنها فی تحت الارض باشد آن سنگ در هوا طیران کند و چون تحت الارض بود
بر زمین نشسته رنگش سیاه و سبزی باشد از لطایف بخار بخار در هوا منعقد می شود و در حد جنوب
می باشد و اگر بوقت برداشتن آفتاب در حد جنوب بود یعنی پاییز و زمستان باشد طبعش گرم
و خشک بود و اگر در حد شمال بود یعنی بهار و تابستان طبعش سرد و تر بود حاملش اتباع
متابعت نمایند و آنچه خواهد او را بیاموزند وقیشا بانواعست ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی
و تمامت اصناف را با کبریت خلط کرده بسوزانند چون آرد شود آنرا اگر بر زر گداخته نهند زر را

را

طیار

خالص گردانند و اگر مکلس آنرا بر مس و رصاص نهند رنگش بنقره نزدیک گرداند و اگر بر مس صنج
کرده نهند رنگش مثل نقره کند روشنی چشم و بهق و برص را مفیدست مس الاحمر مانند سنگ
لالبالست اما نه آن سردست بدرجه اول و نیم خشکست محوق آن بیاض العین را مفیدست
و اگر بر پستان نهند و بر خایه پسر بارسیده نگذارد که بزرگ شود سهل الولاده بزر بر حامله
کر نهند زود فارغ شود و بزمین هندی باشد در آشیان کرکس که جهت آسانی نهادن خایه آنجا
می برد مغوره گلیست سرد بدرجه اول و خشک در دویم و قابض است و آن نوع جگرگون بود و ریگنای
قوتش بیشتر باشد مغناطیس مشهورست طبعش سردست بدرجه اول و خشک در سیم چون بوی سیر و پیاز
شنود قوت جاذبه اش باطل گردد و چون بسرکه یا بخون تیس بشویند باقرار اصل رود و مجروح
آهن مسموم سحوق مغناطیس با شیر بخورد و فعل زهر باطل کند و اگر سحوق مغناطیس بر ان جراحت
پاشند همین عمل کند حاملش از وجع مفاصل و نقرس برهد و عسیر الولاده زود بار نهد
و ذهن صافی کند و نسیان برد مغنیسیا بر چند نوعست بهترینش آنکه ظاهرش زرد بود و معده را
پاک گرداند و سنگ مثانه را بریزاند کانی و عملی می باشد ملح نمکست گرم است بدرجه
دویم و خشک در سیم از آب متولد شود که با جوای ارضی محرق یابس مختلط باشد اگر اختلاطش
قوی بود نمک تلخ بود و اگر باعتدال خوش طعم باشد قال النبی صلعم یا علی ابتدا بالملح واختم به
فانه شفاء من سبعین داء نمک انواعست بهترینش سنج چون بلور و آن را نمک ترکی
خوانند منافع نمک بسیارست و در حقش گفته اند هو رابع اربعة و مخلص ثلثة و مدبر اثنین و قائم
بواحد و تمامت اجزا و غذاهاست نمک صفا یابد و همه اغذیه بنمک لذت گیرد و هر چه آنرا نمک نبود
معیوب بود تا حسن انسانی نیز مرجع ملح نشاید تر بود چنانکه از رسول رسیده که نیکو صورتی
یا یوسف رسول فرموده انا ملیح خاصیتش گوشت فزونی قروح ببرد و با روغن مانند کنز ایل گرم

دختر نار سیده ۹ع

سرغ ۲

کفتا

بضماد بادها بشکند و جرب و قوبا و عرق النسا کهنه و استسقا را مفیدست نطرون از جنس بورق
و بعضی گفته اند بورق ارمنیست طبعش گرم و خشکست بدرجه سیم اجسام را از وسخ پاک کند
و حسن زیور دهد و در مرض قولنج نیک مفیدست و تاریکی چشم و فالج و جرب و لطوش را نافع بود و
آنرا از بیرون استعمال باید کرد و نشاید خورد نوشادر آنرا نافی السم نیز خوانند ترتیش در حال بدل سید
و بعضی از آن بزودی بر مجاری عروق رود و زهر را از دخول در انجا منع کند و اگر دخول بحث نکرده باشد
باز گرداند آهک نوره گرم و خشکست بدرجه چهارم در عمارات بکار برند و حلق موی کند و مایه صابون
شود بوی شپش را بگریزاند نوشادر معروفست کانی و عملی می باشد کانی را تولد مثل کبریت
الا قوت ناری در وی بیشتر از قوای ارضی و مائی باشد و با لوانست و سفیدش بهترست طبعش گرم و خشک
بدرجه سیم بیاض العین و خناقهای بلغمی و قولنج را مفیدست و چون آنرا حل کرده آبش در خانه
بپاشند هوام از انجا بگریزند نجادی سنگیست برنگ طحال چون بزبان گیرند سنگ بزبان نکرد
و چون با زاج مسنج خلط کرده بر زیبق نهند آنرا عقد کند یقطان سنگی متحرکست خفقان دل را نافع
و استسقا را مفیدست و فراموشی باطل کند واما الحلوانیه از لطایف هوا در مکانی معین بر جرم معین
مخصوص می نشیند و بسته میشود و انچه از و معلوم شده اینست و نخست انگبین هوائی سبب تولدش در مقدمه
گفته شده و اگر آن منقسم به بنت گزانگبین بفرمان قادر بیچون و صانع کن فیکون در هنگام
معین هوا بر برگ درخت گز می نشیند و غلیظ و لزج و شیرین میگردد گزانگبین می خوانند و در ولایت
کردستان بیشتر می باشد و چون بر درخت نشیند از ان دوشاب میگیرند و در ولایت همدان
بر درخت بید می نشیند اما چون نیک بسته میشود و برگ بید انرا فرو نمی گذارد دوشاب نمیتوان
گرفت طبع گزانگبین گرم و ترست سعال را مفیدست و در بانزان هوا بر روی ریگ می نشیند
گزانگبین حاصل میشود و خاصیت آن بقوت ترست خار انگبین از خار اشتری حاصل شود

کتاب

دا آرائم

بلوط ۹

وزرو لایت خار بسیارست گرم و تر ست بدرجه اول لک یعنی گویند که بهویت برگی گویند
ممع در حقیقت گرم است بدرجه اول خشک بدرجه سیم جگر را نافع است و یرقان را نافع و صداع
مفرح و مفرش مصطکی کند و اما العلیه احجار عملی بسیارست ازان پانزده حجر مشهورست بر سبیل ف
ایراد کنیم اسفیداج رصاص قلعی و سرب است و اگر بیشتر بسوزانند سرخ شود و اسفیداج رصاص را مفید است
و آنچه جهت زنان سازند رصاص قلعی بود باز پیچ بار کرده تا طراوت رخ بیفزاید حوبیا حمامین را
خبث الحدید نیز خوانند بواسیر و استرخاء و ضعف معده و نواسیر و تغزلون را دفع کند جست الطین
آجر پاره که اخته است صیاغان آنرا در سیاهی بکار برند رنجها جهار با پا نیز مفید بود زنجار از مس
و سرکه نوشادر سازند خاصیتش مانند کا نیست زنجفر از زیبق و زرنیخ و کبریت سازند
خاصیتش مثل کانی بود قلقطار شود از قالغد بلات مستحیل کرده گرم و خشک است بدرجه سیم اورام
در عاف و اکحال را مفید ست و در و قبض ... یست چون بشویند قبضش کمتر شود قلعهد از زاج
سوخته حاصل شود تا صورتینی در عاف را مفید ست گرم گوش و شکم را بکشد و چون در آب نهند و آن
آب را در خانه بپاشند موش و کیک و پشه را بمیراند و اگر با کبریت و شونیز بار کنند فوش باشد مردار سنج
مردار سنگ را بعضی مرتک خوانند از رصاص و اسرب میگیرند و بر سه گونه است سرخ و سفید و دیگری
و بهترینش اصفهانی بود جراحات و دفع نتن عرق و کلف و آثار سیاهی و جرب و دفع حرارت
بلکه از امعید ست و چون با روغن گل بار کنند تا بترش بیشتر بود و شیشه با اکحال بنکوست و از استعمال
مردار سنج از بیرون بهتر و خوردن پسندیده نیست مغنیسیا از آبگینه میگیرند خاصیتش مثل کانیست توتیا را
می سازند خاصیتش مانند کانیست و تعالی این احجار بهر چه یکبار بدیگر مشغول شده اگر از نقل
عجائب المخلوقات جنس سیم در ذکر ادهان و آنچه در اجواف زمین محتبس بود رطوبات بخارات
که در اجواف زمین محتبس بود گرمی هوای تابستان معدن آنرا لطیف و خفیف کرداند و اصاعد و

چون سردی هوای زمستان بدان رسد غلیظ و منجمد کردد و راجع شود و در معدن قرار گیرد
و حرارت معدن آنرا ترتیب دوا میکند و صفا بخشد و نضج دهد تا بخته کردد و نوعی از ادهان شود و اختلاف
ادهان سبب اختلاف طبایع زمین معادن باشد و اگر معدن گرم و خشکست با فراط بود کبریت
شود و اگر خشکی فروتر از و زفت باشد و اگر گرمی کمتر و خشکی بیشتر بود قیر شود و اگر گرمی و خشکی اندک
و مساوی بود مومیایی گردد و اگر درین حال خشکی کمتر بود لادن شود و اگر معتدل بود برودتی در آن
مایل زیبق اکنون شرح هر یک یاد کنیم نفت آنچه تر بود گرم است بدرجه سیم و خشکست بدوم
و چون خشک شود بدرجه سیم و سرد و جلا و تحلیل کند و نضج دهد سفیدی ناخن ببرد و اورام صلب
و خنازیر و ریشهای سخ گرفته را مفید ست و صلابت معده و رحم نرم کند زیبق اجزای مائی
و ارضی که باهم اختلاط سخت کنند ازان غشاوه و قطرات بزاید حرارت معدن آنرا نضج دهد
و غلیظ گرداند و طول زمان و خاصیت ما... یت رنگ سفید بدان بخشد آفات آنچه در حادث
و صریدان رسد آنرا زیبق گردانند طبعش سرد و ترست و زیبق زهر موشاست و امراض ردیه
مثل فالج و ذهاب السمع والبصر و غش و زردی چهره و رعشه اعضا و خشکی دماغ و جرب و قروح را
سفید ست و از دودش هوام بگریزد و زیبق باندرون رسانیدن جایز نیست و از بیرون استعمال کنند
و نیز رنگ گوش نباید برد و در اندام مالیدن شپش و کرند را بکشد عنبر در معدنش اختلاف است بعضی
چون دیگر ادهان کانیست و بقولی سرگین گاو بحریست و بقولی در جزایر که سنبل بسیارست نحل میخورد
و عسل میکند موج دریا آن عسل را بدریا میبرد و بشرنی از و جدا می شود و موش اگر در آب زمانی بماند
مانند عنبر اشهب بود و اگر بیشتر ماند و متغیر نماید و اگر بسیار ماند زنگار است و بقولی هوا مست که در زمان
معین بر مجری مخصوص می نشیند عنبر میشود مانند گزانگبین و امثال آن اما بهر قولی در بحرست و در جزیره
گوارم به بحر بسند بهترست طبع عنبر گرمست بدرجه اول و خشک بدرجه دویم تقویت دل و دماغ و زیادتی

و اگر خشکی کمتر از گرمی باشد نفت گردد و اگر گرمی با فراط بود دیم

سفید

خاصیتش زنگار سنگ سبز بیق بردن بناید

قوت جوهر روح و بهتر تبش زیاده شاذ و انکی نشاید پیران سرد مزاجان را مفرح بود و مضرتش بکافور
دفع شود قیر معدنش در کوه قیر مجرد دهد و در صحرا با آب بیرون آید و قیر ناکمار نشیند و بسته شود جوهر
بسیار فایده است در عمارات و دیگر مهمات بکار دارند طبعش گرم است بدرجه اول و خشک بدوم
امراض خنازیر و نقرس و عرق النسا و سعال و خناق را مفید است کبریت اجزای هوائی و ناری چون با هم
مختلط شوند و بعضی بر بعضی قوت آورند و حرارت معدن آنرا نضج تمام دهد مشتعل و مبنی گردد که
برودتی که بدان رسد آنرا منعقد گرداند که گوگرد گردد والوانش بسبب حرارت قوت معدن است اگر حرارت
بافراط بود سرخ باشد و اگر وسط بود زرد و آنچه اندک بود سفید بود طبع گوگرد گرم و خشک بدرجه
چهارم خاصیتش مایه بزرگ اکسیر است و امراض بهق و جرب و برص و نقرس و زکام را مفید است مار
و کژدم و کیک را بگریزاند و ترنج از درخت فرو ریزاند اگر زن حامله گوگرد بخود گیرد بچه بیندازد لادن
معروف و از مسمومات طبعش گرم است بدرجه اول خشک بدوم منفتح سده و درد گوش و تنبه موی
و شیمه را مفید است و موی را از ریزیدن نگاه دارد و دوش دافع زکام بود مومیائی زمینی که در اجزای
لطیف او حرارت و یبوست و دهنیت غالب بود مداومتی که طبیعتی آن زمین یافته باشد چون
از کثرت اجتماع صعود کند و از زمین بیرون آید دهنیت آنرا هوا البته گرداند چون مومی شود و
چون مدتی آید بشبانگاه را این قوت بیشتر است زاهدان و ه باز خوانند و آنی گفته اند مومیائی
اسم و علم آن شخص طبعش گرم و خشک بدرجه دوم خاصیتش بستی را و فالج و لقوه و صرع و صداع
بارد و گرانی زبان و خناق و شکستگی اعضا و طحال و خفقان را مفید است نفط نکوترش هم سپید
صورتست و با آب آمیخته بیرون می آید و از آب جدا می شود و سپید و سیاه می باشد طبعش گرم و خشک است
باول درجه جوهری بسیار منفعت است و جاع مفاصل و لقوه و فالج و بیاض العین و نزول آب از
چشم را مفید است چون فتیله نفط آلوده مقعد برگیرند کرم خورد که در معده بود هلاک گرداند

چون بحال مصطکی کند ؟

دو بهش ؟

زمین ؟

بیرون آرد و مرتبه دویم در نباتات و آن اجسامی متولدست که آنرا نموی باشد و قوتش حس و حرکت نبود
و در و اجزای مائی و ارضی بیشتر باشند از تراکم اختلاط آن اجسام با همدیگر دانه پیدا شود و آن
دانه اگر قوی ترکیب بود عروق و ساق و اغصان و اوراق و اثمار پیدا کند و درختی شود که اگر
هر سال اثمار و اوراقش نو شود اما اغصان و ساق و عروقش سالها برقرار بود و اگر آن دانه
ضعیف ترکیب باشد و خود را بدین مرتبه نتواند رسیدن نباتی شود که اکثرش هر سال از نو روییدگی
کند تبعد برخدا یعز و جل چنانکه در کلام مجید میفرماید وآیة لهم الارض المیتة احییناها واخرجنا منها
حبا فمنه یاکلون وجعلنا فیها جنات من نخیل واعناب وفجرنا فیها من العیون لیاکلوا من ثمره
وما عملته ایدیهم افلا یشکرون و تفصیل انواع نباتات و تفصیل فواید زیادت از آنکه در حیز
کتابت گنجد آنچه مشهورست و در کتب شفا و منهاج و ذخیره و کتاب اخوین و عجایب المخلوقات
و تقویم الصحه و آثار و اخبار رشیدی و دیگر کتب طب و فلاحت دیده ایم برد و شکل اشجار و نجوم
یاد کنیم انشاء الله تعالی شکل اول در ذکر اشجار درخت بر دو صورتست بار آور و آزاد
و در انسان بجاهل و عالم مانند کرده اند و گفته حدیث رستن باغ سگک اران بهمون و بهم سال و
سگک اران و شتاب ادبار در تو میوه دارد و سبب مثمر و از آنکه ماده آن یا لکثیر اللطافت بود
یا قلیل اللطافت و اگر کثیر اللطافت بود بعضی در اصل درخت و بعضی مثمره صرف شود و اگر قلیل اللطافت بود
یا قوی الحرکت بود یا نه اگر نبود محروم شود و اگر باشد درخت گردد اما قوت ثمره دادن نداشته باشد
و در هر یک از درختها دو صفت خادمی و مخدومی مرکوزست و در هر صفتی چهار قوت موجود اما
قوای خادمی قوت جاذبه که آب را از نشیب زمین ببالای درخت رساند و قوت ماسکه که آن
نم در شاخ نگاه دارد و قوت هاضمه که لطافت آنرا جدا کند با جزوی از اجزای درخت کرده
و قوت دافعه که زواید آنرا العصمغ بیرون افکند اما قوای مخدومی قوت غاذیه که سبب ظهور اجزای

اصل درخت واوراق واثمار بود چون بدل ما تحلیل طلبد وقوت مصوره که شکل هریک بکارد وقوت
مولده که از ابیرون آرد و قوت نامیه که از انمو دهد و بزرگ کرد اند و برساند و درین خلقت
آثار عجیب و دلایل غریبت بر قدرت صانع قدیم و حکمت خالق حکیم تعالی و تقدس که بعضی از انرا
در قلاع حصین می پرورد تا آسیب دران نرسد و آن قلاع را طبقات میسازد تا محکم شود چون
جوز و بادام و فندق و فستق و بان و بمشک و امثالهم و جندی را بر ظاهر میدارد با وجود نهایت
نازکی بقدرت از آسیب جمیع المهالک ایمن میدارد و استخوان کثیف در وسط مغز لطیف را در اندرون
مغز دری نهد چون سیب و امرود و امثال آن و بعضی را صفت استخوان بی مغز دهد چون خرما و عنب
و زیتون و عناب و سپستان و سنجد و امثال آن و بعضی را بی استخوان و مغز در همین صورت
می آفریند چون انجیر و تمش و توت و مانند آن تا در همه صورتی کمال خالقیت و قدرت بی نهایت
بظهور پیوسته باشد و در کلام مجید از ان خبر میدهد قوله تع ان الله فالق الحب والنوی یخرج الحی
من المیت ومخرج المیت من الحی ذلکم الله فانی تؤفکون و اشجار را قامت بلند داد و تا هوا از اپیشتر
و بهتر تواند کرد و آفتاب کمتر تواند مضرت رساند و آنرا عروق داد تا در زمین محکم بود بقوت مرها
از جای برنیاید و اغصان آفرید تا سبب کثرت اوراق ثمره شود و اوراق داد تا ثمره در سایه آن
پرورش یابد و برا و راق عروق پیدا کرد تا نداوت قوت بهمه جای تواند رسید و بعضی اثرا
بر بعضی تفضیل داد تا این معاونت آن نماید ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون اکنون تفصیل
انواع اشجار که از مشهور است بدو صورت مثمر و آزاد بهر چه درخش نامیست هم بدان نام خوانند
وانچه ثمره معروفست ثمره بر سبیل حروف یاد کنیم وبالله العصمة **صورت اول در ذکر اشجار مثمر**
و از ان شصت و نه نوع در قید کتابت آمد در کتب فلاحت گوید بتجربه که ثمره از پیوند نیکوتر دهد بجهت
انکه قوت پیوند مضاف قوت اصل درخت است و پیوند استخوان بر استخوان و تخم بر تخم توان کرد

دبه

آس مورد بعضی عرب رند خوانند و از شمولات مامون خلیفه بوقت انکه کسای قرا آسبعه جهت
تعلیم علم نحو بخدمتش رفت و او بشرب خمر مشغول بود و درین معنی گفت شعر للدر ساقیة بهذا القوت
للکاس ولللند اما و شم الورد و الآس گر بوقت نفرس ریک دران حفره کنند و جوها در حوالیش
بکارند زود تر نشو و نماش شود طبع مورد سرد است بدرجه اول خشک بدویم ورقش سابیده بجای ان
و بوی عرق بنشت دفع کند خاصیت تو تیا دهد و دفع کاف و بهق کند و قوت دماغ دهد و اگر باروغن
خلط کنند موی رویاند ثمره اش دفع زهر کژدم کند و همه احشای درونی را مفید است و تخمش غرغره کرده
دندان بکشد **آبنوس** معروفست عرب آنرا ساسم خوانند گرم و خشک است بدرجه دویم و دو قسم است ثمره تخمش
سفید ست و نرم چون بگیرند سیاه و سخت شود چوبش در عمارت و آلات بکار دارند و از جوبهای
دیگر گران و زن تر است و درین معنی گفته اند بیت ابنوسیم من درین دریا نشستیم همه چنین نیم تا بر
سر آیم کف بود همتای من آن چوب بسوختن بوی خوش دارد و چون در شراب افکنند بوی باده خوش
گرداند و چون با آب سحق کرده اکتحال کنند بیاض العین را و غشاوه را ببرد و چون بر طبقی آب از رسیده
بسوزانند و رماد شتشته و خشک کرده اکتحال دفع رمد کند و چون بخورند سنگ مثانه فرو آرد و درد
شکم ببرد **اهلیلج سپید** سرد است بدرجه اول و خشک بدویم معده را دباغت کند و قوت دهد و صفرا
و بلغم از و ببرد **آترج** ترنج بوی خوش دارد و اگر برگ کدو در زیر درخت دفن کنند ثمره اش بسیار بود
و نیز براند و اگر کل کدو با خون در بن درختش زنند ترنج بزرگ دهد و طبع پوست ترنج گرم و خشک
بدرجه اول گوشتش سرد و تر بدرجه اول و حماضش سرد و خشک بدرجه دویم بخاصیت پوستش
بوی دهن خشک کند و رایحه سیر و پیاز ببرد و آفلاج را امان دهد و چون در میان لباس نهند از آفت
آفلاج نگاه دارد و عصاره پوستش دفع زهر افعی کند و برص را زایل گرداند و گوشتش مقوی نیز آرد
حماضش اش روشنی چشم آرد و دفع کلف و عرق النسا کند دانه اش سحق کرده بر زخم کژدم کژیده بنهند

ترنانج

ایجمه

از

الم ساکن شود و اگر در خرقه بسته زن بر بازوی چپ بندد تا با او باشد بار نگیرد اجاص آلو
با نواعست نوع اصفهانی را که در ادویه بکار دارند عرب او را کـ خوانند سرد و ترست بدرجه دویم
اگر نهالش بخورد گاو آلوده غش کند و ثمراتش کرم منفذ ثمره آتش تشنگی بنشاند و حرارت
دل صفراوی ببرد و شهوت طعام فاسد کند و قرص جوشانیده بغرغره مواد فاسده اخراج کند آلو را
در ظرفی پر شیره نهند و سرش بگل بگیرند مدتی تازه بماند ازاد درخت طاق را بعضی عرب عشا خوانند ثمرش
مانند شق است و از سموم آنرا طاحک نیز خوانند و ثمرش هر چه که خورد هلاک شود و عصاره
برگش موی را دراز کند و شپش بکشد و چون با عسل بخورند دفع زهر قولنج کند جوشانیده ثمارات
بکار دارند بعضی علما انرا از حساب مثمر ندارند و نامش رابدین ولیل آزند ابرنبارس زرشک تر
و خشکست بدرجه دویم حرارت را بنشاند و جگر را قوت دهد مشتهی بود و بستاند شکم آرد و معده
و اماسهای گرم را نافع بود اهلیلج هلیله سردست بدرجه اول و خشک بدویم زرد و سیاه
می باشد و زرد به بقوت کمترست تیزی صفرا بنشاند و معده را دباغت دهد و سیاه با انفعال
تحلیل اخلاط کند و بلیله کابلی بهترینست و بهلیله اسهال آرد ولیلی و امحنت بروجوب ذات
واجب الوجود که اگر اعمال الطبیعت بودی بایستی که بلیله قبض آوردی بلادر کنددس گرم و خشکست
بدرجه چهارم از بیرون بکار داشتن رواست و از درون خطرست اگر خورده آتش در روغن
رو و عطسه فراوان آرد و خوردنش بعد از خطر تاریکی چشم آرد و کرم شکم پدید آورد و عصاره
رعاف باز دارد و آبش با کحال نور بصر افزاید بان دو نوعست مثمر و آزاد و درخت گز و مثمر را
ثمره مانند فستق است اما مثلث بود و خوشبوی عرب آنرا حب البان خوانند و در غوالی بکار آید
گرمست بدرجه سیم و خشک بدویم برص و بهق و کلف و قروح و درد دندان و اخلاط غلیظ را
مفیدست بطم پشک را عرب حبة الخضرا خوانند بیشتر خود روی بود گرم و خشکست بدرجه دوم

و درد تهیگاه و دیگر اعضا بنشاند و ضیق النفس و عرق النسا را مفید بود و اخلاط غلیظ
لطیف کند اما درد سر و نقصان قوت باه دهد زلنیج گرمست بدرجه دوم و خشک
باول جراحات را مفید بود رعی الحمام گرمست باول و خشک بدوم جراحات تازه را
مفیدست رقالج دریمن باشد گرم و ترست قی آورد و شربتی از و چهار دانگست با آب
تخم سرمق و شبت و پودینه باید خورد رماک سرد و خشکست بدرجه دوم قوت معده دهد
و حرارت بنشاند ریحان سلیمان بجبال فارس باشد برگش بخطمی ماند با مرکه ضمد کرده و اورام بلغمی
با نفراط نقرس و بواسیر را مفید بود زراوند دو نوعست یکی را مدحرج گویند یعنی گرد
و دیگر طویل خوانند گرم و خشکست بدرجه سیم و انچه گرد بود حرارتش کمتر بود گوشت
ریشها براند و سده بگشاید و بادهای غلیظ تحلیل کند و پیکان از جراحت بیرون افکند
و صرع و فواق و رعشه و طحال و درد پهلو را مفیدست و بچه مرده و پارک را فرود آرد
رزنیت گرم و خشکست بدرجه دوم معده و جگر را مفید بود و اگر با روغن بنفشه در بینی
افکند صداع ببرد زرنباد گرم و خشکست بدرجه دوم بادها بشکند و قی باز دارد و دفع
زهر هوام کند و بوی سیر و پیاز و شراب ببرد زنجبیل گرم است بدرجه سیم و خشک بدوم
بلغم از سینه و گلو بکند و شکم اندک مایه نرم کند و بادها از معده و روده براند و تاریکی
چشم که از رطوبات بود زایل کند سادج گرمست بدرجه اول و تر بدوم در میان آب
می باشد بی آنکه بجایی متعلق بود برگش مانند شاهسفرم است قوت معده دهد و ادرار
بول کند و در میان جامه نهد از آفت نگاه دارد و چون بزیر بالش نهند بوی دهن
خوش کند و قوت دل دهد سرخس بزر و انزدیکست گرمست باول خشک بدوم قی الحیات
بر شل ترو امعا کند سطاریون بفارسی برابران گویند گرم و ترست اورام باد

وکژدم گزیده را مفید بود سورنجان بیخ گیاهیست و سرد و خشکست بدرجه دوم فضلات
مفاصل براند اما معده را مضر بود سعتر اورا کلیله از بز خوانند و ترکان تجی کوینده گرم
خشکست بدرجه سیوم دفع باد و بلغم کند و معده هضم شود و ادرار بول و حیض کند و نور بصر
دهد و درد سرین ببرد و وجع دندانرا تسکین دهد و کرم شکم را و مار گزیده را شفا دهد
سعد گرم و خشکست بدرجه دوم ریشهای عرخامه ریش دهن و سنگ مثانه را مفیدست
وحیض و بول براند و بادها بنشاند و عروق بسته بگشاید و معده را دباغت دهد و بوی دهن
خوش گرداند سقمونیا محموده گرم و خشکست بدرجه سیم صفرا و اندکی بلغم براند اما معده را
مضر بود و جگر را تاسه آرد و شهوت طعام آرد و با سرکه بر جرب طلا کنند تحلیل دهد
سکتمان سرد و ترست بدرجه اول طبیعت را نرم کند و طحال و درد دندانرا مفید بود
سنبکی از مسهلاتست و در مصابیح از رسول آمده مرویست لو ان شیئا کان فیه
شفاء من الموت لکان فی السنا سوسن اصلش مستعملست گرمست بدرجه دوم اول
اخلاط فاسده تحلیل کند و برگش بوی زشت از اندام زایل کند سیاه دریج از مشهورات
سبعه است شاه ونج معروفست گرم بدرجه اول و خشک بدوم طعمش ترش بود جرب
و حکه و قوت معده را مفیدست و بول بسته را بگشاید برگش مانند ماهی کوچک است ثمره اش شقاب شاة
شتل بنادق و در هر ظرفی سه دانه بود و از مسهلاتست و قی آرد گرم و خشکست باول درجه
و چهارم و بعضی آنرا حب الملوک خوانند انواع مفاصل و نقرس و استسقا و عرق النسا را اوجاع
برگش بجهة نقرس و قولنج ببرد و از دانه اش مردانرا زیادت از سه عدد و زنانرا
بیش از دو عدد نشاید خورد شبرم بعضی آنرا لوبا ملون خوانند از یتوعاتست
برگش بطرخون ماند قوت باه و ماده منی و دندانرا مضرست و از وی تب زاید مصلحش ورم

ازان زهر قاتل است شجر مریم آنرا عیون بران نیز گفته اند و اصلش اسحر ملیشا خوانند
ثمره اش گرم و خشکست بدرجه دوم زکام باز دارد و نزول آب چشم و خنازیر و بواسیر را
مفیدست و اصلش ارفع للقوه و فواق شود و آسانی وضع حمل شود شقاقل گرم و تر است
گرمست بدرجه سیم و تریاق قوت باه را مفیدست بیخ بهمن خوانند گرمست بدرجه دوم
و بخشکی و تری معتدل قوت دل و باه بیفزاید شقایق النعمان لاله از عهد نعمان بن منذر باز
پیدا شده است و بدو منسوب گشته گرم و خشکست بدرجه دوم با پوست جوز خضاب را
نیکوست و جرب و قروح را زایل کند و رطوبات را نشف دهد آنرا با شاخش سر بداش
بول و حیض بگشاید و عصاره اش نور بصر بیفزاید و اوجاع عینی و بیاض العین را ببرد
و آن دو نوعست یکی ازان گلش سفید می باشد بهق را مفید بود شکار گرم و خشکست بدرجه
اول خنازیر و بهق و قروح کهنه را مفیدست شلیخ گرمست بدرجه اول و خشکست بدوم
علاوه و آماس سده و قروح و خون از بر برآمدن را مفیدست شپلت داروی هندیست
و مانند و بجنک گرم و خشکست بدرجه دوم فالج و لقوه و سستی عصب را مفیدست شنجار
بعضی آنرا اخس الحمار خوانند و مانند کاهو بسیار برگست و شاخش بستبری انگشت بود
با سرکه طلا کرده بهق را ببرد و چون زن حامله بخود برگیرد بچه بیفکند اورام سخت و نقرس
و عرق النسا را مفیدست شوکران سردست بدرجه چهارم و خشکست بسیم قتش منبت
ساق با دیانه است و برگش مانند خیار و تخمش مانند انیسون و گلی سفید دارد و منع رستن
موی و آمدن خون و نقرس را مفیدست و بسیارش قتال بود شیرزیوان از مصنوعاتست
شیطرج بهترینش هندیست گرم و خشکست بدرجه سیم و بهق و برص و عرق النسا و نقرس و طحال را
لغماد کردن نافع است شیکم بعضی عرب آنرا روان خوانند گرمست بدرجه اول

وخشک بدوم وبهق واورام وخنازیر وقروح وقوبا را مفیدست صبر گرم است
بدرجه اول خشک بدوم طعمش در غایت تلخی آنرا صبر خوانده اند تقویت معده دهد وکرم
معده بکشد وریشهای عسر را صبور ببرد وبلغم از معده برآرد اما با مقعد نیک نباشد
طراثیث صبوریخ گیاهیست سرد بدرجه دوم وخشک بسیم تقویت احشا دهد وخون
شکم دفع کند طرخان گلش مانند معصفرست بحثه براقی کرنبه ماند دردها ساکن کند و کرم
بیرون آورد عاقرقرحا بیخ ترخان کوهیست گوشت بن دندان سخت کند ورعشه ببرد
عبهر بستان افروز را بعضی حماحم خوانند گلش با دهای لجگان نشاند وفربهی آرد
وعصاره اش قروح عفنه که در دهان بود دفع کند عیشران کافور سرم زکام بارد را
مفیدست عین الراعی سردست بدرجه سیم وتر بدوم کوفته بر معده بندد سوزش معده
بنشاند وتسکین خون وآماه کند وقروح گوش ببرد علیق ثمره اش توت ماند
وبرگش برگ درخت گل سردست بدرجه دوم وخشک بسیم اول کی راسخت کند ریش
دهن ببرد رفتن شکم وریش امعا وضعف معده وخون از حلق برآمدن را مفیدست
عنب الثعلب سگ انگور سه نوعست مخدر ومنوم وقاتل از مخدر دوازده دانه واز
منوم هشت دانه واز قاتل چهار دانه دیوانگی آرد واز مهلکش یکمثقال خوار آرد
وعصاره هر سه نوع قوت بقره بد عنصل پیاز دشتی را بصل الفار خوانند ورا از
وصفای آواز وفتح سده وما خولیا وصرع وجنون وسنگ گرده ومثانه وحیض
رحم وآماه سپرز وعرق النسا وبهق را مفیدست غاریقون گرمست وخشک بدرجه
سیم وجگر وگرده کشاید ویرقان وصرع ورعشه ببرد وکرندگی هوام را نافعست
وسودا وبلغم اسهال کند غافث گرمست بدرجه اول وخشک بدوم وعصاره اش همچنین

قوت باه دهد وخشکش فالج ولقوه وزیادتی اشتهای طعام را مفیدست وبول را ادرار کند صمغش را علک
الانباط گویند وبعضی گویند که کندرست تحلیل جرب وقوبا واخلاط غلیظ کند برکش موی دراز کند
بقم معروفست وثمره اش مانند حرتوت وبطعم علقم در جزایر بحر هند بسیارست بیخش زهر یک
ساعت را دفع کند جوشش در عمارات وایوان بکار دارند بلادر گرم وخشکست بدرجه چهارم
بقوه وتیزی بصر وبیماریهای سرد را مفیدست ونشف رطوبات جسم کند بلسان معروفست خرد و
مطریه که از توابع مصرست می باشد ورقش بسداب ماند وبر سپید کی زند دانه اش گرم وخشکست
بدرجه سیم وجوش فروتر و دهن ثمره اش وجوش او حاج ششش عرق النسا وصرع ودوار وعسر
البول وحنین وچشم [illegible] قروح فاسده وفالج زایل کند وهوام وسوام را اگر زنند
وتقوی [illegible] ودافع زهرها شود وروغن که از ثمره اش حاصل شود بقوت از آنکه
[illegible] ید و در وقت طلوع شعری چوب اعضایش را سوراخ کنند واز روغن ببرند
[illegible] نابستان آن روغن دهد اما اندکی باشد ودرخت بلسان در آن ملک ودر دیگر مواضع نیز
می باشد اما روغن وثمر ونبند بد گویند که در ده مطریه آبیست که آنرا عین الشمس خوانند عیسی علیه
بدان آب غسل کرده است برکت او این خاصیت آن آب را پیدا شده وهر درخت بلسان که
باآب دیگر روید این خاصیت ندارد بلوط درخت کوهی است ودر اشجار مانند خرگوش در حیوان
ونزعن در طیور وسال بلوط ثمره دهد وسالی نزبوی برکش مار راست کند وبدین سبب سحق
کرده بر جراحت مارگزیده باشد زهر بیرون آرد و شفا دهد رما جوشش بر موضع ملح افگنند
همدیگر را بخورند ثمره بلوط سردست بدرجه اول وخشک بدوم قوت ماسکه را مدد دهد وچون زنان
بخود گیرد وریشها رعاف را وامعا را مفیدست جفت البلوط یعنی پوست درونی او را این افعال قوتش
تر باشد عازو [illegible] سردست بدرجه دوم وخشک بسیم بر قوبا طلا کنند زایل کنند ودندان خوره وقروح دهن

داء الثعلب

وگوشت زاید و پوست قوی گرداند و اروک را مفیدست چوبش در آب برد و مانند آبنوس گردد
سبکتر از نارنوست و بوی خوش دارد و سردست بدرجه اول و خشک بدوم و تقویت معده کند و حافظه را
قوت دهد و سده بگشاید و قبض شکم کند **تفاح** سرد و ترست بدرجه اول و آنرا بوی خوش است
که دیگر میوه ها را آن مرتبه نیست اگر در حوالیش پیاز دشتی بکارند کرم در ثمره سیب نیفتد و اگر
بگل سرخ مالیده باید و مغز شاه اشنان ریزند رنگ سیب سرخ بود و اگر در وقت شراب کهن در بن درخت
ریزند از آفات ایمن بود و سیب خوشبوی تر باشد و رفتن زهرها را مفید بود و بوی سیب و اکلش
قوت معده و دماغ دهد و دفع زهرها کند مداومت بر اکلش درد اعصاب آورد و عصاره اش نقرس را
مفیدست سیب را در برگ انجیر پیچند و در زمین نهند ... **تمر هندی** خرمای هندی گویند
بدرجه دوم و خشک باول صفرا بنشاند و تشنگی ببرد و شکم نرم کند **تنبول** یعنی هندوان آنرا پان
خوانند و آن برگیست در حقیقت طعم تیزی دارد و تنبول ماننده بود تقویت معده دهد و گوشت بن دندان
سخت کند **توت** مشهورست پرمایه ترین اشجارست برگش غذای ابریشم است ثمره اش اگر شیرین بود
خوانند گرم و ترست و چندانکه نزدیکتر بهتر باشد و اگر ترش باشد شامی گویند سرد و خشکست و اگر در زیر
درخت توت پیاز دشتی بکارند قوت درخت توت بیشتر بود و برگ توت شامی دفع اورام حلق کند
کند و عصاره اش دفع زهر رتیلا کند و درد دندان بنشاند و چون دست بتوت سیاه
ملون شود بتوت سفید بشویند پاک گردد و پوست توت با ترنجبین حل کرده دندان بشویند از حب
القرع پاک کند پوست توت تریاک است و خرنوب گرم و خشکست بدرجه دویم و تازه اش بهتر از
خشک ست دفع اسهال مفیدست **تین** انجیر گرم و ترست بدرجه اول و بهترینش سرخ و زبری بود
الهضم تر باشد و نیم رسیده اش سرد و خشکست و دیرگوار بود نهالش زمانی در ملک کرده یکبار از
در سرگین گاو نهاده غرس کنند و خرچنگی با ذکوک و سوم اسمانگون دران حفره دفن کنند طعم انجیر

نحاسشن
و تقرب گرم
واکچه سرکام

در غایت شیرینی و لطافت بود و اگر در زیرش پیاز دشتی بکارند ثمره اش آفت نیابد چوبش تلخ
گریه ورا مفیدست و جوشش نیز را مفیدست اما شیره انجیر زاننده ما جوشش چون در بانع بیاشند گرمان
بمیرند ثمره اش دنگ بحود و باصلاح آورد و تن را فربه کند صرع و بهق و ملخ زایل کند گریه ورا مفید بود
و ریگ گرده را ببرد و ثغر سورا باز دی از رسول صلعم روایت من اراد ان لا یرق قلبه فلیاکل التین **حم**
درختیست بزرگ ثمره اش مانند انجیر هر سال سه چهار نوبت ثمره دهد و بخلاف دیگر درختها از ساق
بیرون آورد و برگش امراض خنازیر و اورام صلب و جراحات بخوردن و طلا کردن را مفیدست
و بعضی گویند ثمره آن نوعیست از انجیر **جوز** گردکان گرم و خشکست و چندانکه بزرگتر باشد تازه اش
درد دندان را مفیدست اما در گلو و معده و سر را مضر بود جوز را در بول کودک ...
شبانروز آغشته زرع کنند و خاکستر بران افشانند جوز بزرگ و نازک پوست ثمره دهد و اگر مغز
درست بیرون گیرند چنانچه هیچ خلل نیابد و در میان رکو یا کاغذ یا برگ زرد نهاده بکارند ثمره شکل
درخت جوز هیچ درخت جز فندق پیوند نمیگیرد و ثمره اش طعم و شکل هر دو داشته باشد اگر جوز در روغن
زیت افکنند بزمان دراز متغیر نشود و پوست جوز سوخته رنگ موی و قروح را مفیدست و روغن جوز
و رشته کنند و عروق درخت جوز بریده دران شیشه نهند و سرش استوار کنند چنانکه باد دران
شیشه نتواند رفت و بوقت بهار باید کرد و پیش از انکه درخت آب بخود کشد تا آن بیخ روغن را بجای
آب بخود کشد و در باب سایر برعادت که درخت آب بزمین دهد و آن روغن با شیشه رود جهت خضاب
بغایت خوب بود و رنگش زوال نپذیرد **جوزبوا** گرم و خشکست بدرجه سیوم قابض است و اوجاع
باد را مفیدست و بوی دهن خوش کند و سنگ مثانه و گرده ... بول را مفیدست پوست بالایین
بزبانست و شکوفه آن گرم و خشکست بدرجه دویم و قابض و لطیف است باد را تحلیل کند بوی دهن
خوش کند و معده و جگر را قوت دهد جوشانده روغن بنفشه ... **شفتالو** سرد و تر

جراحات صحت آرد و غشاوه چشم ببرد
و از زهر ایمنی دهد و شهوت طعام بیفزاید
احتباس بول زایل کند م
از ابن عباس مرویست هذا الثمرة اقسم الله بها فی القرآن
لانها ستر ثمار الجنة ... خالیة عن العجم
و گفت که چون انجیر پیش رسول آوردند فرمود
لو ان ثمرة نزلت من الجنة لقلت هذه خالیة عن العجم لکلوها
فانه یقطع البواسیر و ینفع من النقرس

بر بخرف

بدرجه دوم چنانکه جوشش سخت تر بود و دیر کوارتر باشد و اگر بشکافند چنانکه هیچ خللی بمغزش نرسد
و مغزش ملون کنند و باستخوانش بنهاده و بکارند شفتالو او در غایت سرخی ثمره دهد و اگر بعضی از آن ملون
کنند نقشی یا کتابتی بر کار و بر آن مغز نویسند چنانکه الم بمغز آن رسد همان شکل شفتالوهای آن
درخت را بود و برگش بوی نوره ببرد و ثمره اش قوت باه دهد بهمین سبب او به را شفتالو بشیشه کرده اند
مر او تشنه را اکل بت آرد و اخلاط عفن انگیزد و عصاره مغز قتل شپش کند خیار شنبر سرد و تر است
بدرجه اول آنکه در جوف بدن بود ببرد و آماس گلو بغرغره زایل کند و یرقان و درد جگر را نافع
بود و در اسهال قوت نیست کو دارد و شکوفه هیچ درختی بخوبی شکل شکوفه او نیست دبق ثمره او
نحوه است و عصاره آن دبق است گرم و خشک بدرجه دویم رطوبات از قعر بدن بکشد و تحلیل
کند و آماسهای بزرگ را نضج دهد خاصه آنکه بر بناگوش بود و صلابت سپرز ببرد دمشت انزا درخت
غاریز خوانند و غار ثمره اوست و برگ آن درخت ببرگ مورد ماننده است در هر باغی که از آن
درخت بود هر آفت که باشد در آن باغ بر آن درخت جمع شود و دیگر درختها سالم مانند و قرص
فالج و بهق و صداع را مفید است و حل کرده در خود مالند مگس بگریزد و چون با شراب بخورد
کژدم او را نگزد و در جامع الحکایات گویند ثمره این درخت دفع زهر قاتل بکند و او گرم و خشک
بدرجه دویم و ضیق النفس مفید است و روغنش در تحلیل اقوی است و رگها بگشاید و رعشه ببرد و کرم
کدو را نافع بود رمان انار شیرین گرم و تر است باعتدال و انار ترش سرد و خشک بوقت
تب و سرفه در منفوش عسل بزنند انار شیرین دهد و اگر برکه ریزند ترش بار آورد و اگر درخت مورد
در پهلویش بکارند ثمره انار زیادت دهد و اگر گیشنای بحری از فاخته در آو بزند آفت ثمره ببرد
و اگر منجی از قلعی در ساقش زنند همین عمل کند زنان و حمام باب آمیخته در بیخش بزنند و از مرغ دهد
از دود چوب او و از پوستش حشرات بگریزد و از دود حلبا ربشر ثمره اش شیرین قوت دندان دهد

واکر

گرم و خشک

قوت جگر و او جالع از انگوست فاشره گرم و خشک بدرجه دوم معده سرد را قوت دهد
کلف و صرع ببرد و حیض براند فلنجه مانند نخود است بدرجه دوم مقوم است معده و ملک
فرفحیون سرد و تر است ریش مودده و کندی دندان ببرد و صفرا و سوزش مثانه را
بنشاند فرنجمشک گرم و خشک بدرجه دوم سده دماغ بگشاید و خفقان سوداوی دفع کند
و مجاری بینی را تقویت دهد فط گرم و خشک بدرجه اول با همه زهرها مقاومت کند
و بعضی او را فع کرده اند فلیجه گرم و خشک بدرجه دوم معده و جگر و سپرز را مفید است
مخکست گرم است بدرجه چهارم و خشک بدوم برگش به برگ زیتون ماند کلش و برگش
و ساقش استعمال اش شاید زنگ رخ پاک کند و صداع و مار گزیده و فتح سده و جگر و معده
و سپرز احشا را مفید است و دود آنش هوام را بگریزاند فو گرم است بدرجه اول و خشک
بدوم بخش ادرار بول و حیض کند و سده بگشاید فنره گرم و خشک بدرجه دوم و بعضی
آزار و دنک خوانند سده و جگر و سپرز بگشاید طلا کردن یرقان و برص و بهق ببرد قاتل
الکلاب گرم و خشک رعاف آرد قاقله مانند اشنانست گرم و خشک بدرجه اول
و ادرار بول و منی کند و اسهال صفرا آرد قثاء الحمار گرم و خشک بدرجه دوم حیض فرود
آرد و بچه را در شکم بکشد و عصاره اش در بینی چکانند یرقان و صداع مزمن زایل کند
و شربتی از دو یا چهار قیراط بیش نشاید داد قرقمانا بگرمی و سردی معتدلست و خشکی
بدرجه سیم و بول حیض براند و سده احشا بگشاید و رحم سرد را نافع بود قنزطه برگش حرارت
بدرجه اول و خشک است هم و ثمره اش تازه و گرم و تر است و گرم و خشک تقویت معده دهد
عصاره اش عغانیا خوانند سرد است بدرجه دوم و خشک بسیم خوردن امعا و حقنه کردن را
نافع بود و سرفه را خوردن نیک باشد و بیرون آمدن مقعد بخود گرفتن مفید است نعم

ولفروان نباید

گرم و خشکست بدرجه دوم جراحات تازه بهم آرد و دودش اخشا و رحم را مفیدست
اما صرع را مضر بود **قنبیل** گرم و خشکست بدرجه دوم حب القرع را مفیدست کرم دراز
بیفکند **قسه** طرز دکرست بدرجه سیوم و خشک بدوم باز بهر مار قاتل مقاومت کند و
ونفعها بسیار دارد و رفع خمار نیز کند و اگر بدندان گیرد همین حوزه ببرد و بخود برگرفتن
یا بخور کردن بچه بیفکند و دودش هوام را بگریزاند **قنطوریون** دو گونه است غلیظ و باریک
گرم و خشکست بدرجه دوم حیض را براند و بچه را بیفکند یا در رحم بکشد و خون از بریدن
آمدن و خستگی عضلات و ضیق النفس و سرفه مزمن دفع کند و قنطوریون باریک
گرم و خشکست بدرجه سیم شاخ و برگ و شکوفه اش استعمال را شاید و بیخش نباید
و عرق النسا ببرد و سده و طحال بگشاید **قیصوم** نعناع صحرائیست آنرا بوی مادران
نیز خوانند جهة آنکه مار از بویش بگریزد گرم و خشکست بدرجه سیم قوت معده و دل و زیادتی
نور بصر و ادرار بول و اشتهای طعام آرد و نشاندن بادها را نیکوست و موی روی بتن رویاند
رویاند و عسر البول را مفیدست آبش دفع زهر کند در خانه پشمین نهند از آفت نگاه دارد
کاکنج سرد و خشکست بدرجه اول درد جگر و گرده و مثانه را از آفت نگاه دارد **کبریت** گرم و خشکست
بدرجه چهارم جرب و خارش را ببرد و ریزیدن پوست و سفیدی ناخن و داء
الثعلب را مفیدست بخورش خطر آرد **کلیوا** بویش کبک را مست کند چنانچه او را
بآسانی توان گرفت **کماه** معروفست سرد بدرجه دوم و تر باول در زیر زمین از تأثیر و قوم
تخم میروید چنانچه گر انگبین از هوا حاصل میشود کثرت اکلش فالج و سکته و قولنج
آرد و آبش چشم را روشن کند و از آن هرچه در سایه درخت زیتون بود بهتر باشد
از حضرت رسول صلعم مرویست که الکماه یورث القولنج و عسر البول و قال علیه السلام الکماه من المن

از سنبل کشاده تر بود و طعم و فعلش بسنبل مانند است **خیری منصور** گرم و خشکست بدرجه
سیوم گلش زرد و سفید و سرخ می باشد بویش دماغ را تازه دارد و بادهای غلیظ فانی
گرداند و پرده که بر سر پیناهی باشد زایل کند و در آبش نشستن آماه کهنه ببرد تخمش
عسر الولاده را مفیدست و حیض براند روغنش همین حکم دارد **ذواله** معروفست
در زمین اران و موغان بسیارست و بر روی زمین افتاده می باشد یا آنکه بجای
متعلق باشد و فرج را تنگ کند **زعل** برم بوی در غایت نرمی و لطیفی که دارد و بادها
سخت موافق بود **ریحان** شاه اسفرم که نوعست عرب هرچه کوچکتر بود آنرا ریحان گویند
وانچه بزرگتر بود ضیمران خوانند از عهد کسری نوشیروان عادل پیدا شده و شاه اسپرغم
خوانده اند سرد و ترست بدرجه اول بوا اسیر ورا و ارور عاف و سوختگی را مفید بود و خواب
آرد و حرارت بنشاند **زعفران** معروفست بسیار جا بهاباو اما بهترینش کهستانیست
و باد عیسی و از آن هرچه با سرخی زند به باشد باید که بر ریشهای و سفید بود و طبعش گرم است
بدرجه دوم و خشک باول نور بصر افزاید و رنگ رخ نیکو گرداند و هضم طعام و تحلیل
بادها کند و قوت باه دهد و آب بسته بگشاید و تفریح دل دهد و خنده آرد و زیادت
از یک مثقال قتالست بصلش برص را مفیدست و زعفران را در اغذیه و ادویه و الوان
حلوات بکار دارند **زنبق** گل آن خوشبوترین گلهاست در روغن پرورده او اوجاع
بسیار را دفع کند بتخصیص بادهائی که از سردی باشد **سداب** معروفست گرم و خشکست
بدرجه سیوم ادرار بول کند و تحلیل جهد و اصلاب را ببرد و بلغم را الکم گرداند باید زنان
موافق تر بود و بویش هوام را بگریزاند و صداع را ببرد و عصاره اش نفسا خوانند
باشیر زنان با کحال تاریکی چشم زایل کند آبش در خانه بپاشند کیک بمیرد و بهبود شب لیل

و اختلاط ر

وفالج و داء الثعلب و عرق النساء مفاصل را مفیدست بر سبیل تره خوردن و ...
زایل کند بعضی عرب آنرا مستحج خوانند گرم و خشکست بدرجه چهارم و این افعال قوی تر است
صمغ سداب صحرای مینون خوانند گرم و خشکست بدرجه دوم دفع زهر هوام کند و بچه
از رحم بیفکند هم بخوردن و هم بنوشیدن و هم بخود برگرفتن **سنبل** معروفست گرم
بدرجه اول و خشک بدوم مایه مشکست چنانکه گفته اند **بیت** این نکته بکند اگر تا آهوی تبت
سنبل بخورد خویش همی مشک نکرد **و** اکلش بوی دهن خوش گرداند و تقویت معده
و جگر و دماغ دهد و مزیل خفقان بود و ادرار بول و دفع مواد فاسده و امعا کند و کحل
موی تره رویاند و سنبل هندی را قوت بیشترست **سوسن** معروفست گرم و خشکست
بدرجه دوم و آنچه سفید و زرد بود گرم باشد بدرجه اول و خشک بدوم و گلش سفید و
زرد و آسمان گون می باشد بوییش هوام را بگریزاند و خواب آرد و صداع و کلف ابرد
و بهق را ورد اعصاب و عسر البول و حیض باد ها را مفیدست روغنش عسر الولاده را
بکار برند زود فارغ شود و بواسیر را دفع کند بیخ سوس آسمان گون را ایرسا خوانند
و آن خلط غلیظ از بر و سینه بر آرد و استسقا را آب زرد اسهال کند **سیسنبر** معروفست
و آنرا نمام تیز خوانند گرم و خشکست بدرجه دوم بر پیشانی مالند صداع بنشاند بوییش
هوام را بگریزاند و بشش بکشد انبساط را ببرد و فواق را بنشاند و بچه مرده را فرود آرد و سحج
در و شکم را ببرد و سده بینی بگشاید و حیض و بول ابراند **شوکران** گرم و خشکست بعرا سپار بود
عرق النساء و وجع المفاصل یا د را مفیدست و اخلاط غلیظ را اسهال کند **شبت** گرم و خشکست
بدرجه چهارم شاخش کشوده و میانست و برگش ببر و ماند گرم شکم بکشد رماد شن برست
آغشته داء الثعلب را دفع کند روغنش کژدم و رتیلا گزیده را شفا دهد **شونیز**

بوہولن

والکش

و منع رفتن خون کند و گلو و بدن را مفید بود و ترشش دفع صفرا کند و جگر گرم را قوت دهد و خون
بنشاند و منی بکاهد از ابن عباس نقلست ما لحقت رمانة الا بقطرة من ماء الجنة و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
که اوراء الکلم رمانة فکلوها بالشحمها فانها دباغ للمعدة و ما من حبة منها تقع فی خوف رجل الا انارت قلبه
و احرست شیطان الوسوسه اربعین یوما از کل آن نوعی که ثمره نیند بهر حلید میخوانند و تخم انار
کوهی را حب الغلغل گویند و آن گرمست بدرجه دوم و تر باول منی بیفزاید و باه را قوت دهد و جون
با کنجد بقشره و فاینه با عسل خورند بهتر بود اما معده را و سپرز را مضر بود و بیخ انار کوهی را ... خوانند
و آن گرم و ترست بدرجه اول بصحا و اعصاب و نقرس را مفیدست و افعای انار کوهی نار سنگ گویند
و آن گرم و خشکست بدرجه دوم قوت معده و جگر دهد **زوفال** بر شکل بحدست نارسیده و اش ترش
و رسیده اش شیرین بود و طبعش سرد و ترست اما شرد و دم آنرا خشک کنند اما تر با طباع موافق تر باشد
و در بروع نیکوتری باشد **زعرور** کوز را او را نه کلکرنه گویند سردست بدرجه اول و خشک بدوم قابض است
زیتون معروفست و درختی مبارک بسیار نفع از ابن عباس روایتست هو الشجرة او الثمرة الکم ... بسبع
بهای القران جوب و روغن او در او و دمست و آن درخت از دانه نروید و چنانکه گرد پیش باید ثمره
پیش دهد با قلیا یا موم آمیخته و ریخ درخت زیتون بنهند ثمره اش الا آفت نرسد بحیثیتی که آدم گزیده
در آو نهند و ریشتا نداب برگش در خانه بپاشند مگس بگریزد و برگش سحق کرده خاصیت توتیا دهد و بابک
و با آب غوره آمیخته در دندان بنشاند صمغش را اصطرک خوانند و آن گرم و ترست بواسیر دفع کند
و با نان آمیخته چون موش بخورد بمیرد و تنهای مواد را نضج دهد و سعال و نزله و دکام و گرفتگی آواز
ببرد و خواب آرد و بعضی گفته اند اصطرک صمغ درخت رومی است و ثمره اش گرمست بدرجه اول مایل به
خشکی مقوی معده و قابض است و برگ زیتون هندی را طالیسفر خوانند و آن گرمست بدرجه دویم
و خشک بسیم معده را قوت دهد و ریش امعا را رفتن شکم را نافع بود و روغنش لوبت ان زم کند

و حذیفه بن الیمان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم روایت کرده ان آدم علیه السلام وجد وجعا فی
جسمه فاشتکی الی الله فنزل جبرئیل علیه السلام بالخمرة و الزیتون
فامره ان یتوسطها و ... فیهما فان فی دهنها شفاء
من کل شیء الا من السام و اعوض بن الحکیم از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده نعم الادام الخل
و الزیت هم از رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست
علیکم بالزیت فانه یکشف المرة و یذهب البلغم و یشد العصب
و یذهب الاعیاء و یحسن الخلق و یطیب النفس و یذهب الغم

جون

واز سرمای پیرون و سموم نگاه دارد و قولنج که از آماه و خشک بود ببرد روشنی چشم و صداع و سختی گوشت
و بن دندانرا نیکوست سدر ثمره اش را نبق خوانند و کنار هلیله هر کو بند تازه اش سرد و تر است
بدرجه اول و خشک بهمین مایه و چندان که بزرگتر بود بهتر باشد و اگر دانه اش با گلاب آغشته زرع کنند
درخت و برگ و ثمره اش همه بوی گلاب دهد و اگر در عسل آغشته زرع کنند شیرین بود و برگش بجای خطمی سر شستن
بن موی سخت گرداند و بالاتش دراز کند ثمره اش هم ترش و هم شیرین می باشد دفع اسهال صفراوی
و ضعف معده کند و بن موی قوی گرداند و طبیعت را عجب نرم دارد و سفرجل به را بتر آبی گویند و سیمی
موافق افتاده است و از مشمومات سرد است بدرجه اول خشک دوم و کمی بن خطمی رم از بد رد روایت
کنند که رسول یکی به برادر او و گفت دونکها یا ابا محمد فانها تجم الفواد ای تنتیه و هم از رسول مروی است
که یکی بشکست و قدری بخورد و باقی بجعفر طیار داد و گفت کل فانه یصفی اللون و یحسن الولد برا
چون بکار و برند آبش کمتر از آن بود بدست شکسته خواهش بسیار فرو نشاند و قوت معده دهد
و بسیار خوار را نحار کم کند و قی بنشاند و اگر زن حامله بر خوردن به مداومت نماید فرزندش فهیم بود
و خوشبوی بود و اگر شیر در پستان زن بسته شود به را با عسل بخته و برو نهد بگشاید و به را با هر میوه
دیگر که در یک خانه بنهند آن میوه دیگر بزیان رود و رب به قابض است اسهال و غثیان را نافع
دانه به عصب الربیه و برقه را بنشاند سپستان معروف است معتدل الملین سینه را و حلق و شکم را نافع
و اخلاط سوداوی را براند اما جگر را مضر است سماق معروف است سرد بدرجه اول و خشک بسیوم درخت
کوهی است و بیخ درختی را خوشتر از آن درختان خنت مجموع الوان براورد اقسش جدا می شود
و ثمره اش تقویت معده دهد و صفرا از امعاء و احشاء بنشاند و ضع کند و اشتها بخواهد و ثمره و صمغش را
بواسیر را منفعت است سندروس درخت مشهور است در ملک روم می باشد صمغش مانند کهربا است ثمر آن
گرم و خشک بدرجه دوم و از آن روغنی گیرند و آنرا دهن الصوانی خوانند و چون مجتنب گردانند

و گفته اند بیت هرچه در ماهی سقنقور است ؛ نصف آن در دماغ عصفور است ؛ و انکه زبیب
هر دو میوه حاصل ؛ در یکی جرعه آب انگور است ؛ قد دور و نار از اخلاط فاسد پاک گردانند اما
کثرت خوردن و مداومت بر شرب فراموشی و رعشه و زوال عقل و بطلان باه و تاریکی چشم و سکته
و صرع و ورک مفاجات آرد مت در بسیارش مضرتش اندک نیست ؛ در اندک او منفعتش بسیار است
و سرکه را حضرت رسول نعم الادام الخل خوانده است و در حقش فرموده ؛ نصب علی ترف الدم نعطعه
سرد و خشک است بدرجه سیوم جرب و سوخته را و صداع حاره را و نقرس و استسقا و دفع تشنگی و بادی اندازد
سفید ست غوره اش سرد و خشک است بدرجه سیوم حار و صفراوی دفع کند و قبض کند اما اعصاب را
زیان دارد و دیشابش گرم و تر است تنرا فربه کند و چهره را سرخ گرداند و بلغم بگدازد و دو پیر ترا
موافق باشد کمثری او و سرد و خشک بدرجه دوم و ترش او را سردی بیش باشد انواع بسیار
دارد شکوفه اش قوت دماغ دهد ثمره اش تشنگی بنشاند و قوت معده دهد و صفرا ساکن گرداند
و کثرت خوردنش قولنج آرد لوز بادام چون در عسل آغشته زرع کنند ثمره اش خوب و شیرین باشد
و اگر در بول کودک نابالغ پنج شبانروز آغشته زرع کنند ثمره دست شکن دهد بهترین گرم و تر است
بدرجه اول تن را فربه گرداند و سینه را پاک کند و فرفل سعال شود و روشنی چشم دهد و ادرار
بول کند و دافع قولنج باشد و سده بگشاید و تلخش گرم و خشک است بدرجه دوم با عسل نفع قولنج
کند و حالت النوم و سعال کند و پنج عدد از آن پیش از شروع در شرب خمر و هفت عدد در میان
شراب خوردن مستی دیر پیدا کند و بادام تلخ بهتر است لیمو معروف است خواص ترنج دارد و دارد و نفع دم
افعی قوت آن زاید الوصف مخلب ثمره اش از فندق کوچکتر است گرم و خشک بدرجه اول
در و تیسکا در را مفید بود از چوبش عصا سازند مار و کژدم از آن گریزان باشند مشمش
زرد آلو سرد و تر است بدرجه دوم و با نواع است و بخلاف دیگر میوه ها تخم و مغزش ماکول است

برگش بغرغره درد دندان بنشاند و ثمره تازه اش تب آرد و خشکش دفع تب کند و شکم را نرم گرداند
و معده را ابغشا آورد و صفرا انگیزد و روغن مغزش گرم و خشکست بدرجه دویم دفع بواسیر کند و بادها
موز معروفست و گرم و تر بدرجه اول در هند و مصر باشد درختش بیش قامتی بالا نرود و کثرت
امهات دارد و برگش مربع طولانی باشد و امهاتش هر یکی نوبت ثمره دهد بشکل خوشه
باقلاست اما بزرگتر از آن و در وی مغز باشد طعمش با انگور ماند چرب بادو بار و معتدلست سوء هضم
کلو برد و قوت باه دهد و آب بکشاید و کثرت اکلش سده دهد و نارجیل جوز هندی را گویند عجم
زارج خوانند جهت آنکه درخت او بزرگ نارنج بسیارست درختش مانند نخل و ثمره اش گرمست بدرجه دویم
و تر باول تازه و کهنه اش درون پاک کند و منی بیفزاید و سوخته اش خواب آرد و روغنش بواسیر بگشاید
و درد پشت و سرین دفع کند نارنج معروفست بعضی پارسیان آنرا نارنگ خوانند ظهیر
فاریابی فرموده است بیت ازرنگ و رزد باد چو نارنج روی خصم * باد امرش بریده چو برگ و ترنج بادار نیک
بوی خوش دارد و اگر نرگس در زیر درخت نارنج زرع کنند ترشی نارنج بشیرینی مبدل شود و برگ نارنج
بغرغره بوی دهن خوش کند و منع سیر و پیاز برد و پوستش تفریح دل دهد و تقویت دماغ کند ثمره اش
خاصیت ترنج دهد و روغنش دفع مورچه کند نخل درخت خرماست و مبارکست و خود بلاد اسلام
بنود و با آدمی نیک مانند است بطول و راستی و قد و امتیاز کردانثی و بوی طلع که نطفه و شکل
طلع که بشیر ماند و لیف بموی آدمی ماند و آنکه ماده و نر نزدیک بود نخل بیش خواهد و آنکه بر همه یکبر
عاشق شوند و این همه صفات انسانیست و هر یک باسمی موسوم چون آزاد و برنی و نخارک
و حیلان * و حنتابی * و سنجاله * و صیحانی * و عجوه * و مختوم * و عمران نقلست که از فواضل طینت
آدم است سرشته اند و حدیث حضرت نبوی صلعم مصدق این تفرنست اکرموا عمتکم النخلة فانها خلقت
من بقیة طینة آدم و درخت عجوه چون بعد از چهل سال ثمر دهد چنانکه آدمی بعد از چهل سال کمال یابد

وهم عجایب المخلوقات گوید از امیر المؤمنین
علی علیه السلام مرویست که رسول علیه السلام
گفت ان قوما من الانبیاء بعثه الله تعالی
الی قوم فلم یومنوا وکان لهم عید یجتمعون
فیه فی کل سنة فاتی الیهم النبی فی ذلک الیوم
ودعاهم الی الله تعالی فقالوا ان کنت
صادقا فادع الله تعالی ان یخرج لنا من هذه
الخشبة الیابسة ثمرة علی لون ثیابنا وثیابهم
کانت صفرا فدعا النبی فاخضرت واورقت
واثمرت المشمش من ساعته فمن اکل منه علی
عزم انه یومن خرج نواه حلوا ومن اکل منه
علی عزم انه لا یومن خرج نواه مرا الخبار
زرد آلو ازان وقت بازست و سبب خوشی
و تلخی نیز شد ازینجا مع

و ابو هریره از رسول علیه السلام روایت کرد العجوة من
الجنة وهی شفاء من السم وقال علیه السلام من تصبح بسبع
تمرات عجوة لم یضره ذلک الیوم سم ولا سحر
قال علیه السلام ان فی عجوة العالیة شفاء او انها تریاق
اول البکرة وقال علی علیه السلام النخل حی
الراسخات فی الوحل المعلقات فی المحل

صرع و بواسیر و نواصیر و درد دندان و تقویت باه و خفقان را مفیدست شاه بلوط معروفست
در ثمره اش خشکی کمتر از بلوط است طبعش گرمست بدرجه اول و خشک بدوم دفع زهرها و خون فتن و
اسهال را مفیدست صنوبر معروفست بعضی گفته اند که آن درخت نوج خوانند و صنوبر میوه اوست بعضی
گفته اند که نوج ثمره ایست بولایت گرجستان بسیار بود و در چوب صنوبر دهنیتی هست که تازه اش
نیز چون فتیله بروغن سوزد و ثمره اش مانند فستق است آنرا جلغوزه خوانند و عرب جلوز گوید
از دود چوبش هوام و سوام وار عصاره اش کیک و پشه بگریزد و بار که غرغره کردن درد دندان
ببرد و برگش جراحت را مفیدست ثمره اش اوجاع عصب و سرفه و استرخا را و زهر کژدم را مفیدست و قوت
باه دهد خصوصا با انجیر و جوز و خرما صمغش بشهار را باصلاح آرد حور مانند درخت بلوطست و ثمره اش
مانند بهانه مشک و برگش برگی ژند چوبش در عمارت بجای عظیم دارد ثمره اش اوجاع و سعال و جراحات
دهان و خشونت سینه را مفیدست صمغش المکام خوانند و آن گرمست بدرجه و خشکست بدوم
مانند لادن خوشبوست و آنرا در عطریات بکار دارند اخلاط از قعر بدن بظاهر بدن آید کشد
عرعر آنرا سرو کوهی و قراوه او رس گویند زعرورست بلکه سیاه است و بوی خوش دارد
و آنرا ابهل خوانند ثمره اش گرم و خشکست بدرجه سیم دفع کری گوش کند و ادرار بول آورد و بچه بیفکند
و هم بخوردن و هم بسوی دود بخود گرفتن و این معنی را منظوم کرده اند بیت از زر آوند گرد او اهل حرمت
بسوی خود اگر بیازی صاف * بچه مرده را و بار کرد را * پای تو قف برون کشد از ناف * جوزش را عطار
بکار برند عشر بعضی گفته اند ثمره آنرا حرمع خوانند و از بقوعات سعوات گرمست بدرجه سیم و خشک
بچهارم و در ملک عرب بود و در اوجاع قوبا و صعقه و ریش دهان کچلان و ضعف امعا و احشا را
مفیدست و در عجایب المخلوقات گوید بزمان جاهلیت در عرب هر که خانه گمان بودی چون بسفر رفتی
دو شاخ از ان بر هم بستی و بانی و برفتی اگر بوقت مراجعت آنرا هم بدان صفت بجستی تا دلیل

روم ح

اقل

مزه بش عاقل

عفونت عیال و بوی و اگر نه بعکس کمان بردی و بعضی گفته اند درخت عشر شکر است عناب معروفست
بدرجه اول بخشکی وتری معتدل و برگش در پرورش اطفال بجای موره بکار برند و در چشم را مفید است
ثمره اش خون بنشاند و رخ جلاده و قطری کرده اند و ظهیر الدین فاریابی گوید بیت جز هوای لب تو خون
من بجوش آرد ∴ مگر نشاندن خون از خواص عناب است ∴ و معده را مضر بود عود معروفست و دود
جوشش از مشمومات عالیه گرم و خشک است بدرجه دوم و در جزایر هند و چین می باشد بهترین قماری
مشهور است و آن بهترین صنفی است نشان آنکه بآب فرو رود و تمام سوختن باید که بوی بر یکجا بود و نوشش
تفریح دل و تقویت جگر و حواس قوت اعصاب دهد و فضلهای متعفن زایل کرداند و باد غلیظ
و درد پهلو را تسکین دهد و شراب عود بادها را زایل کند ثمره اش اهرلو خوانند مونوه و فرنوده
بنر گویند دانه اش خوشبو است گرم است بدرجه دوم و تری و خشکی معتدلست و از فلفل کمتر است بوی دهن
خوش کند و معده را بر هضم قوت دهد چنیر اسفند سرد است بدرجه اول و خشک دوم و هر چند فربه تر باشد
خوشتر بود و جوشش در آب صابرست در های حمام و آنچه در نم بود اغلب از آن سازند
در خانه بیاویزند مگس بر وی جمع شود شکوفه اش زنها بزار از روی حاجت آورد چنانکه حیا و عفت
مانع آن نشود و ثمره اش دفع کثرت بول و اسهال مکره کند و ثقل مستی پیدا شود و برگش زرد
و نمک بالا یک نوعیست از شفتالو است و تری آن بیشترست و در خواص قریب بشفتالوست فستق
معروفست گرم و بدرجه اول و دوم در تری جوشش از دهینی که در وست مشتعل شود و ثمره اش
قوت معده دهد و دفع زهر هوام کند و قوت مثانه و باه بفزاید و سعال بلغمی را زایل کند و سده
بکشاید و اثر آبله از چشم ببرد و روغنش با کحال در قرحه چشم زایل کند و پوست و استخوانش را نرم کند
فلفل معروفست گرم و خشکست باول درجه و چهارم و از گرمیش باید که بپوسته در میان آب
بود ثمره اش نارسیده دار فلفل است و رسیده فلفل و از فلفل گرمست بدرجه سیم و خشک بدوم

امراض سرد و تر و باد ها را نافع بود و شب کوری باکحال بردو بجوز دن و طلا کردن دفع هوام
بکند و قوت باه دهد و فلفلان دفع بهق و خنازیر و از بول و تاریکی چشم کند و منی زیاده گرداند
و هضم طعام کند و اگر زن بعد از جماع برگیرد آبستن نشود و بیخ درخت فلفلمونه گویند و بعضی
بر آنکه شاخش را باین نام خوانند نقرس و بادهای سرد را مفید بود فندق معروفست گرم و خشک بدرجه
اول در عجایب المخلوقات گوید که اگر چوب فندق دایره در گرد عقرب کشند از آن دایره بیرون
نتواند رفت ثمره اش قوت باه و دماغ دهد روغنش کودک ازرق چشم را باکحال سیاه چشم گرداند
حاملش از نیش کژدم ایمن بود پخته و سوده بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و بعسل خوردن
دفع سعال کهنه کند و با شکر خوردن روشنی خاطر دهد نوفل ثمره اش سرد و خشک بدرجه دوم
اورام سخت شده و درد دندان را مفیدست فیلزهرج گرمست بدرجه اول و خشک بدویم ثمره
آنرا حضیض خوانند مانند فلفل است چوبش سخت و قوی کند شاخش بر آغالیده پیدا مفید بود
و ثمره اش دفع کلف و قروح و رمد و غشاوه و بصر و بواسیر کند قرنفل شکوفه نارسیده درختی
گرم و خشک بدرجه سیم ثمره اش مانند یاسمین است بوی دهن خوش و نور چشم بیفزاید و غشاوه
آن پاک کند و دفع غثیان کرده و قوت دماغ دهد و معده و جگر قوت دهد چشم را جلا دهد و آن یک
نوعیست از دار چینی و از آن نوعی دیگرست که قسط خوانند و آن گرم و خشک است بدرجه سیم
و امراض که ماده اش از اندرون بدن بیرون باید کشید نافع بود و ادرار بول و حیض کند و تشنج
عضلات ببرد و قوت باه و سستی اعصاب ببرد قصب السکر بشکر مصر نیکوتر بود و دفع سعال و وجع
الصدر و ادرار بول کند و مغزش روشنی چشم دهد پوست و جوبش دفع داء الثعلب کند و بر آنجا موی برویاند
و دود شکوفه اش کرم از گوش بیرون آورد و کژدم گزیده را مفید بود و نباتش معتدلست
حلق را صافی کند و سعال ببرد و با سینه موافق بود و دفع سودا کند و قندش اعتدال بیش از نبات دارد

عفونت عیال و بودی و اگر نه بعکس گمان بردی و بعضی گفته اند درخت عشر شکر است عناب معروفست
بدرجه اول بخشکی و تری معتدل و برگش در پرورش اطفال بجای مورد بکار برند و در چشم درد مجربست
ثمره اش خون بنشاند و رخ جلا دهد و قطری کرده اند ظهیر الدین فاریابی گوید بیت جز هوای لبت خون
من بجوش آرد: مکر نشاندن خون از خواص عنابست: و معده را مضر بود عود معروفست دود
جوبش از مشمومات عالیه گرم و خشکست بدرجه دوم و در جزایر هند و چین می باشد بهترین قماری
مشهورست و آن بهترین صنفی است نشان آنکه بآب فرو رود و تمام سوختن باید که بوی بریکجا بود بوییش
تفریح دل و تقویت جگر و حواس قوت اعصاب دهد و فضلهای متعفن زایل کرداند و باد غلیظ
و درد پهلو را تسکین دهد و شراب عود بادها زایل کند ثمره اش ابرلو خوانند مونوه و قرنوه
نیز گویند دانه اش خوشبوست گرمست بدرجه دوم و تری و خشکی معتدلست دانه فلفل کمترست بوی دهن
خوش کند و معده را بر هضم قوت دهد عنبر اسحد سردست بدرجه اول و خشک دوم و هر چند فربه تر باشد
خوشتر بود و جوبش در آب صابرست در های حمام و آنچه در نم بود اغلب از آن سازند شاخش
در خانه بیاویزند مگس برو جمع شود شکوفه اش زنار بزار زردی بحاج آورد و چنانکه حیا و عفونت
مانع آن نشود و ثمره اش دفع کثرت بول و اسهال بکره کند و مشغل مستی پیدا شود و برگش زردی طبیعی پدید
و مسکه بالاک نوعیست از شفتالوست و تری آن بیشترست و در خواص قریب شفتالوست فستق
معروفست گرم و بدرجه اول و دوم در تری جوبش از دهنی که در روست مشتعل شود ثمره اش
قوت معده دهد و دفع زهر هوام کند و قوت مثانه و باه بفزاید و سعال بلغمی را زایل کند و سده
بگشاید و اثر آبله از چشم ببرد و روغنش با کحال در قه چشم زایل کند و دو پوست و استخوانش بسرانم البته
فلفل معروفست گرم و خشکست باول درجه و چهارم و از گرمیش باید که پیوسته در میان آب
بود ثمره اش نارسیده دار فلفل است و رسیده فلفل دار فلفل گرمست بدرجه سیم و خشک بدوم

امراض سرد و تر و بادها را نافع بود و شب کوری با کحال بردو بجوزدن و طلا کردن دفع هوام
بکند و قوت باه دهد و طحال دفع بهق و خنازیر و ادرار بول و تاریکی چشم کند و منی زیاده گرداند
و هضم طعام کند و اگر زن بعد از جماع برگیرد آبستن نشود تخم درخش فلفلونه گویند و بعضی
برآنکه شاخش را باین نام خوانند نقرس و بادهای سرد را مفید بود فندق معروفست گرم و خشک بدرجه
اول در عجایب المخلوقات گوید که اگر بچوب فندق دایره و گرد عقرب کشند از آن دایره بیرون
نتواند رفت ثمره اش قوت باه و دماغ دهد روغنش کودک ازرق چشم را با کحال سیاه چشم گرداند
حاملش از نیش کژدم ایمن بود پخته و سوده بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و بعسل خوردن
دفع سعال کهنه کند و با شکر خوردن روشنی خاطر دهد فوفل ثمره اش سرد و خشکست بدرجه دوم
اورام سخت شده و درد دندان را مفیدست فیلزهرج گرمست بدرجه اول و خشک بدوم ثمره
آنرا حضض خوانند مانند فلفل است جوبش سخت و قوی کند شاخش بسرکه آغالیده پیدا مفید بود
و ثمره اش دفع کلف و قروح در مده عشاوه و بهق و بواسیر کند قرنفل شکوفه نارسیده درختیست
گرم و خشک بدرجه سیم ثمره اش مانند یاسمین است بوی دهن خوش کند و نور چشم بفزاید و عشاوه
آن پاک کند و دفع غشیان کرده و قوت دماغ دهد و معده و جگر قوت دهد چشم را جلا دهد و آن رگ
نوعیست از دارچینی و از آن نوعی دیگرست که قسط خوانند و آن گرم و خشکست بدرجه سیم جالب
و امراض که ماده اش از اندرون بدن بیرون باید کشید نافع بود و ادرار بول و حیض کند و خشک
عضلات ببرد و قوت باه و سستی اعصاب ببرد قصب السکر بشکر مصری نکوتر بود و دفع سعال و جمع
الصدر و ادرار بول کند و ممغش روشنی چشم دهد بوست و جوبش دفع داء الثعلب کند و برآنجا موی برویاند
و دود شکوفه اش کرم از گوش بیرون آورد و گزدم گزیده را مفید بود و نباتش معتدلست
خلق را صافی کند و سعال ببرد و با سینه موافق بود و رفع سودا کند و قندش اعتدال بیش از نبات دارد

خواص شد کوره ورقهند بیشترست وبدین سبب بدو استعمال بیش کنند شکرش کرم وترست
بدرجه اول شکم وبر وسینه را جلا دهد رخ را نیکوست وچند انکه شکر سرخ تر بود کرمیش بیشتر باشد
فانیدش از شکر کرم ترست وخشکست ومسهل کرده مثانه را نیکوست کبابه ثمره اش بفلفل
مانند است کرم وخشکست بدرجه دویم سده بکشاید ومزیل یرقان ومدر بول وحیض شود واشکنجبینه
کسرم زر پرنفع ترین درختان است ودرازبالاترین اما قوت قایم شدن ندارد ویا بر روی
زمین بار برد درختهای بسیار برود وثمره اش باالوان است تا بنجاه وچند نوع کفته اند اکر نهالش زیر کنند
چنانکه مغزش خلل نیابد واز چند لون بار ها در هم نهد وعریش کنند ثمره اش بر خوشه رنکی اکر مار بیفتد
ودرین ززر نند ثمره سفید اوسیاه شود واکر عروقش باخون خرس یا وزغ بیالایند کرم دارد
بنفشد واکر سرکین در بن درخت ززر ریزند سرما در وا اثر نکند آبی که از او بچکد ومعکرم خوانند قطره
چند از ان با شراب ضم کرده بخورند مزیل سنکو دو دفع جرب کند واو از حیض وماده معده را
نیکوست ورقش دفع صداع حاره کند ثمره اش کرم وترست بدرجه اول وچندانکه دانه اش زیر کنند
بحیثش بیشتر بود وآنچه تر بود وبهتر باشد وسریع الهضم کرده واخلاط فاسده با سهال بیرون آورد
وتن فربه کند واشتهای طعام بیفزاید وقوت باه شود ومنی زیادت کند سنک مثانه وکرده پاره کرده
بیرون آورد وقوبا وجرب را نافع بود وزرخوه روی را این قوتها بیشتر باشد انکور در میان حج نهد
چنانکه بر سرش بترچوب بسته تا مدتی دراز تازه بماند مویزش کرم است بدرجه دوم وتر با ولانفع
سم افعی کند وچون با سرکه خورند قاطع علت بواسیر شود نقلست که یکی از اهل حضرت رسالت پناه
مویز بهدیه آورد کفت بسم الله نعم الطعام الزبیب یشند والعصب ویذهب الوصب ویطفی
الغضب ویرضی الرب ویطیب النکهة ویذهب البلغم ویصفی اللون وانه مویز در روشکم را نافع بود
شرابش را روح ثانی خوانده اند کشل شهوا فزاید وغم دفع زهر ها کند وقوت باه دهد

کاو

صنفش

کاو بع

برکش کوحک وخوش بوست بویش منع احتلام کند ودودش هوام را بکریزاند اکلش
نقصان باه آرد وجذام وقروح تن وکرم شکم وکوش ومنیق النفس او فواق ویرقان را
واستسقا وکرم دم کرنده را مفیدست فیل کوش بعضی عرب لوف خوانند برکش جراحات
ردیه باصلاح آورد واصلش کلف وبهق ببرد وچون با عسل خورند قوت باه دهد قسط کل عاشقان
اوراقش باکثر الوان ملون باشد ودر منهاج نقیله خوانند مرزنکوش مرزنکوش را حق الفیل
وغنتر نیز خوانند کرم وخشکست بدرجه سیوم صداع واستسقا ولقوه وعسرالبول کژدم کزیده
وفالج وادرار حیض ودفع نفخها را مفیدست منعه کرمست بدرجه دوم وخشکست اول سرفه
وزکام وکرفتکی وآواز را نیکو بود وخون حیض براند ودودش بلغم از سر فرود آرد نار دین
سنبل رومی است وکرم بدرجه اول وخشک بدوم برکش مانند معصفرست وشاخش زرد بود
ساق وکل ثمره ندارد دفالج ولقوه وکشادن بول حیض را مفیدست وجکر ومعده ونیز را
قوت دهد وازان بکیرم بیشتر بخورند نرجس کرم وخشکست بدرجه اول ونیکوترش کماشهات
واز حضرت رسالت مرویست که شموا النرجس فانکم الاوله بین الصدر والفواد شعبه
من برص اوجنون اوجذام لایذهبها الاشم النرجس بمعومه ولوفی عام مرة آنرا غذای روح نهاده اند
ودر عجایب المخلوقات آورده که اکر نرجس با جشم وزغ بر سر دل زن خفته نهند هر سری
که در دلش بود بزبان آرد وکلش دار الثعلب وبهق وکلف وصداع وباد ها را مفیدست
واکر جهار درم از نرکس زن حامله با عسل بخورد بچه بیفکند نیلوفر بعضی آنرا النیوفر خوانند
سرد وترست بدرجه اول در میان آب بود روز بیرون می آید وشب در میان آب پنهان شود
ودرین باب کویند برکش در سایه خشک کرده بر آتش افکنند بسوزد وبخوردن خواب آرد
وصداع وآماه ودار الثعلب ببرد اما قوت باه ومنی کم کند نیلوفر هندی را اقل خوانند

نرکس

کر بکذری بکلشنی جاغی کش نیلوفر میان الست
نیلوفر ز آب سر بر آرد پندار در آفتاب

گرم و خشکست بدرجه دوم اوجاع بارد اعصاب و بادهای غلیظ را مفیدست السارم
هر گیاهی که در وخاصیت غذائی و دوائی کمترست مطلوب از آن دیگر مقاصد و منافع باجزاء آن منافع
نیز خالی نیست درین حرف نوشتن مناسب ترست از آن هفده نوع را بترتیب
حروف یاد کنیم ابروصنم بیخ گیاهیست بر شکل آدمی نر و ماده می باشد خوردن نرش
قوت باه دهد و ماده آرزوی جماع آرد و آنرا بوقت قلع هر حرکتی که قالع آن کرده باشد
چون در شراب بخورد کسی دهند همان حرکت بی اختیار از آن کس صادر شود و در ملک
طبرستان بسیار می باشد اشنان معروفست و گرم و خشکست بدرجه دوم سبز و زرد
و سفیدی باشد یکدرم از آن بول و حیض براند و سه درم از آن استسقا باسهال سازد
و بیخ در رحم بچه بیفکند و ده درم قتالست و دودش هوام را بگریزاند و آن مایه قلی است
و قلی را کلیاب خوانند گرم و خشکست بدرجه سیوم بهق و جرب و فضلات گوشت را
مفیدست چون با شیر سحق کرده بنفط بر شسته و بر زخم گزدم گزیده طلا کنند درد
بنشاند اکشوث مر ورا بعضی عرب عشقه و علقی نیز خوانند گرم و خشکست بدرجه اول برگ ندارد عشوه علقی
و طعمش تلخ بود چون با سرکه خورند فواق بنشاند آبش یرقان و گشودن بول و حیض
و تب را مفیدست سرطه گیاهیست به آفتابرستها ست هر جا که او بود دیگر
حشایش را مجال رستن ندهد سرد و خشکست بدرجه اول بخشش جراحات تازه بهم آورد و سنگ گرده
گرده بیرون آورد اشقیل در کار مشهورست و خ نیز خوانند در زمستان بصباح اشکنه
خروع بید الخیر یعنی فارسیان کرچک خوانند در ولایت سردسیر همه ساله زرع
باید کرد اما در گرمسیر یکسال زرع کنند و چند سال ثمره دهد و آن با بزرست
قولنج و فالج و لقوه را مفیدست و زیادت از ده دانه نشاید خورد و علتش بر

خروس و دیر خو مالند از آن و از باز ماند دفلی خرزهره و برگش مانند برگ بید انست
گرم است بدرجه سیوم و خشک بدوم بویش کبک را بکشد خوردنش بزهر کار کند
آدمی و همه حیوانات را در عجایب المخلوقات گوید چون با جو خورد کرده در وقت ملاقات
و در روی لشکر عدو باشند هر نیت بر عدو افتد برگش ضماد و تحلیل کند اما بها صلب کند
و دردهای کهنه از پشت و زانو زایل گرداند دوناس معروفست سرد و خشکست جگر و سپرز را
مفیدست بول و حیض بگشاید شوده چهارپایان را در بیست روز فربه کند اما آن گوشت
زود بریزد و عظلم گیاهیست گرم و خشک بدرجه دوم و کلف و بهق و داء الثعلب و جراحات
زشت و قروح کهنه را مفیدست با شکر خوردن سعال اطفال شفا دهد آب این گیاه نیلست
آنرا در الوان بکار دارند قت سبت گرم است بدرجه دوم و خشک باول چون تازه عرب آنرا
بود قضب خوانند آنرا بر بالش آگنده و در زیر سر صاحب لقوه نهند شفا یابد تخمش قوت باه
دهد شیر و بول بفزاید قطن پنبه را بعضی عرب عطب خوانند و دانه اش حبوع گویند گرم
ترست بدرجه اول برگش اسهال کودکان باز دارد و روغن دوپوست جوزش قروح کهنه را
دوا کند ثمره اش پوشش است پیران و سرد مزاجان را موافق ترست دانه اش سرفه را
مفیدست حرار قراونه نیز خوانند سردست بدرجه اول و خشک بدوم و آنرا عفونتی هست
کر طبع را بگیرد و برگش جراحات را مفیدست وسمه بعضی گویند که برگ عظلم است که از و
نیل گیرند و بعضی گویند که گیاه جداست و خطر خوانند طبعش معتدلست نان برابر و نهند
و خضاب نیکوست مرتبه سیوم در ذکر حیوانات اقتضای حکمت ازلی ایجاد خلقت
حیوانات جهت دفع آفات فاسده و مهلکه که از عفونات هوا حاصل شده باشد و مواد
تا موجب راحت امزجه انسانی که مکمل کمالات شود چه اگر وجود حیوانی نبودی آن آفات

افرجه انسانی را آسیبهار سا بندی و اورا از عروج بر کب کمال باز داشتی حیوانات را
حس و حرکت داد تا طلب غذا جهت بدل ما یتحلل توانند کرد و بسبب حرکت ایشان آن
عفونات از انسان دور تر دفع شود و بعضی را دشمن بعضی گردانید تا سبب زیادتی
حرکت ایشان شود و هر یک را بقدر احتیاج انسان آلت محافظت نفس خود و جهت
منفعت و دفع مضرت عدو ارزانی داشت تا سبب بقای او گردد و سبحان من اعطی
کل شیء ما یفتقر الیه بلا زیادة و نقصان و چون ایشان را جهت آلت انسان آفریده بعضی را
در خلقت سلیم آفرید و آلت مضرت رسانیدن نداد و تا طبعها مطاوعت بنی آدم نمودن
و بهر مرکوب و برخی ماکول گشتند و قال الله تعالی اولم یروا انا خلقنا لهم مما عملت ایدینا
انعاما فهم لها مالکون و ذللناها لهم فمنها رکوبهم و منها یاکلون و بعضی آنانچه اگر مطاوعت خاصیت بهیمه او او
ذاتی نداشتند بسبب تعلیم مطیع شدند و آلت کشتند و چندی را که مخالفت کردند از آدمی
سرکشیدند آدمی را ارشادی فرمود که بهر یک نوعی دست برد نمود که تمامت را از پای درآورد
و از فواید وجود ایشان بهره مند شد و حصر انواع حیوانات زیادت از آنکه عقل و وهم
و فهم پیش اندیش بدان محیط تواند شد قوله تعالی و ما یعلم جنود ربک الا هو لیکن آنچه فهم بدان
تواند رسید سه نوع بود بحری و بری و هوای یاد کنیم و گفته اند هر حیوانی که بدو پای میرود
فراوجه کند و در آن غیور باشد و هر چه چهار دست و پای رود دل بر زوج زیادتی ننهند
و هر چه گوشش از سر بیرون آمده باشد توالد کند و آنچه گوشش بیرون نیامده باشد خایه نهد
و هر جانور که شاخ دارد دندان پیش نیمه بالای ندارد و در حلال و حرام گوشت ایشان هر چند
در نام هر یک بحسب فتوی متعاقب خواهیم گفت اما مجملا آنچه حضرت رسول فرموده حدیث
حرم کل ذی ناب من السباع و کل ذی مخلب من الطیر همین را ثبت افتاد نوع اول در ذکر حیوانات بری

و آن پنج وجه است وجه اول در ذکر حیوانات اهلی و ایشان در صفات بر سبیل حروف
یاد کنیم ابل شتر را بعربی بعیر و بترکی دوه و بمغولی تمکن خوانند نرش را عرب جمل و ماده را
ناقه و جوانرا بکر و پیر را ناب و عود و دو کوهانرا فالج و شتر نیکو را الجیب و یکساله را ابن
مخاض و دو ساله را ابنت لبون و سه ساله را حق و چهار ساله را جذع و پنجساله را ثنی
و هفت ساله را رباعی و هشت ساله را سدیس و نه ساله را بازل و ده ساله را مخلف
و آبستن را خلفه و بچه اش را خوار و فصیل و بارکش حموله و شیر دهنده را لقوح خوانند
و بترکی نر را آلکان گویند و کثرت عدد آن در عرب صحرانشین است و شتر جانور بعز و ماده را
عجب خلقت بزرگ هیکل کم خورش بارکش فرمان بردارست قال الله تعالی افلا ینظرون
الی الابل کیف خلقت و او را حالی و ذوقست و شیخ مصلح الدین شیرازی گفته شعر
شتر بشعر عرب در حالتست و طرب ∴ گر ذوق نیست ترا کج طبع جانوری ∴ بهمه مذاهب ماکول
اللحم است و گوشتش گرم و خشک بدرجه اول و غذای سودای غلیظ دهد و شتر را
زیرکی است که چون رنجور شود برگ بلوط خورد تا صحت یابد و چون او را مار زهر زند
خرچنگ خورد تا زهر مار در وی موثر نشود جگر او دفع نزول ماء العین کند و روشنی چشم را
بیفزاید و هر جا پهن شتر نهند مار از وی بگریزد و بواسیر را مفید بود موی بر ران چپ بندند ثلث البول را
باز دارد و شتر بر چند نوع است لوک و بیراک و بختی و بهترین انجلا و قیمت یکی چهار کشتی
بیراک بنجلا و تنکی لوک بیرد نغل اشتر ترکان قاطر و مغولان لاوسه گویند از اسب سولسی
و خر متولد است آنچه پدرش خر بود بهتر از آنکه مادرش خر بود و در خواص بیشتر ازجانب
و در شکل بمادر ماننده تر بود و آنچه از اسب و خر وحشی متولد شود نیکوتر باشد
و استر شرقی بهتر از دیگر ولایات بود و دراز عمرترین حیوانات اهلی است و آن قلت

جماع چنانکه گنجشک کوتاه عمرترین طیورست از کثرت جماع و استر را بچه نمی باشد زیرا که تخم
قوت پرورش بچه ندارد و رحمش تنگست و خروج بچه متعذرست و اگر احیاناً استری
آبستن شود در وقت آبستن هلاک شود و نتواند زاید جهت آنکه بر حرام و حلال غلبه
دارد بر آن از حرام و حلال متولدست کنون آن نیز حرام است و اگرچه آن از خرگور و اسب زاید
و الذ بعض مأکول اللحم اند اما این قسم از نوادرست و بر نادر حکم نبود و آنرا نیز حکم حرامست خواهش
دل استر هر زن که خورد آبستن نشود و چند درم از سم استر با روغن مورد آمیخته بر هر جا مالند
موی رویانیده دوار داء الثعلب ببرد و دود بخش و موش موش بگریزاند بول زن حامله بخورد بچه بیفکند
زنبوری که درد پرش بود دفع بواسیر کند بوستش زن حامله بر بازو بندد بچه اش نریزاند
و اگر حامله نشود بار بگیرد بقر گاو را ترکان سقر و مغولان هوکر خوانند عرب نرش را ثور و ماده را
بقره و بچه اش را عجل گویند جانوری بسیار منفعت است مدار آبادانی جهان بروست
و مأکول اللحم است و آنچه سرگین خوار بود آنرا جلاله گویند اکلش مکروه بود چندانکه از آن
عمل بود خوی باز کند رماد سروی تب ازایل کند و قوت باه دهد و نقوذ سحت ... اگر ...
رعاف باز دارد و چون با سرکه نیم گرده پیش از طلوع آفتاب بر برص طلا کنند صحت دهد زهره اش
بر درخت مالند کرم در ثمره نیفتد و با تخم کلم پخته و با تخم ترب بر کلف طلا کنند ببرد و بار سرگین
موش نیم کرده صاحب قولنج دهند در حال بگشاید و چون زهره گاو با عسل بیامیزند
خناق ببرد و کلیه اش بر گردن طلا کنند خنازیر ببرد و گوشتش سرد و خشک است بدرجه اول گاو
نرا سردی کمتر و ماده را خشکی کمتر و گوشت گوساله بهتر از هر دو بود و همه از مضرت خالیست
و امراض بهق و سرطان و قوبا و جذام و داء الفیل آرد و خصیه گوساله سحق کرده قوت باه
افزاید و خون شش از میش جمعی بسوزانند خصومت در میان ایشان افتد گاو میش با آرد جو ...

بروفت

دهیب

سرگین تر

بر بواسیر و نواسیر و خنازیر طلا کنند شفا دهد بولش با بول آدمی آمیخته دست و پای جذامیان بشویند
تب ربع کهنه ببرد و دود سرگین خشک او عرق الاوه را اخلاص دهد سرگینش بر مستسقی
مالند شفا دهد جاموس مغولان اوکر خوانند جانوری قوی هیکل پر قوتست و او را
در دماغ گرمی بود که پیوسته او را معذب دارد و بدین سبب خواب کم کند و بیشتر
نهنگ دشمنی دارد و اغلب بر وی غالب شود اما زبون پشه باشد بهمه مذاهب مأکول
اللحم است اما گوشتش از مضرت خالی نیست کرم دماغ اوی خواب آورد پیهش با آب گشنیز
... کرده کلف و برص و جرب را ببرد اکلش شبش در جامه افکند حمار بعضی عرب حمیر و کان
ایشک مغولان ایشکن گویند کره اش را عرب جحش خوانند جانوری خدمتگار
و از غایت خری با مادر فساد میکند و هیچ جانوری دیگر را این عادت نیست و بیاد بر
مادر روند و طبع خر در غایت سردیست اکلش حرام و خواصش کژدم گزیده چون
باژگونه بر او سوار شود و خر روان کرده الم تسکین یابد مغزش با روغن زیت آمیخته موی
دراز کند و دندانش در زیر بالین نهند خواب آرد جگرش تب ربع و صرع زایل کند
و بیاشتا بهتر بود و پیه زیر ... شیر افزاید سمش صرع و برص ببرد و چون با زیت بیامیزند خنازیر
و مفاصل و ناصور را ببرد اکلش گوشت دفع زهر و جذام کند پیهش گداخته جراحات
و قروح اصلاح آرد سرگین تازه اش در بینی چکانند رعاف بنشاند و بویش سرگشتی ... نشاند
ماهیان جمع شوند خونش بواسیر ببرد و کودک بدخوی را خوشخوی گرداند پوستش بعز ...
گردن درد و دندان بنشاند و بخوردن سرفه کهن ببرد موی دمش در میان شراب افکنند
عربده آرد و خر از شیر هراسی است که چون شیر را بیند بر جای بایستد تا شیر برسد
و او را بخورد و در قفای بعضی خران مهره می باشد و ذکرش در احجار آمده سنور

کامش راه

خامش

ابلکن

اب

بحر — بیت

کربه را بعنی عرب هره و ترکان حنک و مغولان مولغون خوانند جانور طامع است والوفیت
واکلش حرام و قتلش ممنوع بوقت غضب چنان درخشم رود که از خود جز دار نبود و بد
سبب ملاحده فدای را کوشت کربه پرورش داده ندی تا بر خصم پروز شدی و کربه
دشمن موش است و فیل از کربه هراسان بود و در مجمل التواریخ آمده که کربه را حین تولد شست
زهره اش کحال کنند در شب تیزبین شوند و نیم درم ازان با روغن زیت خلط کرده
صاحب لقوه را معینه بود و با زهره و نمک کوفته جراحات کهنه را شفا دهد سرزکر به سیاه
بر زن بستی امه بند نه خون باز دارد و تا نکشاید حیض نیاید کوشتش بحبه بر نقرس ضماد کنند
الم ساکن کرداند و اگر بخورند برا اکلش حادو بی موثر نباشد خونش بر جذام طلا کنند زایل شود
کوشتش خشک کرده و سایده بر جراحت خار و پیکان نهند بیرون آرد و کربه دشتی را
ترکی مالو کویند غنم کوسفند را ترکان قوین خوانند میش را عرب ضان و بره اش را
حمل کویند و کوسفند یکساله را عرب جذع کوید با همراه بان و مذاهب اکلش مباح و معیدست
وآن جانور سلیم پر برکت و حضرت در برکتش فرموده که الغنم غنیمة و آن در هر سال یکبار
زاید یک بچه و احیانا دو بچه و تا سال دیگر شیر زاید و مردم ازان سیتاس و بیشمار خورند
و روی زمین ازان پر بود بخلاف دیگر حیوانات ضاره که در هر سالی چند نوبت زایند
و چند بچه آرند و مردم از ایشان هیچ نخورند و عدد ایشان اندک بود فسبحان من اقتضت
حکمته بقلة الضاره و کثرة النافع لطفا و شفقة بعباده انه علی ما یشاء قدیر بسبب مال حرام
و حلال همین صورت دارد و در عجایب المخلوقات آمده که در چند نوع کوسفند ست کردنبش
بر سینه است و دو نیم دوش و دو بر ران و یکی بر دم بعادت دیگر کوسفندان می باشد
و همانا که بر جاهای دیگر محل نه نیست از فربهی کوشت سفند چنان بسیار باشد

که چون دنبه نماید و در فارس کوسفند کلی باشد که دنبه اش بر کوشت زیادتست و درین ولایت
چنان کوسفند می باشد که دنبه ندارد و آنرا جرمی میخوانند کوشتش از کوسفندان دنبه دار
لذیذترست و کوسفندان را از کرک ترس بسیارست که جز از شیر خواص کوسفند سر کیشش
یا زهره اش بعسل خلط کرده نزول الماء العین باز دارد و ازالت بیاض العین کند سمن زن
بر خود کیرد حامله نشود و کوشتش را فواید بسیارست صالح ترین اغذیه است کوشت بره یکساله
خصی باشد کوشت کوسفند کرم است بدرجه دوم و کوشت کیش و میش از مفرط خالی نیست
شیر کوسفند در اکثر اوقات معیند ست ماست و دوغ و پنیر و لوروکشک هرچه ازان سازند هر یک
بچند خاصیت معروف سوم و شرح همه تطویلی دارد فرس اسب را بعربی خیل و ترکی آت و مغولی
کری خوانند نرش را بعربی حصان و ترکی ایقر و مغولی اخرغه و ماده یانش را بعربی رمکه
و ترکی قصراق و مغولی کون و کره اش بعربی مهره و ترکی قولان و مغولی اوتغان و خصی را
ترکی آخته و بفارسی نیز همین مشهورست و کاهل اترکان ماشقه و رهوار را یرقه و دونده را
فرود و نه اکل کوشتش بمذهب شافعی مباحست و بدیگر مذاهب مکروه و کرم و خشک بیت
بدرجه دوم و اسب خوشصورت ترین و خوش رنگترین و تیزروترین وحشی و ترهیم
حیوانات می باشد و با حسن صورت اخلاق نیکو دارد چون فرمان برداری و زیرکی
و احتمال مجاهدت و مصابرت بران و حق تعالی بدانچه اورا مرکب آدمی کردانیده و منت
نهاده قوله تع والخیل والبغال والحمیر لترکبوها وزینة قوله تعالی واعدوا لهم ما استطعتم
من قوة ومن رباط الخیل ترهبون به عدو الله وعدوکم و حضرت رسول صلعم فرموده الخیل
معقود بنواصیها الخیل الی یوم القیامة و در مجمل التواریخ آمده است که اسب را در هند و سند
توالد نیست و در تاریخ بناکتی آمده که کثرت عددش در ترک و زیادتی قیمتش در عرب باشد

حسکنک در اقترا ک خوانند

و به رنکی می باشد

ام الشل

وبدین سبب عرب نسبت آنرا اعتبار کنند خواصش دندان اسب بر کودک بندند بی الم
وزود برآید مویش در خانه آویزند پشه در ان خانه نرود سمش در خانه دفن کنند موش از
ان خانه بگریزد عرقش در زهار بچه مالند موی بر نیارد و بر بواسیر مالند دفع کند دود زهلش حبس
الولاده را ز ود خلاص دهد آب زهلش عاف بنشاند خونش در گوش چکانند درد ببرد
معز بز را ترکان کچی خوانند و مغولان ایمان گویند و عرب نیز را تیس خوانند و بز ماده را
جدی خوانند و در اکل حکم گوسفند دارد و بز جانور احمق است ازین سبب بیشتر و کله باشد
گوشتش گرم و خشک است بدرجه اول خاصیتش سر بز سفید کوفته در خرقه در زیر خفته نهند تا بیدار
بیدار نشود زهره اش با زهره گاو آمیخته بفتیله در گوش نهند طنین ببرد جگرش بر آتش بنهند
آبی که ازو چکد اکتحال کنند دفع عشاوه کند جگر آنرا اگر زن بخود گیرد آرزوی مرد ازو ببرد
و گوشتش فراموشی آرد و سودا انگیزد کعبش سوده با سکنجبین حل کنند در دسپرز ببرد و قوت
باه آورد و نیز رنگ خوب کند خصوصا زنانرا سرگینش در زیر سر کودک گرینده نهند گریه نکند
واگر بر خنازیر طلا کنند صحت دهد و اگر زن حایض بخود برگیرد خون باز دارد و در جامع الحکایات
آمده که در ولایت زنگ جانوریست بشکل گاو نزدیک اما شمش شکافته نیست و سفیدیست از
پوستش سپر سازند که هیچ بران موثر نباشد و گوشتش در خوش طعمی از دیگر لحوم لطیفتر است
و لذیذتر و در خواص بگوشت گوسفند نزدیکست وجه دوم در ذکر حیوانات وحشی از ینها
چهل صنف را یاد کنیم بر ترتیب حروف ابجدی شغال را ترکان چکال خوانند ممنوع الاکل
و جانوری محیل مفسد زرع و باغ خاصیتش زبانش در خانه بیاویزند در ان خانه خصومت
افتد زهره اش نیم درم در آب حل کرده سه روز متواتر بخورند درد سپرز برطرف
شود شحمش صرع و جنون را زایل گرداند جگرش بکشتال صرع را ببرد مغز استخوانش تب را

لطا

قربت

شغال

نفس

خلط کرده بر برص طلا کنند رنگش برقرار اول برد ابن عرس راسو را بعضی عرب ابن جبین خوانند
ماکول اللحم است و دشمن مار و موش و نهنگ مار موش را بدرد و از سوراخ بر آورده بخورد
و نهنگ را اکثر اوقات از الی که در دهان دارد و بهش کشاده بود تا بجای آن الم را الصلاح
آرد مرغان و کرمان کور و بهشان افتاده بیرون برند اسو بیرون دو بهش بحر دو شکمش فزود شود
و روده کانش الجوزد و او را بلاک کرداند خواصش دماغ اکتحال کنند تاریکی چشم ببرد گوشتش بر
مفاصل بندند درد بنشاند شحمش در دو دندان کم کنند و گوشت بن دندانرا قوت دهد کعبش
اگر زن با خود گیرد آبستن نشود و خونش بر خنازیر طلا کنند شفا دهد ارنب خرگوش را ترکان
توشقان گویند و مغولان تاولای خوانند و بمذهب شافعی اکلش مباحست و بعضی مذاهب
حرام طبع گوشتش گرم و خشک است بدرجه اول یکسال ماده بود و یکسال نر و انرا مانند زنان
حیض بود و چون بخسبد چشمش باز باشد و چون رنجور باشد نی تر بخورد شفا یابد خاصیتش سر
سوزانیده رماد ش در بن دندان سیاه ورزد مالند سفید شود و مانحش چون زن بخود
برگیرد و در هنگام جماع آبستن شود و دندانش بر دوش متالم بهند درد بنشاند زهره
چون بخورند خواب آرد و مار که بخورد ش ندهند از ان حال بار نیاید پیر زنش نابات
سرفه زایل کند خونش اگر زن بخورد هرگز آبستن نشود و اگر بر کلف و بهق طلا کنند
شفا دهد گوشتش قولنج و مفاصل و نقرس ببرد رماد استخوانش بموم خلط کرده بر موضع تشنج بندد
بصلاح آرد کعبش با خود داشتن دفع چشم بد کند دود مویش در دو شش بنشاند طلش با
شراب بخورد هر که دهند کثرت قی آرد ایل بز کوهی را ترکان تکه و مغولان اتو ناعز
و حل خوانند بهمه ادیان و مذاهب ماکول اللحم است بز کوهی مانند گاو کوهی هر سال سرو بکند
دشمن مار است و خر خنک صحی کرده بر بهق و برص مالند زایل کند دود شاخ مار و کژدم و

باشد خواصش از برادر مردش شغال ما آب شکر
بخانه سعد دماغ بخورد صحت یابد خوجه

هوام را بگریزاند و علت بواسیر را بریزاند زهره اش غشاوه چشم پاک کند و خاصیت تریاک
دارد و در همه زهرها جگرش بریان کرده و سوده اکتحال کند روشنی چشم دهد شحمش کژدم گزیده
را نافع بود و گزنده را مفید است تعصیب و خایه اش سحق کرده و قوت باه دهد پوستش سقف
سازند مار و موش پیرامونش نگردند و بزکوهی را با مار دوستی بود سر بزکوهی دود مار
سوخته رماد ش برکف پای مالند از بسیاری رفتن الم نیابد **برطاس** مشهورست مانند
روباه بود پوستش پوستین است و سرخ فام بود اکلش گوشتش بمذهب شافعی مباحست
و هر پوستینی که اکلش حلال نبود پوشیدنش جایز نباشد و برطاس در خواص ما و روباه است
مشک جانوریست مانند موش گوشتش با زهر مقاومت کند و بران غالب شود
چو پیش از زهر خورد چه بعد از زهر **ثعلب** روباه را ترکان تیلکو خوانند و مغولان
هنکس خوانند و بچه اش را عرب نوفل گویند بمذهب شافعی ماکول اللحم است و بمذهب
حنفی حرام جانوری بسیار دان پر موست پوستش فرو مایگان است خاصیتش
سرش را اگر در برج کبوترخانه افکنند همه کبوتران بگریزند زهره اش دفع نزول ماء العین کند
گوشتش جذام و لقوه و فالج را مفیدست شحمش نقرس را ببرد و اگر در جوب انار رمالند و در
خانه بیاویزند کیک همه بر انجا جمع شوند کله اش دفع خمار کند خصیه اش برگردن کودک
بندند دندانش باسانی برآید قضیبش بر سر بندند صداع بنشاند خونش موی نیکو براورد
دمش با خود داشتن حیله بر حاملش میسر نشود **حلنکا** جانوری مانند ماهی ماند در میان ریگ بود
بیرون آید در بامداد و شبانگاه و بطلب رزق رود گوشتش گرم و ترست زنان را
نیک فربه کند **خنثو** از ان مرد مطلوبست در تنخواه گویند که بعضی گفته اند که شاخ خنثو
سر مارست و بعضی گفته اند که سر جانوریست مثل گاو و زرد رنگ بود و قیمت تمام دارد

محل صح

اهل فلاحت آنرا گمتر نشانند نخل را با عرعر دشمنی است و مجاورت نخل با عرعر سبب عدم ثمره نخل
شود و میخ از چوب شکنند اما اگر شق کنند و نشانند بهم پیوندند سالها بماند ثمره اش گرمست در درجه
دوم و تر باول لذیذترین میوه هاست خواص بسیار دارد و منی زیادت کند و تن را فربه گرداند و اندام
نرم کنند و طبع را محبب دارد و معده را تقویت دهد و از اخلاط پاک کند و با خیار و کاهو خوردن
مفیدترست اما مداومت بر اکلش درد مثانه و تباهی دندان آرد و از تب ایمن نباشد طلعش گرم
خشک در درجه دوم تقویت معده دهد اما دیر گوار بود و خون را بگیرد و استه خرمای سوخته و برگ
آنرا گشته اکتحال کنند امراض چشم را مفید بود نخل بمعجون کرم بسیار فایده است و از وانواع
چیزها حاصل شود چون رطب و خرما و شراب و لیف و صمغ و سرکه و غیر آن **نسرین** نوعی بود از گلها از
مشمومات نیک صحرای و بستانی می باشد خار ندارد گرم و لطیف است بستانی گرم گوش بکشد
و درد دندان و اوجاع رحم بنشاند و صحرای صداع و فواق را تسکین دهد **نیلوفر** ثمره ایست
و طعم نعلعل مانند است و شکل بعدس گرم خشک تا خر درجه دوم بول و حیض را ادرار کند
طبع نرم کند و فضلات صفراوی و سودایی براند برگش بر سوخته مرهم کنند شفا دهد و بخوردن
و ضماد کردن درد سر و عرق النسا زایل گرداند **ورد** گل با انواعست و از مشمومات عالیه عجیبه است
پر موفه بسیار برگ را مضعف خوانند در بعضی ولایتها چهار رنگ است سرخ عرب آنرا جوجم خوانند
و سفید را و بر زرد را و غاط خوانند و دو رنگ را ابلق خوانند و در جزایر هند چین بیرون از نیمه رنگی
هست اما نهالش از انجا بدین ولایت نمیتوان آورد که خشک میشود و نمناک انتش فایده
نبخشد و اگر بوقت نفس سیر با نهالش زرع کنند آن گل خوشبوی تر گردد و طبع گل سردست بدرجه و خشک
هوام و دفع زمد و صداع و غش کند و نور چشم و قوت معده افزاید بویش گرم و خشک مزاجان را
عطسه آرد و حلق هوام را که از عفونات متولد باشند بمیراند گلابش درد سر برد گل با مورطل اگر

بودی

چوب بلوط در جوار نخل بزمین فرو
برند ثمره نخل زیاده شود خوش
اگر درست میوه شان سازند

مانند

اول

وسفرا

ریشهای متعدد را اسهال و این خواص گل درخت و دیگرها اعتباری نبود و گل سرخ را ثمره ایست
بعربی زرالورد و قرانه الکلیل خوانند سرد و خشک و قابض است صفرا نشاند اما چون گلش بهتر
از ثمره است اگر آنکه وارند ثمره شود **ورس** ثمره اش کنجد مانند واست گرم و خشک در درجه اوّل
در یمن باشد و بعضی گویند که از تخم است اما به قول ریگستان بکارند چند سال ثمره دهد کلف لش
بصلاح آورد و او جماع کلیه و مثانه را سودمند است **وقواق** ثمره اش بشکل مانند سر آدمی باشد جزایر بحر
چین باشد چون باد بر برگش وزد او اوه قواق دهد و بدین نام مشهور شد و آن جزایر را نیز
بدان نام خوانند **یاسمین** معروفست و او نیز نوعی از شمومات است بعضی عرب آنرا سمسق خوانند گلش سفید
و زرد و ارغوانی می باشد گرم و خشک است بدرجه سیم تازه و کهنه او کلف ببرد و صداع بلغمی بنشاند
ولقوه و رطوبات و فالج و عرق النسا و عسر البول را سودمند است **صورت دوم در ذکر اشجار**
غیر مثمر واگر بعضی از آن را ثمره و مانند آن نیز می باشد اما چون ثمره نیست که خوردن را شاید
در تداوی با حیا نا در کار نمی دارند انها را نیز از حساب آزاد ثمره ها اند سرو آزاد مشهور است و جوز
السرو ثمره اوست از آن شصت و شش نوع را مثبت کرده ایم **اراک** از چوبش مسواک سازند
گوشت بن دندان سخت و بوی دهن خوش دارد **ارغوان** ارغوان مشهور است گلش رنگ خوب دارد
سرد است صفرا را حبس کند **اثل** درخت بادیه است **ام غیلان** مغیلان درخت بادیه است بسیار
خوار است بخورش بدان را خوشبوی کند و تن لوزه ببرد صمغش را الصمغ عربی خوانند تیزی اوه به
حاره بشکند و تشنج اعصار را سودمند است و آواز صافی گرداند و معده را قوت دهد **انزروت** گر ثمر و
صمغ درختیست پر خار که در جبال فارس و کردستان می باشد گرم است بدرجه اول و خشک در بیشتر دوم و
ریم را نیک بود و نا پرورده را جراحات التیام کند و گوشت انخل شده را بخورد و ماده بد از
چشم دفع کند و خلط بلغمی براند و لطیف کردن آزار ها را نیکوست **بان** درختی کوته است

درد نافل

کند

بردوم چون

و شکوفه مایه عرق بید مشک طبعش سرد و تر است بدرجه دوم قوت دل دهد و صفرا بنشاند و دفع
خاطر و حدت **بشام** درخت بادیه است **تنوب** درخت بزرگ کوهیست در جبال روم می باشد قطران
از وی گیرند و آن علت که در آن درخت می باشد و بعضی گفته اند که قطران روغن درخت تربت
گرم و خشک است بدرجه اول و حب ارم و گوشت مرده کاترا از ریزه ها باز دارد و بچه مرده را از رحم
بکشد و بیرون آورد و چون در میان پنبه در دندان گیرند درد بنشاند و جراحات تازه را نافع بود
و چوبش لبر که آمیخته در دو زند انرا نیکوست و جعش سعال مزمن را زایل کند رماد چوبش بر داء الثعلب نهند
موی رویاند بخور قطران قوت نور باصره دهد **جاوشیر** صمغ درختیست که بلند نشود و طعمش تلخ است گرم است
بدرجه سیم و خشک بدوم اوجاع رحم را که از سردی بود دوا او رام صلب را تحلیل کند و قولنج
سرد را بگشاید و خلط خام را اسهال کند و عرق النسا و درد پشت و پهلو را نافع بود و عسر البول را
باز دارد **حماما** گرم و خشک است بدرجه سیم معده و جگر را قوت دهد و بادها بشکند و ضماد کردن
سکین آماه کند و خواص **خدنگ** چوب تیر ازو سازند و درخت بزرگست **خلاف** بید مشهور است
بعضی عرب آنرا صفصاف خوانند و از بید نوعیست که خرو دار گویند خولنجان از وی گیرند و آن
گرم و خشک است و بادها بشکند و طعام هضم و بوی دهن خوش گرداند و دفع عرق النسا و مدد
باه شود و جوشش مع رجه را دفع و بوی دهن خوش گرداند برگ بید سرد و تر است بدرجه دوم قوت
دماغ دهد و صداع بنشاند مارگزیده را برگش بخوابانند شفا یابد و نوعی دیگر از بید مثال گویند
در عمارات بکار برند **جوزا** چوبش بو چار مانندست چوگان از وی سازند صمغش خرجست خاصه در
تیر انگبین مانندست بلکه اقوای است **دار شیشعان** درختیست بزرگ بسیار خار طبعش گرم و خشک
بدرجه دوم در آبی نهند که در و نهنگ باشد همه نهنگان بر وی جمع شوند اوراق منی و دندان و
السعال عسر الولاده و ریشهای متعفن شده و کشادگی بول و تسکین بادها و معده و امعا را مفید است

کند

نشاخش

واگر بجو دکیر و بچه هیند از و دردار تر او نه و زه خوانند درختی بزرگست ثمره اش مانند نار طرفی پرشپش
بود نارسیده اش ریخ را جلا دهد و بار که ضم کرده برص ایل کرده اند و جراحات فاسد
باصلاح باز آرد و قوت استخوانهای سست شده دهد و باشد که استخوان شکسته درست کند
و رسیده او گرم و خشک است بدرجه دوم و فالج و شکسته و لقوه و سستی اعصاب را اما سها را
مفیدست دلب چنار بزرگترین درختهاست و دراز عمرترین و در طول عمرش گفته اند بیت
آورده اند مگر بر چناری کدوبی : بر رست و بر دوید برو بر دو روز بیست : پرسید از چنار
که تو چند ساله : گفتا که هست سال من افزون تر از دویست : گفتا بهیت و زمن از تو
گذشته ام : با من بگو کسالت تو از برای چیست : دادش چنار پاسخ خوبی کز در گذر : امروز
با توام نه خصومت نه داوریست : فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان : و انگه شود پدید که از ما دو مرد کیست
طول زمان درخت چنار پوسیده کرده اند و آن از پوست آب خورد و بوی برگش عفونت هوا
بجوشی مبدل کرده اند و بعضی هوام را بگریزاند و دودش از بولش اقوات و رفق مبر که خوشبو شده
و ردو و ندا را مفیدست طبیعتش سرد و خشک است بدرجه اول دقلقوه چوبش را زبانه و امثال آن
سازند زار درخت پشه الیست چوبش در عمارات بکار برند دم درختی با دو پلست درزنه نخش
صاحبک خوانند و آن گرم و خشک است بدرجه سیم قی و اسهال آورد و شربت آن از دو دانگ است حیوید
دانرا بوی خوش است دذیر آب برگش بول بسته را بگشاید و زهرهای هوام را دفع کند و عرق النسا را
برد و حیض براند و خون بسته از مثانه فرود آورد دذبره بجزایر چین می باشد برگش به برگ عدس ماند
مرع را سفید بود ساج معروفست چوبش بعمارات بکار برند و آنرا بقای عظیم بود تا هزار سال
بماند زیرا که در عمارت کسری بکار برده اند و هنوز بر قرار است و هیچ خلل نیافته و تخصیص کشتی از آن
سازند چرا که بوزن سبک و بقوت تمامست سرو معروفست سوار و پیاده می باشد و اگر چه برگ آن را

انکه محلی هواست بر شکل مسلسله باشد و هر دو مانند یک کره گشته از روی زمین
با فلک اثیر که مسافت کره هوا باشد آنجا که آتش مستقر است و هوا اکثر یعنی مابین قطبین
بقول حکیم ابی نصر قمی صاحب المدخل بعضد الدوله دیلمی شانزده اسطارست هر اسطاری
چهارصد باع که شش هزار و چهارصد باع باشد و هر باع بیست و چهار ذراع
۱۵۳۶۰۰ صد و پنجاه سه هزار و ششصد ذراع باشد و بحسب فرسنج دوازده
و دو میل یکهزار و ششصد ذراع بود و بقول دیگر حکما سجده فرسنگ گفته اند و چون
آفتاب با آب و زمین همچنین عملی کرد و آن هر دو را یک کره خوانند و در مرکز اجسام
اربعه جاذبه دو طبع مضمرست آتش را طبیعت گرم و خشکست و آب را سرد و تر و باد را
گرم و تر و خاک سرد و خشک و بدین سبب هر یک باد و موافق و با هم مخالف باشند و چون
نبات و حیوان و انسان را سکون بر روی زمین خاک خشک تمام بود حکمت ازلی خلق
اقتضا کرد که دایره منطقة البروج که سیر آفتاب بر دست مخالف دایره معدل
النهار و مرکز زمین باشد تا آفتاب در یک طرف افتد و قوت جاذبه آن آب را
بخود کشد و بعضی از زمین خشک شود و آرامگاه نبات و حیوان و انسان گردد
و از این امر لازم آید که آب بحوالی خشکی در آمده بود قوم عرب آنرا بحر محیط خوانند
و اهل عجم دریای بزرگ خوانند و گروهی یونانیان دریای اقیانوس گویند و اطراف خشکی
بر سواحل بدان موضع که بدریا نزدیک باشد باز خوانند و اختلاف اسامی دریا ها از آنست
و زمین خشک شده را ربع مسکون خوانند و بر آنجا بسبب این حرکات بلندی و پستی
پیدا شده و بمرور سهال و جبال گشت و چون آب بسبب تری مایل نشیب شد لازم آمد
که بلندیها از میان آب افراشته بود عبارت جزایر از آنست و چون خط سیر آفتاب

مخالف خط معدل النهار است و قرب و بعد آفتاب از خط معدل النهار لازم آید فصول
اربعه و گرمی و سردی و اعتدال هوا و درازی و کوتاهی روز و شب ازان ظهور است
چنانکه بهنگام اعتدال ربیعی و خریفی بر خط استوا از سیصد و شصت درجه افق یکنیمه
قوس جنوبی شرق و غرب آفتاب بود و یکنیمه قوس شمالی و در انقلاب تابستان
که آفتاب در اول نقطه سرطان بود دکح دویست و هشت درجه و دو دقیقه
قوس جنوبی شرق و غرب آفتاب بود قنا و صد و پنجاه و یک درجه و پنجاه و هشت دقیقه
قوس شمالی بود و در انقلاب زمستان که آفتاب در اول نقطه جدی باشد بر عکس
اینصورت بود و جنوبی کم و شمالی بسیار و این را سعت مشرق خوانند و در اقالیم
چندانکه از خط استوا دورتر گردد این سعت مشرق زیادت شود لاجرم
انجاکه قطب شمالی که بنات النعش در حوالی آن دوار است سمت الرأس باشد
دور بهنگام کوتاهی روز از اول رسیدن آفتاب بنقطه اول میزان مدت شش ماه شب بود
بی روز و چون آفتاب باعتدال ربیعی رسد و بالا گیرد انجا روز بی شب باشد
و ارتفاع آفتاب می افزاید تا چون باول نقطه سرطان رسد که غایت درازی روز است
انجاکه کج له بیست و سه درجه و سی و پنج دقیقه که میل بزرگست ارتفاع آفتاب بود
و انجاکه فلک دوری رحوی باشد یعنی بر شیوه آسیا گردد بدین سبب چون آفتاب
بلند نمی تواند شد قوت گرمی نمی دهد بلکه اکثر اوقات انجا حجاب بود بنابرین
آن زمین را ظلمات خوانند و در و نبات نروید و حیوان مسکون نتواند گرد
و در طرف قطب جنوبی که سهیل در قرب آن دایرست بر عکس این صورت هم
چنین شش ماه روز و شش ماه شب بود و از غایت غلبه آب مسکون نیز نه در

تا رسیدن م

در اختلاف عناصر و اختلاف هوا از خشک و تر و گرم و سرد علی الخصوص بخارات صعود بطبیعت گرمی که در آن
مضمر است میل مرکز میکند و از اسافل باعالی متصاعد می شود و آنچه قوت دخانی در و
بیشترست هوا را می دراند و آواز میکند رعد و اگر در هیئت در و بیفتد بهم گرمی رسد و آتش
صرف بشود و اگر در ره هیئت است آتش در و افتد و مشتعل شود و اگر ماده آتش از زمین
گسسته نباشد ذوذوابه نماید و بشکل ماده آن بود و اگر ماده آتش از زمین
گسسته باشد شهب و نیازک نماید رجوم شیاطین بدین مانند است و کلام مجید ازان
خبر میدهد و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح و جعلناها رجوما للشیاطین و آنچه دخانی
و مایی در و یکسان بود و اگر هوا گرم بود انرا تحلیل کند و هوا گرداند و اگر هوا معتدل باشد
مجمد قوت مائیت شود آنرا سرد کند و کثافت و ثقالت زیادت گرداند و سردی
و تری و ثقالت آنرا ابر گرداند ابر باشد و اگر کثافت اندک بود و ماده ارضی
زیادت گرداند و سردی و تری و ثقالت آنرا ابر گرداند ابر باشد و اگر کثافت
اندک بود و ماده ارضی با آن نباشد و اگر بود کم باشد ابر سفید نماید و اگر کثافت
بسیار بود و یا ماده ارضی بیشتر بود ابر تیره و سیاه نماید و سبب بارندگی از کثرت
قوت مائیت آن اجزا بود و اگر هوا معتدل بود باران بود و اگر سرد بود بعد
ازانکه در مواجهت باهم جمع شود بفسرد ژاله شود و اگر از و بزمین اندکی بود هم بران
شکل که فسرده بود بزمین آید و اگر مسافت بسیار بود حرارت حرکت اضلاع آن فسرده
بگدازند و سردی هوای آن که اجزا را در حوالی آن بفسرد اندک گرد شود و اگر هوا سخت
سرد بود آن اجزا را که باز گشته بود و میل زمین کرده پیش ازانکه بسیار بر هم جمع
شود بفسرد و برف شود و بزرگی و کوچکی قطرات از کثرت و قلت اجتماع اجزا بود

باران بباشد یا کم باشد

ابر سفید

واگر در ان اجزا قوت مائیت و ثقالت سخت غالب بود و بدان سبب نیک متصعد
نتوانند شد شبنم باشد و در هوای سرد کثرت شبنم برف تنک نماید و بعضی حکما گفته اند *شبنم*
که از محسوسات است کی آنکه اجزا متصاعد شود و از برودت هوا سرد گردد و آب شود
و فرو چکد و این اقسام ظاهر شود و از مواصلت آن اجزا با هوا و آتش سبب غلبه
قوت اجزا که هوا را در واجب است تا فرد رعد و برق پیدا شود و اگر چه اول وقوع
رعد باشد پس فروغ برق اما چون مع البرق فی الحال یا بشاء مشعل مسکرد و بر فتن زمان
محتاج نمیشود و از استماع صوت بقطع مسافت متعلق است اول فروغ برق اما چون
مدرک بصر فی الحال مری گردد پس آواز رعد شنوند و اگر آن اجزا دخانی که در رعد جهت متشبع
باشد کثیف و غلیظ بود و چون بزمین آید صاعقه باشد بهر چه رسد بسوزاند *صاعقه*
تا بمرتبه که اگر با آهن رسد بگدازند و اگر بدریا فرو رود در میان آب جانور را بسوزاند
و باشد که از ان جرمی مانند آهن از هوا فرو افتد اما هیچ آلتی برو کار نکند و او را
هیچ نتوان ساخت و اگر خواهند که بگدازند گداخته نشود و دودی بکند تا ناچیز شود
ولیکن از الماس بزمین فرو رفته و چون باب رسیده و سرد شده و ایستاده جرمی
مانند بعد از آنکه الحجر در حوالیش بود و سنگ که الحجر در میانش بود الماس خوانند و چون در بین
الجزء منفصل حادث شده قوت مائیت غالب بود و شفاف باشد هر یک چون آئینه
خرد بود که لون تواند نمود و بسیارات می چون آفتاب در طلوع آفتاب آن اینها هم اجزا *نزد به نزدیک افق بود از شعاع*
خود عکس طرف مقابل آفتاب زند قوس قزح نماید و آنکه بخند لون ملون شان تا
سبب قلت و کثرت اجزاء و قرب و بعد آن از شعاع آفتاب باشد و هر جا که جا ر *بود*
بیشتر شعاع کمتر بود و رنگ سبز نماید چون کرانی و ارغوانی و هر جا که شعاع بیشتر بود

و رنگ شوده نماید چون سرخ و زرد و چون از این اجزا در حوالی ماه بود خردی جرم آن
مانع رویت قرص ماه بود نتوانند بود و در حوالیش از عکس شعاع ماه رویت *هاله*
لون و به هاله نماید مانند سپری روشن که در گرد ماه بود که گاه جهت کثرت اجزا دو
کرد و بعضی از متحیره پیدا شود و آنکه ظهور قوس و قزح و هاله سبب وقوع بارندگیست
آنکه تا آن اجزا را مائیت غالب نبود این اشکال نتوانند نمود و چون مائیت
غالب بود بارندگی لازم آید و آنچه از این بخارات در زمین بماند و مجال بیرون آمدن
ندارد و از کثرت اجتماع قوت کنند زلزله باشد که زمین را بلرزاند و چون وقت *زلزله*
بخار سخت غلبه بود شاید که با شکوه کنند و بدین سبب که در کوهستان که زمین
سخت تر و منافذ بیرون کمتر بود زلزله بیشتر باشد که چون کوهی به زلزله خرابی یابد و پاره
از و بگسلد و بزمینی آید که در وی این اجزا نبوده باشد و آن زمین نیز که بعارضی جنبان
شود و من این حال معاینه دیدم که در تبریز طاق بزرگ مسجد وزیر خواجه علیشاه *تاجین*
برجا اندر آب بیفتاد و زمین مرغاب نیز جنبان شد و مسافت میان ایشان زیادت
از دو هزار گز بود و در صورت مجره فارسیان آنرا راه کاهکشان خوانند و هندوان *مجره*
راه بهشت خوانند و اگر حکما بر آنکه ستارگان بسیار از کواکب خفیه و سحابی که بر صدها
در نیامده بدان صورت افتاده اند یعنی بر خطی که از قوس بجوزا رود و روشنی ایشان
با هم مجتمع گشته شکل مجره مینماید و ارسطالیس گوید اجزا دخانی با نور آن ستارگان
جمع شده آن شکل مینماید مانند هاله و خرمن ماه و قومی برآنکه نور آفتاب بر محیط می تابد
عکس آن بر هوا میزند شکل مجره پیدا میشود و این باطل است و در کلفه که بر روی *در کلفه*
ماهست گفته اند افلاک را چون علوی بود

آبا و عناصر را چون سفلی است امهات خوانند قوی آبا و امهات یعنی افلاک و عناصر با هم
امتزاج پذیرفت روح نامیه نام مو الید ثلث معادن و نبات و حیوان از ان ظهور
پیوست و جهة تکمیل آفرینش بوجود انسان مشرف شد فتبارک الله احسن الخالقین
هرچه در ابدان خلایق سبکی است قوت جاذبه آتش و هوای آنرا جانب علیای
کشد و آنچه گرانیست قوت جاذبه آب و خاک بسوی سفلی میکشد و بسبب این دو جاذبه
خلایق را که بر روی زمین قرار و سکون باشد و از هبوب ریاح روح روح می شود
و سبب هبوب ریاح آنکه ابخره و ادخنه متصاعد شود و بفلک زمهریر رسد و برودت
زمهریر صورت حرارت آن ابخره را بشکند و مایل مرکز سفلی گرداند تحرکش سبب
هبوب ریاح گردد و بادها چهارست شمال و جنوب صبا و دبور و حکمای یونان
شمال را اکرسا و جنوب را رابهی گفته اند و عرب صبا را قبول یعنی ازین بادها که با هم
جمع شود نکبا خوانند و مهاب ریاح بنسبت روایه از قبة الارض که وسط خط استواست
و مهب شمال از مطلع بنات النعش است تا مغرب اعتدال آفتاب و مهب جنوب از
مطلع سهیل تا مشرق اعتدال آفتاب و مهب صبا از مطلع بنات النعش است تا مشرق اعتدال
آفتاب و مهب جنوب از مطلع سهیل تا مغرب اعتدال آفتاب و طبیعت باد شمال
جهت آنکه دران طرف کوهها و بیابانها بسیارست و از آفتاب دور سرد و خشکست و خاصیتش
تقویت دماغ و ابدان و نیکوی لون و صفای حواس و غلبه شهوت و زیادتی تولد
ذکور و طبیعت باد جنوب جهت آنکه دران طرف قرب آفتاب و زیادتی دریاهاست
گرم و ترست و خاصیتش سستی ابدان و کسالت تن و گرانی گوش و غشاوه بصر و سیاهی
لون و کدورت حواس و کمی شهوت و زیادتی تولد اناث و طبیعت باد صبا معتدل

ببرودت و تری مایل و زمان هبوبش از سحرگاه تا آفتاب بلند شدن خاصیتش خواب آرد
و مریض را امید صحت و نشاط چهره نیکو گرداند و طبیعت دبور معتدلست بگرمی و خشکی
مایل و زمان هبوبش از وقت غروب تا پاره از شب رفته خاصیتش بخلاف باد صباست
وازین بادها جنوب بیشتر بارندگی آرد و چون این چهار باد یا بعضی ازان در وزیدن
بهم رسند حرکت هر یک مانع جستن دیگری شود و بهم آمیزند و بر شکل مناره نماید عرب
آنرا ذوبعه و عجم گردباد و دبور نیز گویند که باشد که ابخره که متصاعد شده در مرجعت
پیچان گردد و هم چنان بزمین آید و زوبعه نماید و باشد که منعقد مهبی یکی ازین
بادهای پیچان بود و هم چنان پیچان حرکت کند اگر چیزی در میان این گردباد افتد
آنرا اینکه بالا برد و چون بزمین آید تباه کرده اند و باشد که آرمیده برزمین نهد و آسیبی نرسد
و عناصر اربعه هر یک دیگری گردد چنانکه هوا گرمی که در وست آتش شود و تری آب
گردد و آب بسبب تری هوا گردد و بجهت سردی زمین گردد و با مر البدیع و اراده
واین اقسام مری و محسوس است و مشاهد و معاین فسبحان من رتب هذا الترتیب العجیب
وابدع هذا الابداع الغریب والله اعلم **دیباچه در ذکر ربع مسکون و شرح طول**
و عرض اقالیم السبعه و اطراف آن در اکثر کتب حکما مسطورست و از کمانی ثقات بر و رسیدکه
که زمین ربع مسکون سه طبقه است طبقه اول اقرب مرکزست و ارض صرف یعنی خاک
تنهاست و هیچ با آن نیامیخته و طبقه دوم طینی است یعنی گل آبداراست و طبقه سیم آنکه از
میان آب افراشته و شعاع آفتاب درو موثر می تواند شد منکشف است و درمیان مجد
در اجواف بزرگ و کوچک چنانکه در بزرگی شاید زیر شهری و دیهی بتمام مجوف باشد
و ازانها دران منافذ و اجواف نفوذست و از بخارات دخانی و دهنی طلوعی علی آب

وخلو دران متصور نیست وظاهر زمین شکلی کروی دارد و هر کوهی و مغاکی که عظیم تر است
بانسبت با جرم زمین چون کرویی بود که دو سه گز قطرش باشد و بمقدار دانه کاورس
بر و تعقیر علو باشد ولاشک از شکل کری خارج نشود و از زمین بهر انجا که آدمی باشد
سرش بسوی آسمان و پایش بزمین باشد و یک نیمه آسمان در نظر باشد و ظاهر زمین مستوی است
بدو نیمه و فارق نصفین خط استوا است بدرازی از شرق تا غرب در برابر خط معدل
النهار بر فلک و این طول زمین است و عرضش از حد قطب جنوبیست تا حد قطب شمالی
دور زمین را بموضع خط استوا که بر وسط قطبین است بر شمار درجات فلک سیصد
و شصت درجه قیاس کرده اند و هر درجه بقول بطلمیوس صاحب المجسطی و بعضی حکمای
اوایل بیست و پنج فرسنگ و بقول بتانی صاحب زیج المامونیه و بعضی حکما بیست و دو فرسنگ و
دو تسع و بقول بوریحان و اکثر حکمای متاخرین هجده فرسنگ و هشت تسع و هر یک
فرسنگ سه میل است و میل بمسافت دو هزار که فرسنگ شش هزار نیزه باشد و نیزه ای بقدر چهار آماج
که فرسنگ بیست و چهار آماج بود و آماج ده ذرعه که فرسنگش دویست و چهل نیزه و
پنجاه ذراع خلقی بذکر خیاطی که فرسنگش دویست و هشتاد و هشت هزار انگشت باشد و انگشت
مقدار شش دانه جو شکم بر شکم نهاده که فرسنگش هزار هزار و هفتصد و بیست و هشت هزار جو باشد
و هر جوی مقدار ستبری هشت تار موی از دم اسب که فرسنگش ده بار هزار هزار و دوازده
هزار موی باشد تمامت این دور بقول بطلمیوس نه هزار فرسنگ باشد که بیست و هفت هزار
میل بود و اگرچه در دور فرسنگها باریکی بموی رسانیده شد اما چون بحسب اصطلاح در مسافت
طرق فروتر از میل اعتبار نمیکنند اینجا بر متابعت اصطلاح نمود و بقول بتانی هشت هزار فرسنگ
که بیست و چهار هزار میل باشد و بقول ابوریحان شش هزار و هشتصد فرسنگ که بیست هزار و چهارصد

دوازده هزار ذراع باشد و ذراعی بیست و چهار انگشت
بهم نهاده ح

سخن

میل بود و قطر این دور بقول ابوریحان بحکم آنکه دایره که دورش سیصد و شصت درجه بود
قطرش صد و چهارده درجه و شش قسم از یازده قسم درجه باشد و درجه را هجده فرسنگ و
هشت تسع گرفته اند که دو هزار و صد و شصت فرسنگ و دو میل است و درین کتاب بنا بر
فراسخ درجات بقول ابوریحان و موافقان او نهاده ایم هر طرف شمالی خط استوا اکثر زمین
خشک و عبارت از آن ربع مسکون و هر طرف جنوب اندکی خشک و باقی غلبه آب و شدت
حرارت و نیمه تحتانی تمام غلبه آبست و سکون میسر نیست اما طول ربع مسکون نصف دور
زمین تواند بود و آن طول از زمین جزایر خالدات بحر مغرب تا کنگ دژ ماچین که کنگ در
مشرق و جزایر و اقواق است و مقدار این مسافت صد و هشتاد درجه است که بقول ابو
بطلمیوس چهار هزار و پانصد فرسنگ و بقول بتانی چهار هزار فرسنگ و بقول ابوریحان سه
هزار و چهارصد فرسنگ بود و عرض ربع مسکون ربع دور زمین باشد بموضع سمت القطبین
و خط استوا و آن از زمین کنگ که آن را قبة الارض خوانند و آرامگاه پریان و درانجا
پیوسته روز و شب یکسان است تا کوه سیمرو و جزایر ظلمات متحیر عالاطیقون که آنرا
دریای ورانک نیز گویند و مقام فرشتگانست و این مسافت نود درجه است که بقول
بطلمیوس دو هزار و دویست و پنجاه فرسنگ و بقول بتانی دو هزار فرسنگ بود و بقول ابوریحان
یکهزار و هفتصد فرسنگ بود و چندانکه در عرض اقالیم از خط استوا دور شود ارتفاع
قطب شمالی بران زمین مانند آن بعد باشد بطرف جنوب و خط استوا آنچه عمارتست و آن
ماچین است و هند و جبال قمر و نقاله الزنج و بطرف شمالش ربع مسکون است و بعضی حکما
برانکه خط استوا تا سوکه شصت و شش درجه و بیست و پنج دقیقه که تمام میل بزرگست و آبادانی
و مردم نشین است و هفت قسم منقسم و عبارت اقالیم سبعه از آن عدله بیست و پنج درجه و

بموضع خط استوا

دقیقه جهت افراط و تاریکی سرما معمور و مسکون نیست و اکثر حکما برانکه شیخ ابوریحان
در کتاب تفهیم آورده که از جانب شمالی خط استوا ب لط دوازده درجه و سی و نه
دقیقه شدت گرما و غلبه آب و زیادت عمارتی نیست و داخل اقالیم سبعه نشده از
مشرق درآید از جزایر و قواق و زاده که آنرا زمین زر خوانند و بر میان جزایر کله و بربره
و دیوه و جنوب سراندیب بگذرد و از دریای حمر و جبال قمر و بجره و عمر نیل و بحر زنگ گذشته
بشفاله الریح رسد و در بحر مغرب منتهی شود لح و سی و هشت درجه و چهل و هشت
دقیقه که بشمار ابوریحان هفتصد و سیزده فرسنگ و چهار تسع باشد معمور مسکونست و بهفت
قسم مخالف منقسم و آن اقالیم سبعه است و شرح حد بدین موجب اقلیم اول از زه خوانند و بر زحل تعلق دارد
وجهت آنکه مساحتش از همه اقلیمها بزرگتر است و همچنین فلک زحل از آن فلک فرو ترست
بزرگتر از مشرق جزایر و قواق درآید و بر بلاد ماچین و هندو رودهای بزرگ آن ولایت
چون خوالجان (?) و غانقو اکذشته به بحر هند رسد و جزیره سراندیب و دیگر جزایر خرد و بزرگ
بحر هند بریده بولایات حضرموت و عدن و دیگر بلاد یمن و حمیر و جزیره عرب رسیده
و از بحر قلزم گذشته بولایات بربر و حبشه افتد و نیل مصر بسیار دو بحر فرنگ قطع کرده
بشهر غانه و معدن الذهب افتد و در بحر مغرب منتهی شود طول عمارات آن اقلیم ق صد و شصت درجه
و هفت دقیقه است اقلیم ثانی سوت گویند بقول فارسیان مشتری و بقول ابو المعشر بلج (?) با آفتاب
تعلق دارد و از مشرق درآید و بر بلاد ماچین و هند و جبال اعرون و دیار قنوج و اوس
و منصوره و تا به بگذرد و بحر فارس بریده و ولایت عمان و یمن و حجاز و یثرب و تهامه
رسد و بحر قلزم بریده بملک حبش و بربر پیوندد و در غزارات نیل گذشته بولایات صیا
و نوبه و افریقیه و بلاد صعید و عبد المومن افتد و در بحر مغرب منتهی شود طول عمارت این اقلیم قن

بریده ع
که سه هزار و بیست و دو فرسنگ و دو تسع بود ... درجه و چهل هشت دقیقه که صد و چهل هشت
فرسنگ و چهار تسع باشد و عرض آخر این اقلیم کج
بیست درجه و بیست و هفت دقیقه است ع

ودبیل

بحرم

صد و پنجاه درجه که دو هزار و هشتصد و سی و سه فرسنگ و دو تسع بود عرضش ز ا هفت درجه
و یک دقیقه که صد و سی و دو فرسنگ و چهار تسع باشد و عرض آخر این اقلیم کز هفت درجه
و هشت دقیقه است اقلیم ثالث ادرخش خوانند فارسیان گویند بمریخ منسوبست و ابو المعشر گوید
که بعطارد تعلق دارد از مشرق درآید و بر بلاد چین و قندهار و کشمیر و سند و مکران و کابل
بگذرد و بولایت افغانیان و زاولستان و سیستان و کرمان و شبانکاره و فارس و خوزستان
و اصفهان و عراق و عرب و شام و فلسطین و بیت المقدس و ولایات مصر و برمان (?) و افریقیه — عجم ع
و قیروان و طرابلس و طنجه رسد و در بحر مغرب منتهی شود طول عمارات ش وقتم صد و چهل درجه که
دو هزار و ششصد و چهل و چهار فرسنگ و چهار تسع بود عرض و ط شش درجه و نه دقیقه که صد و
شانزده فرسنگ و تسع باشد و عرض آخرین این اقلیم طل سی و سه درجه و هفت دقیقه است
اقلیم الرابع را درخش خطاب دارد فارسیان گویند بآفتاب و ابو معشر گوید بمشتری تعلق دارد
و از مشرق درآید و بر بلاد چین و میری (?) و تبت و ختای و ختن و صغا (?) و کشمیر و بدخشان
و ماوراء النهر و خراسان و قوهستان و قومش و مازندران و گیلان و عراق عجم و کردستان
و لرستان و آذربایجان و ارمینه اکبر و بعضی از دیار بکر و روم و ارمنیه اصغر و دیار
روم بریده بولایت اندلس و اسیلیه رسد و در مغرب بمجمع البحرین در خلیج رقاق منتهی شود — اسیله
طول عمارتش قد صد و بیست درجه که دو هزار و دویست و شصت فرسنگ و شش تسع بود — شش ع
عرضش لر یجه درجه و هفده دقیقه که نود و نه فرسنگ و هشت تسع باشد و عرض آخر این اقلیم لو
سی و هشت درجه و پنجاه و چهار دقیقه است اقلیم الخامس او زیرست نامند و بر زهره تعلق دارد
از مشرق درآید و بر ولایات خطای و قراقرم و تنکیت و کاشغر و حاج و سنجاب و دیار الغور
و بلاد ساقون و بعضی از ماوراء النهر و بخارا و سمرقند و اسروشنه و فرغانه و خارزم و جرجان بگذرد

وبحر جرز بریده بولایت اران وگرجستان وارمینیا گذرد وبعضی روم وخلیج قسطنطنیه قطع کرده
بولایت فرنگ وطنطاله افتد ودر بحر مغرب منتهی شود وطول عمارتش ق صد درجه که یکهزار وهشتصد وهشتاد
وهشت فرسنگ است ومنتهی عرض له کط سی وپنج درجه وبیست ونه دقیقه که هشتاد وچهار فرسنگ
وشش تسع باشد وعرض آخرین این اقلیم مج کج چهل وسه درجه وبیست وسه دقیقه است اقلیم سادس
خردشت خوانند وفارسیان کویند بعطارد وابو معشر کوید بمریخ تعلق دارد واز مشرق در آید
وبر دیار یاجوج وماجوج بگذرد وولایت قارقون وکیمال وفرخار وقرغن وصقین وبلغار
وسلکا ودشت خزر والان وخزر رسد وخلیج اسکندریه ربریده بولایت قسطنطنیه وبلاد
فرنگ ومعادن نقره افتد ودر بحر مغرب منتهی شود وطول عمارتش ف هشتاد درجه که یکهزار
وپانصد ویازده فرسنگ وهفت تسع بود وعرض د مح سه درجه وچهل وهشت دقیقه که هشتاد
ویک فرسنگ وهفت تسع بود وعرض آخرین این اقلیم مز یا چهل وهفت درجه ویازده دقیقه است
اقلیم سابع حمیر ویامین خوانند بقمر تعلق دارد ومساحتش از همه اقلیم ها کمترست چنانکه فلک
قمر از دیگر افلاک کوچکترست از مشرق در آید وبر دیار یاجوج وماجوج گذشته بولایات کیمال
وبور تهاترا که صحرا نشینان وصقالبه رسد وبحر اطلانطیقون بریده بولایت فرنگ افتد
ودر بحر مغرب منتهی شود ودرین اقلیم عمارتی کمترست واکثر سکانش صحرا نشینند طول عمارتش
شصت درجه که یکهزار وصد وسی وپنج فرسنگ سه تسع بود عرض د ز سه درجه وچهار دقیقه
که شصت ویک فرسنگ ودو تسع باشد وآخرین عرض این اقلیم ن که پنجاه درجه وبیست وپنج دقیقه است
وتا شانزده درجه که باقی شصت وشش درجه وبیست وپنج دقیقه تمام میل کلی است وسعد
دو فرسنگ ودو تسع باشد ودر جزایر بسولی ونوروکه به بحر ورانک منتهی میگردد وهمه نور آفتاب
اثر می تواند کرد ونبات وحیوان می باشد اما داخل اقالیم نیست واکثر اوقات الی خستا

وبدین سبب آنرا ظلمات خوانند وحیوانات آنجا اکثر سفید موی باشند واز معدنیات
در وبلور بیشتر بود ودرین جانبش که پیوسته اقالیم است بطرف مشرق بدریه وسنوریه وبور
والیسور وآنکه گویند مردم این دیارها با تجار این ولایت معامله کنند ولی بکه با هم
سخن گویند جه قماش برابر هم نهند ورد وقبول سبب معامله وبیع وشری شود ومنتهی
ایشان اکثر کانی بود ح لد بیست وسه درجه وسی وپنج دقیقه بهم قول جهت بعد آفتاب
وافراط تاریکی شش ماهه وسرما معمور ومسکن نیست وشیخ ابوریحان در کتاب تفهیم میگوید
که حکمای ماتقدم اعتبار عرض اقلیم ازان کرده اند که بهنگام درازترین ایام عرض هر اقلیمی با
دیگری نیم ساعت تفاوت کند وکمیت عرض اقالیم درازترین ایام وسعت مشرق وشاهی
تابستان از زمان درین جدول نهاده امیست وعبد الله اوحدی گوید بعضی حکما برانند که
پیوسته بطرف جنوب دریا باز می نشیند وزمین رخشکی می افزاید وطرف زمین خشک وجهل
دریا میگردد چنانکه از هر ده سال یک فرسنگ زمین از زمین بدان نقل میشود ولایزال برین صورتست
واین ضعیف میگوید که این سخن را اکابر حکما این معنی جواب گفته اند وباطل گردانیده ودر مصنفات ایشان
مسطورست لیکن بدان قایل اند که از ممکنات که زمین خشک دریا گردد وزمین دریا خشک شود اما حکم آن
بما شاء الله بود واز نوادر باشد مانند طوفان وامثال آن وقطعا دایمی نباشد وشک نیست که اگر این امر
واقع بودی یا زمین را اگر آب ربودی بایستی که خط منطقه البروج نیز که سیر آفتاب درست مستقیم بودی یا
جاذبه آفتاب چون بسوی جنوب مایل بودی آب را بدانسو توانستی کشید زمین را در خشکی افزودی چون چنین
بودی بایستی ارتفاع آفتاب وربعاع نقصان پذیر بودی واگر این حرکت زمین راست همین اقسام لازم
آمدی ودر زمین متحرک سکون صورت نبستی اگر این سخن را نهادی بودی بایستی سواحل دریا بالتخصیص
وشمال تفاوت کردی ومشاهده میرود که کمیت مسافت عمارات سواحل دریا که از سالها در ازمنه جرداد

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	بجزو	بجزو	بجزو	بجزو	بجزو	بجزو	بجزو	بجزو
خط استوا	ح	ح	كح	له	س	ه	جنوب	
اول اقليم اول	ب	لط	لد	لح	س	ه	ب	لط
وسطش	ر	لط	لد	س	كج	ح	ا	كح
اول اقليم ثانی	ك	لو	له	ند	لح	ل	ه شمال	و
وسطش	لد	و	لو	ط	ر	ح	ه	مط
اول اقليم ثالث	ل	لط	لر	ما	ند	ح	ا	لط
وسطش	كح	لاز	لح	ند	ه	ه	ب	لر
اول اقليم رابع	س	ما	الط	كح	ند	ل	ب	مح
وسطش	كح	ند	ل	ر	ند	ه	لر	ر
اول اقليم خامس	ع	ند	ل	ر	ند	مه	سر	مط
وسطش	سا	ند	ب	ی	ه	ع	ر	لط
اول اقليم سادس	مح	لح	لح	لد	ه	ه	سر	مح
وسطش	مه	لد	لو	مد	ه	ل	و	ع
اول اقليم سابع	مر	يا	لو	ه	به	مه	ه	به
وسطش	ع	س	ل	الط	لو	ح	ه	م
آخرش	ه	له	ع	مه	ر	ه	ح	ر

دایم بودی این حرکت یا آب را بودی یا زمین و اگر آب را بودی بایستی خط منطقه البروج
پیرامون آفتاب بر وست متغیر بودی تا قوت جاذبه آفتاب چون بسوی جنوب مایل بودی
آب ابدان سو توانستی کشید و زمین را ورچکی افزودی چون چنین بودی بایستی ارتفاع
آفتاب در بقاع نقصان پذیر بودی و اگر این حرکت زمین راست همین اقلیم لازم آمدی
و در زمین متحرک سکون صورت نبستی و اگر این سخن را بنیاد بودی بایستی سواحل دریاها

وما هو شعار العین گاوزبان گرم و خشکست بدرجه دوم اخلاط غلیظ ببرد و دفع زهر
هوام کند و سده بگشاید و بول براند و صلابت سپرز کم کند و حیض براند کمافیطوس
تخم کرفس رومی است گرم و خشکست بدرجه سوم و فزیل یرقان و مدر بول و حیض
شود و تشنگی بنشاند لالا بواسیر او خون آمدن را دفع کند لبلاب بعضی فارسیان
او را سوبزه و بوک نیز خوانند گرم و خشکست بدرجه اول صداع و زمن و طحال دفع
صفرای سوخته و موی رویانیدن و قتل شپش و آماس طحال را مفیدست آبش در گوش
چکانیدن درد گوش ببرد لحیة التیس سرد است و خشک بدرجه دوم برگش جراحات را ضماد
شفا دهد و شکوفه اش از برگ قوی ترست ریش امعا ببرد و معده را قوت دهد
و مواد بد از معده باز دارد و عصاره اش را سوفسطیداس خوانند همه امراض را
که از شپش بود و استرخا را نافع است لسان الثور گاوزبان گرم و ترست بدرجه اول
تقویت و تفریح دل بدو ازالت غم کند و در میان شراب خوردن نشاط و خوشی آرد
لسان الحمل سرد و خشکست بدرجه اول بزرگ و کوچکی باشد ریشها و بادهای عفن
شده را باطل کند و ناسور ریش امعا را ببرد و رفتن خون باز دارد و برگردن صاحب
خنازیر بندند شفا یابد و پخته بغرغره درد دندان بنشاند و چون با محدس بزند صرع
و تب زایل کند لفاح سازک سردست بدرجه دوم و تر با اول برص و صداع و خواب را
مفیدست صحرای آن مانند آدمی نر و ماده می باشد نر مرد را و ماده زنان را دفع اورام
و خنازیر و دمل سخت کند اگر کسی را عضوی بفساد آمده باشد و خنجر قطع در مانی
بشود سه فلوس از آن بخورد بیهوشی شود تا از الم قطع بی خبر بود و پنج و شتی برابر جوکوبند
و آن بغایت سردست و محذر شراب پخته ده درم از آن شراب خواب آرد و بیهوش کند

سوفسطیداس

لفاح

اگر فتیله بشراب آغشته بخود بر گیرند همین عمل کند پوست بیخ او را این افعال قوی تر است
و بیوسیدن نیز این افعال دارد مازریون مشهور است و از منوعات سبعات است
گرم و خشک است بدرجه چهارم بزرگ و کوچک می باشند برگش مانند برگ زیتون است
و از آن هرچه سیاه تر بود قتالست و از بزرگ و کوچک دو درم قتالست و جمیع اصناف
آن بهق و کلف و قلع قروح و خنازیر را مفید است و استسقا را بهترین دوا است
ماميثا سرد و خشک است بدرجه اول آماسهای غلیظ را دفع کند و شیاف ماميثا در امراض
چشم مفید است ماهی زهرج گرم و خشک است بدرجه دوم برگش تره خوان ماند چون در آب
افکنند ماهی از بویش سست شود و بر سر آب افتد چنانکه او را توان بدست صید کردن
نقرس و وجع مفاصل و دفع فراموشی و پشت را قوت دهد مر گرم و خشک است بدرجه
دوم تشنگی سر باز بندد و کرم در از معده بکشد و آبله چشم ببرد و قوت معده دهد
و چون زنان بخود گیرند بچه بیفکنند و هرگاه از دور بینی افکنند بادهای غلیظ زایل کند و خون
آمدن از دهن باز دارد و چون بر قوباهای طلا کنند صحت دهد مرانبیه آنرا بهجوم المجوس خوانند
خوانند کلش بهتر از برگست و اصلش به از کلش اعجزی که با بزی زند نیکوتر خون جراحات
باز بندد و پخته خوردن دفع فضلات کند و ادرار بول آرد مرو تخم مرو گرم و خشک است بدرجه دوم
امراض باز دارد و او جالی رحم و مفاصل امفید بود اما صداع و عطش آرد مرماخور گرم است بدرجه
سیم و خشک بدوم قوت دل دهد و زوال خفقان کند و در شراب خوردن مستی زود
آرد مقدونیس کرفس رومی است گرم است بدرجه سیم و خشک بدوم قوت دل دهد معده
و جگر و سپرز را نافع بود و سده بگشاید مشکرامشیع گرم و خشک است بدرجه سیم حیض را
فرود آرد و هم بخود گرفتن و هم بخوردن و شراب شبتمی نشاند و تا سه روز بول و حیض براند

مل خج زردیش همیشه با آفتاب بود موردخوش گرم و خشک است بدرجه اول صرع و امراض دماغ را
نافع بود معده و جگر را قوت دهد موبیزج گرم و خشک است بدرجه چهارم بخاییدن و غرغره کردن
دفع بلغم کند و از بیرون استعمال کردن حرارت ببرد و بجاء العسل خوردن قی بافراط آرد
نارقیصر گرم و خشک است بدرجه چهارم تقویت معده را نیکوست نیل غذا است نباتیست
و سمیتی دارد و بدین سبب گوشت سمانه از سمیت خالی نیست نراک بیخ گیاهیست بعضی
سفید و بزرگست آنرا ملیک نیکو دانند و آنچه در میان سرگین ملینک بود بهتر باشد بوقت
بهار مر از زمین بر دارد و برگش به برگ خربزه ماند و در آخر به برگ کشنیز ماند و این صفت
دیگر خشایش را بشود حامل با اکلش فرزند نشود زیاده از دو جو نتوان خورد و در شهبای
کهن را بطلا مفید بود و در اول کم باید نهاد چند آنکه به شود می افزود تا صحت یابد برد اسحاق
دیک جوش آنرا از جوش باز دارد و اگر در شوربا انداخته افکنند تا بها فرو ریزد و اگر جگر
تازه نهند سوراخ کند بال گرمست بدرجه اول و خشک بدوم معده و جگر را قوت
دهد و هضم طعام کند هزارخشان گرم و خشک است بدرجه دوم ادرار بول کند و اخلاط غلیظ را
رقیق گرداند و دفع خارش پوست و صرع شود و آبش خفقان و در رحم فضلات فاسد را
آنرا اخراج کند هفرنج از منوعات سبعات است وج گرم و خشک است بدرجه دوم
اخلاط بسته بگشاید و ادرار بول کند و صلابت سپرز بکند و طبقه قرنی چشم را جلا دهد
و درد پهلو و سینه را نافع بود و در آب نشستن او جاع رحم زایل کند و خشیش گرم و خشک است
بدرجه سیوم و آنچه از فاریابیست خشکتر آن کمتر از آنکه از ترکستان آرند گرم در از
اسهال را بکشد و بادهای شکم براند تنوع هفت نوعست ۱ مازریون ۲ عشر ۳ سرنوپ
۴ هفرنج ۵ تو ما لیون و آن شبرمست ۶ حلبنا ۷ سرمادریه تیز و منوعات را

و نا صور را طلا کنند شفا دهد و چون با روغن بهم بر اندام مالند موی بر دو بن موی کم شود و بکثرت تکرار شاید که موی بر نیاید و چهار قطره از تنوع در اذن چکانند و خشک کرده بخورند سودا و بلغم با سهال دفع کند **المشمومات** هرچه بوی خوش دارد از مشمومات بود و آنچه از اشجار و ادهان و اشجار است هر یک در باب خود آید آنچه از تخوم است اگرچه چون ادویه دیگر از فواید خالی نیست آنرا درین حرف نوشتن مناسب تر نمود و آن نیست و هفت نوع بود بترتیب حروف می نویسیم **ارگن** بقرفه ماننده است بیمن می باشد و هرچند خوشبوی تر باشد بهتر بود او جاع دهان و رمد و تقویت دل را مفید است **فهنبن** گرم است بدرجه اول و خشک بدوم در میان جامه نهند از آفت شپش نگاه دارد و رنگ رخ را نکو گرداند داء الثعلب و داء الحیه و هوام گزیده و قوت معده و جگر و سپرز را مفید است **آقجوان** گرم است بدرجه سیم و خشک بدوم گلش سفید و سرخ می باشد و بعضی گویند اقجوان گل بابونه است بواسیر و ثبات را مفید است خلط غلیظ تنک کند روغنش بواسیر و قولنج و درد مثانه زایل کند **بابونج** گرم و خشک است بدرجه اول گلش سفید و زردی باشد صداع بارد و قولنج ریحی را مفید است طبیعت را نرم کند و بول را گرم گرداند و مشام را بگشاید و قوت دماغ دهد در آب نشستن بچه بیفکند **بنفشه** سرد و تر است بدرجه اول صداع دموی و سرفه و خناق را مفید است بویش زکام را زایل کند و روغنش جرب را بهتر از اش دفع ذات الجنب شود و گرده و مثانه را قوت دهد **حنا** سرد و خشک است بدرجه اول آماس صفراوی و سوخته و ریش دهان بچگان را مفید است روغن حنا درد رحم را تسکین دهد شکوفه آنرا فاغیة الحنا خوانند بگرمی و سردی معتدلست و خشک بدرجه دوم ریش دهن و آماس و درد پهلو را نیکوست **خزامی** مغالطش شکل سنبل است اما برگهاو

مفید است چون روغن گل و آب کشنیز در بینی چکانند و آن آب نوشیدن آماس خایه را دفع کند **الطالیقون** هفت جوش سرد و خشک است خاصیتش در آینه از و نکرید دیدار لقوه امان دهد و هر موی که بمقاش ازان بر کنند دیگر نبت نشود و آن در خواص بجای خارصینی است **الصفر** روی بر دو گونه است سفید و سرخ طبعش گرم **جنس دویم در ذکر احجار** و آن از ابخره متولد است که از امطار در جوف زمین حاصل شده باشد و محتبس گشته و سبب آن بر دو نوع گفته اند **اول آنکه** در مغاکی با کیفی محتبس شود و از اجزای ارضی هیچ با آن مختلط نباشد و حرارت معدن و طول زمان در آن تاثیر کند آنرا انعقاد و صفای پدید آرد و غلیظ میگرداند ثابته شود و بحسب طباع معادن طبایع آن مختلف باشد و بحسب تاثیرات کواکب لونش مختلف بود و سیاه از زحل بود و سبز از مشتری و سرخ از مریخ و زرد از آفتاب و ازرق از زهره و دو رنگ از عطارد و سپید از قمر **نوع دویم آنکه** چون آب در زمین محتبس گردد و قوت آب و زمین مساوی باشد و حرارت آفتاب در آن موثر شود و طول زمان باید منجمد گردد و حجری شود و تفاوت الوان و طبایع و خواص آن بحسب تفاوت معدن باشد و چندانکه اثر گرمی معدن در وی بیشتر بود حجری او صلب تر باشد و اگر در زمین محروج معتدل الامزاج باشد جواهر نفیسه متولد گردد و اختلاف آن بحسب اختلاف معدن بود و شرح هر یک علی حده خواهد آمد و اگر در زمین سبخه باشد یعنی شوره باشد انواع املاح و بوارق و شبوب باشد و اگر در زمین عفصه یعنی زمین خشک طعم مازو بود انواع زاجها دهد و اگر در زمین ترابی باشد سنگ خارای گردد و در بعضی مواضع از قوت آب سنگ حاصل شود از جواهر آنچه بآتش نسوزد و نگداز د و نشکند و بآب حل نشود و انواع یواقیت است و آنچه از آتش مضرت یابد اما بآب خلل نپذیرد لعل و الماس و زمرد و عقیق شود

یف

و اندام

والچه سم از آتش و سم از آب مضرت یابد فیروزه شود والچه در آب حل شود املاح
و زاجات و نوشادر والچه مانند نبات روینده گی کند بسد و مرجان والچه بوسیلت
حیوان پیدا شود لولو و احجار حیوانات که وصفش متعاقب خواهد آمد والچه با هم
الفت دارند زر و الماس والچه با هم الفت عظیم دارند چنانکه از هم شکیبا نباشند
آهن و مغناطیس والچه با هم مخالفت دارند سنباذج و دیگر احجار و اسرب والچه
قوت تلطیف دارد نوشادر که همه حجری بدان از و سنج صنع کرده و ذکر احجار باید
یاد کنیم اسجل و اوسط و ادنی **الاسجل** جواهری که بخواص و قیمت عزیز تر و اعلی از دو برود
صنفات **صنف اول** اول الچه بوسیلت حیوان حاصل گردد لولو مروارید ترکان انجو
خوانند و در بحری حاصل شود که آبهای زلال و شیرین در و بسیار رود و چندانکه آب نیکو
در و بیشتر رود مروارید نیک تر شود بوقت بهار که دریا از آشوب آرام گیرد صدف
که یونانی آنرا ارسطوروس خوانند بر سر آب آید و ابو عطوس گی عجم آنرا درخت
آبستن گی خوانند بر شاشات که از بحر محیط که یونانیان آنرا بحر اوقیانوس خوانند بر دارد
و آن جرم لزج باشد بغلظ زیبق مانند قطرات باران بحلق صدف فرو ریزد و در درون
صدف آنرا هم چنانکه رحم نطفه را پرورش دهد تا لولو گردد اندر بامداد و شبانگاه
صدف بر سر آب آید تا هوای شمال لولو را تربیت دهد چندانکه آن آب لزج منعقد گردد
و بعد از ان دیگر بیرون نیاید و در زمین جسبد تا لولو سخت شود و چندانکه در حلق صدف
از ان رشاشات بجثه بزرگتر و بعد دیگر فرو رفته باشد مروارید نیکوتر بود و صفا و تکدیر
لولو بدرون صدف متعلق است اگر درونش تمام صافی بود لولوی آبدار و جلو و غلطان
بود و اگر بچیزی ملوث بود بد رنگ و ناهموار بود و مروارید چون بوزن دانگی رسد آنرا حبه گویند

و الچه در هوا بسته شود احجار صواعق و الچه بصنعت بسته شود احجار علی که یاد خواهیم کرد

تکدیر

و چون به دو دانگ رسد عیون خوانند و چون به نیم مثقال رسد آنرا نجم خوانند و چون
به یک مثقال رسد آنرا در خوانند والچه بازردی زند یتیمی خوانند والچه با سرخی زند وردی گویند
و اغلب مرواریدهای بزرگ یتیمی و وردی باشد صافی و جلو و غلطان نادر افتد و اگر در
زمان بگذرد و صدف را صید نکنند لولو شکافته شود و صدف دیگر گردد و طبیعت مروارید
گرم است بدرجه اول و خشک بدوم خاصیتش دفع خفقان و خوف و فزع و سودا کند و خون
دل صافی گرداند و خونی که از گلو بر آید باز دارد و اعصاب چشم را قوت دهد و نور بصر
و برص را زایل کند و امساک خون حیض کند و رنگ اندام الم یافته با قرار باز آرد و دندان
روشن پاک کند **مار مهره را** عرب حجر الحیه خوانند و در سر بعضی از ماران بود شکلش مانند فندق
بود بدرازی مایل و لونش مادی باشد و بران خطوط بود و خاصیتش بر سر مار زخم گزیده نهند
در و چسبد و زهر ازو بیرون آورد و چون در شیر افگنند آن زهر با شیر دهد و در ان حال که
زهر جذب کرده بود لونش متغیر شود و چون آن زهر با شیر افگند رنگش با قرار اول رود و چون
در ان زخم زهر نماند دیگر در و نچسبد و دفع سنگ مثانه را نیک مفید است اثر مار مهره در مار
گزیده بیشتر از انکه عقرب و دیگر هوام گزیده باشد و اگر این وجه والچه بوسیلت حیوان
حاصل شود معدنی نیست اما چون در کتب استادان ما تقدم درین باب نوشته اند متابعت
سلف کرده تحریر یافت و مار مهره حجر عزیز الوجود است **صنف دویم** احجاری که کانی
مجرد است از ان سه جنس را بترتیب حروف تهجی یاد کنیم **الماس** در تنسیخ نامه ایلخانی گوید که بر
چند نوع است یکی سپید و شفاف مانند آبگینه که آنرا فرعونی خوانند و دیگری انکه باندکی زردی
زند آنرا تبتی گویند سیم انکه اندک با کبودی و سیاهی زند آنرا آسمانی خوانند چهارم با سبزی زند
آنرا زبرجدی خوانند و گفته اند که سرخ فام و سیاه فام نیز می باشد و در عجایب المخلوقات مسطور که

خوف ع

که در دهای کوه سراندیب بر روی زمین افتاده می باشد پارهای بزرگ و کوچک اما
انجا از کثرت افاعی نمی توان رفت مردم گوشت پارها حیله بران در تا افکنند تا الماس در
جسد بر دارند و بدین سبب چندین عدسی و نخودی و باقلی بیرون می آید و پارهای بزرگ
بیرون نمی توان آورد و گروهی گفته اند که این تقریر دور از عقلست واین نیز چون دیگر احجار
در اجواف زمین متولد میشود شکل الماس مثلث می باشد و چنانکه شکسته قطاع او بهم میل بود
و آنرا جز در میان سرب نتوان شکست و آهن و سنگ در صلابت درجه بلند دارد چنانکه انرا بر سر
مثقب نهند تا دیگر احجار بدان سوراخ کنند طبع الماس سرد و خشک است بدرجه اول خاصیتش
فساد معده را مفید است و با مصطکی یار کرده بر احلیل نهند سنگ مثانه را خورد کرده بیرون آورد
و با خود داشتن از صاعقه ایمنی دهد مضرتش اگر بر دندان زنند دندان بشکند و زهر کار کند اما
بقیمت بدرجه اعلاست و با یاقوت نزدیک **بجادق** بجادق سنگیست خوش لونش بیاقوت نزدیک
بود و آنرا از یاقوت جز بدفع تشنگی نتوان شناخت که آن خاصیت جز یاقوت را نیست و در بلاد
شرق می باشد خاصیتش بوزن دانگی با طسوجی با خود داشتن دفع احتلام زده کند و اگرچه
نیکش بود و با لعل وسط مساوی بود **دهنج** از معدن مس متولد می شود الحجر مس و کبریت و زیبق
چون از معدن متصاعد شود و قوت برودت هوا انرا منعقد گرداند دهنج شود لونش سبز است
مانند پر طاوس یکرنگ لون دیگر بود و بهترینش فرنگیست خاصیتش صداع و کژدم و زنبور گزیده را
مفیدست و درد چشم و قروح ساکن کند تراشیده اش برص باشد با زنگ اول برده حاصل شود مقوی
قوت باه بیفزاید با سرکه سحق کرده بر قوابی مالند و دهنج با کحال اوجاع بصر را مفیدست و گروهی
خواسته بزر مثال اند و نور بصر بیفزاید بقیمت فروتر از فیروزه است **زمرد** از جمله بزر خوانند در معدن
زر می باشد و بهترینش سبز شفاف صافی خاصیتش مقدار سه جو سحق کرده بخورند دفع زهر

کرفه ع

بجای ع

دهنج

زنگار کرده ...

آبجار

قائل کند و خون رفتن باز دارد و نظر بر و کردن آدمی را نور چشم بیفزاید و افعی را کور کند و با خود
داشتن دفع صرع کند و شیاطین را بگریزاند و قوت دل دهد و در سفر جهای سرد مفید بود
چون زن عسر الولاده بر ران بندد زود خلاص یابد و در قیمت فروتر از لعل است **عقیق** چند
نوعست و سرخی که صفا و لون بیش دارد به بود و آن در ملک یمن شیرست خاصیتش
شانگ دندان پاک کند و خون از حوالی دندان باز دارد و بوی زشت از دهن
ببرد و نور چشم بیفزاید و فزیل خفقان شود و از حضرت رسول صلعم مرویست
من تختم بعقیق لم یزل فی برکة و سرور و هم از ان حضرت روایتست تختموا بالعقیق
فانه ینفی الفقر و از عیسی ع منقولست که انگشتری نقره و نگین عقیق برو نوشته که لا اله
الا الله الملک الحق المبین با خود دارد درویشی نیابد و من امتحان کردم که چنین است
عقیق بقیمت ازین احجار فروترست **فیروزه** بهترینش نیشابوری بوسحاقیست
و فیروزه را روغن و چرب بها مضر است خاصیتش روی نگریستن نور چشم افزاید و در اکتحال
مفیدست اما شکوه پادشاهان کم کند و بدین سبب زنان بیشتر دارند و از امام جعفر
مرویست که ما افتقرت ید تختمت بفیروزج فیروزه بقیمت فروتر از زمردست **لعل** در زمان
ما تقدم ظاهر شده است و بدین سبب ذکرش در کتب متقدمان نیامده قریب عهد اسلام
در جبال معادن آن زلزله سخت پیدا گشته و آن کوه ها شکافته گشت معدن لعل ظاهر شد
و لعل با لوانست سرخ و زرد و بیشتر سبز و بنفش نیز می باشد و بهترینش سرخ بدخشانیست
و خاصیتش بیاقوت نزدیکست و قیمتش پایین زمرد است و یاقوت فروتر از الماس **یاقوت**
بجای عدس که در معدنی سخت بماند و حرارت آفتاب آنرا بپزد و دیرتر غلیظ شوند و صفا
و نقط در و پیدا گردد و بس صلب شود لونش سفید بود بس سبز شفاف بر شعاع گردد و از اثر

بالبنز منتابه ع

به پر طاوس تشبیه کنند و اعیش خوانند بس بمرور زمان ازرق شود بس زرد شمسی بس بارنگ
بس زعفرانی سرخ و صافی گفته اند و در هر هزار سال از رنگی برنگی شود چنانکه در هفت هزار
سال درجه کمالیت یابد خاصیتش حاملش از طاعون ایمن بود و در چشم مردم بزرگ و با شکوه باشد
و تشنگی کم باشد و آب را از جمود باز دارد و در دهن فرح دهانتفریح دل دهد و در اکتحال نور بصر افزاید
و صحت چشم دهد و در معاجین قوت دل دهد و در وزن جواهر مستوی الحجم است خواجه نصیر الدین
طوسی در تنسوخ نامه از نقل شیخ ابوریحان آورده است که یکمثقال یاقوت سبز که ازرق
و آسمان گون نماید بسنجد انکه و سه طسوج یاقوت سرخ نیکو و چهار دانگ و طسوج زمرد و چهار دانگ
و سه جو لاجورد و چهار دانگ کم جوی عقیق و بسد چهار دانگ کم دو جو جزع و بلور حجم دانگ باشد
و در قیمت یاقوت درجه اعلی دارد و از احجار برتر قیمت **یشب** بانواع است و بهترینش سبزی
که با سیاهی زند خاصیتش امراض معده را مفید است و تشنگی را نشاند و دافع صاعقه شود
و بر دشمن فیروزی دهد و یشب در قیمت با عقیق برابری دارد **الاوسط** جواهری که قیمت مرتبه
وسط دارد و همه کانی است از ان نه گونه را اینجا یاد کنیم **بسد و مرجان** روینده است اما برگ
و ثمره ندارد و بسد سخت و مرجان شاخ و مرجان سرخ بود و بسد زرد و سرخ و سفید و سیاه
می باشد و در مجمع البحرین بیشتر باشد و در خواص هر دو مساوی اند احساس لطافت و امساک خون
کنند و روشنی چشم بیفزاید و بول بسته بگشاید و رطوبات را مدد دهد و مصروع را مفید بود و بیشتر [illegible]
و در بیش امعا را صحت دهد و سکلش آن عقد زیبق کند **بلور** مانند آبگینه است الا آبگینه را شفافی
از صنعت است و این را از معدن بهترینش صفوی هندی بود و بیشترین از بلاد شمال و ملک
فرنگ خیزد خاصیتش چون بآفتاب گرم شود پنبه را بسوزاند و درد دل را مفید است **جزع**
بهترینش یمنیت و رنگش بعقیق نزدیک است سفید و سیاه و سرخ و آمیخته بالوان می باشد

معاجین
جمشت
مروارید و جد
حاملش
معاف

و بر بعضی خطها کشیده بود و بسیار در ان نگریدن مردم را غم آورد و خوابهای پریشان
نماید و بحکایت اکثر آورده رسول صلعم در صفتش فرموده است العقیق لنا والجزع لاعدائنا **حجر**
جسمی متخلخل بحریست بعضی گویند که حیوانیست سنگ مثانه را زایل گرداند و آن سنگ [illegible]
حجر الیتیم مانند سنگ جزع است اما نه جزع در هر مجلسی که ان سنگ بود اگر زهر حاضر کنند آن سنگ در
حرکت آید تا حاملش واقف شود گویند سلیمان بن عبد الملک مروانی روزی گفت مملکت
من بعد از مرتبه نبوت هیچ چیز کمتر از سلیمان بن داود نیست گفتند اگرچه وسعت ملک قیصر نیست
از ملک او ست اما او را چون آصف بن برخیا وزیری بود و ترا نیست سلیمان وزیری که بانواع
فضایل آراسته باشد مطلبید تا جعفر بلخی از نسل گودرز دستور اردشیر بابکان که تا ظهور
دولت تولیت آتش خانه بزرگ بدیشان تعلق داشته بود و او بانواع فضایل متحلی و مختار شده او را
باعزاز هرچه تمامتر از بلخ بدمشق بردند چون بخدمت سلیمان رسید زهره در زیر نگین انگشتری داشت
و سلیمان را حجر الیتیم بربازو بود در حرکت آمد از و پرسید که چرا زهر همراه داری گفت تا اگر
در کسر حرمت اثری بینم اثرا بر مکم و بی حرمت نشوم سلیمان او را برمک نام نهاد آل برمک از نسل
او یند و وزیری جعفری بدو منسوبست **حجر الما** آب مهره اگر حامله را چشم بران افتد اسقاط افتد
و بچه اش زیان رود و اگر در دیگ جوشان افکنند از جوش باز ایستد **حجر الیرقان** سنگی خوانند
و آنرا در آشیان پرستو یابند بر هوس تحصیل آن بچه پرستو را زعفران کرده اند تا پرستو تصور
انکه بچه را یرقانست جهت دفع یرقان آن سنگ را بیاورد و در آشیان پیش بچه نهند مردم
انرا بر دارند و نظر در و کنند دفع یرقان کند **فادزهر** عرب المسوس خوانند بر چند نوع باشد زرد
و اغبر و آنکه بسبزی زنند و آنچه بر سفیدی زنند بهترینش زرد و اغبر وزن قیراطی از ان مسحوق
با مرود خوردن بعرق از زهر خلاصی دهد و اگر عقارب و دیگر هوام گزیده باشد چون این

اسفنج
سنگ مرقیت
مملکت
اسلام ع
سلیمان ع

سنگ بران جراحت مالند مجرب و بهرکهربا بقولی صمغ درخت جوز رومی است و ماننده
بصمغ سند روس و فارق میان ایشان کاه است و بقولی حجری کانی و بعضی آنرا بیجاده خوانند
حاملش از اورام خفقان و آمدن خون در حجر و یرقان ایمن بود و بادها از معده و امعا
باز دارد الادنی جواهر که بقیمت و خاصیت و مرتبه نازلتر اند و بر چهار گونه اند حیوانی و کانی
و هوائی و عملی اما الحیوانیه از آن ده جنس معلوم شده و هر یک در نوعی حیوان بنادر بود و در هر
حیوانات آن نوع نباشد حجر البقر قرآوته گاوزن خوانند در زهره گاو می باشد بصمغ
درخت ماننده است و اگر در میان زهره است طعمش تلخ نباشد انرا باشهداج و دندان
بمصروع دهند شفا یابد حجر الطاری در حوصله خرمی باشد حاملش از احتلام ایمن بود و اسهال
باز دارد حجر الحمار مهره خر سفید و بزرگ و درشت روی باشد و در لبس کردن بعضی حر
باشد و دفع زهرها کند و مسحوقش دافع [illegible] ب بود حجر الخطاف در رودکان پرستوی باشد
سفید و سرخ بود سفیدش دفع صرع و سرخش دفع در خواب ترسیدن کند حجر دیک از اجر
دجاج نیز خوانند در قالقبه مرغ خانگی و خروس باشد و لونش آسمان گون باشد حملش دفع
صرع و در خواب ترسیدن و قوت باه و روشنی چشم دهد و دفع جنون را نیک است
حجر متولد فی الانسان در مثانه آدمی بود و از مرضی حاصل شود سحق کرده با سرمه اکتحال کنند
سپیدی چشم را ببرد و چون بخورند سنگ گرده خورد کرده بیرون آورد صدف جانوریست
که مروارید ازو حاصل شود و بعضی را جرس گویند و بعضی حجری هم رنگ لولو آن حجر او جامع
مفاصل و نقرس و رعاف و ریشهای چشم را سودمند است و قرحه ریزنده را منبت گردانند و اگر
پاره ازو بر کودکی در آویزند دندانش بی الم بدر آید لوشکلو جانوریست جهت
مهره زدن خرها بکار آید و اما الکانیه احجار کانی بیشمار است از مشهورش که در کتب

وزیر

سنگ سر در کله ماهی است که این نام دارد

کرم تحت الارض باشد زرع کنند بوئیش ناخوش شود و دفع بلغم و گرمی معده و فتح سده را نیک است
و چون با عسل کوفته بر گرد دم گزیده نهند درد بنشاند و زهر بیرون افکند و در رخ مالیدن جلای دهد
و بهق و کلف ببرد و بناشتا خوردن دفع زهر کند بجهت دفع سعال مزمن کنند دانه اش دو پاره کرده
بر زخم مار گزیده نهند زهر بیرون آورد بر کوفته با عسل آمیخته بر خنازیر دهند تا بخورد بعد از دو
ساعت اگر بوی سیر از دهن او آید بکر باشد و اگر نه ثیب باشد و بخارات ناخوش که دو اید بیرون شود
بمداومت اکل سیر زایل شود و پوستش سوخته و با روغن زیت خلط کرده بر سر نهند موی بر
بسیار رویاند و جعد سازد جاورس معروفست بعضی عرب آنرا دخن خوانند و انواع بسیار
بقاست و بدین سبب بر قلاع ذخایر از آن سازند طبعش سرد است بدرجه اول و خشک بدوم
در روده بنشاند و امساک طبع کند جرجیر کلکیر است بعضی عرب آنرا اهقان خوانند گرم است
بدرجه اول و خشک بدوم و بعضی گفته اند گرم بدوم و تر باول اصل انیست برگش برگ توت ماننده است
در هر بستان که زرع کنند آفت از تره زار باز دارد و از امیرالمومنین علی ع مرویست من اکل
جرجیر او مات تیره و الجذام فی جوفه ازرا کوفته در بیخ درخت انار ترش مالند ثمره اش شیرین گردد
و کوفته آنرا بر کلف طلا کنند زایل کند و با زهره گاو آمیخته رنگ رخ با قرار اول برد و با عسل قوت باه
نیکو دهد و با شکر و روغن بادام خوردن مایه دوستی شود و اما صداع را مضرت جزر گرم است
بدرجه دوم و تر باول خام خوردن قوت لعوظ دهد و با روغن پخته درد کمرگاه بنشاند و تقوی
مثانه شود و در آب پخته بر تخفیف در آب عسل منی بیفزاید و اگر هر روز سه درم بناشتا بخورد نیک بود
و آن بهترین مرباهاست پیر را تحمش بچه مرده را بیفکند چاز سرد و خشک است بدرجه دوم شیرینش بهتر بود
معده را قوت دهد سینه و گلو را مضر بود و گرد دم گزیده را نافع بود حب البوسا بیندان گرم و خشک
شهوت طعام آرد و قوت باه دهد و بدین سبب او را شب خیزک گویند خرنوف لنگر گرم و خشک بدرجه دوم

تره تیزک

داء الثعلب وکشادن بول و تقویت باه و دفع شبش و سبوسه را مفیدست ممغش غشا را قوی کرداند
و بلغم و سودا براند خرف سپندان کنند گرم و خشک بدرجه سیوم ذهن و ذکا و قوت باه زیادت کند
و آبش بن موی سخت گرداند و وجع سرین و جرب و عرق النسا و قوبا و نفخ و طحال را مفیدست
و دودش هوام را بگریزاند حلبه شنبلید گرم و خشک بدرجه اول از بقول باشد آواز را صافی کند
و عسر البول ... ماهی دهد و قوت باه را نیک بود و نقطه سرخ که بر سپیدی چشم بود ببرد
با آب مورد ضماد کرده موی بیفزاید و نشان قروح را ببرد و صفای رخ دهد حماص بوریک سرد
خشک بدرجه دوم تشنگی و صفرا بنشاند اما اعصاب را مضر بود تخمش بر جرب و قوبا و خارش
طلا کنند شفا دهد عصاره اش یرقان ببرد حمص نخود گرم و تر بدرجه اول رنگ رخ و آواز
صافی کند و دافع قوبا و قروح و درد دندان و قوت باه دهد حنطه گندم بعضی عرب و رومی قمح
و سمرا خوانند و آن از جنسی است عرب بیارکه و عجم برنج گویند زودتر از دیگر گندمها پخته شود و طبع
گندم عموما گرم و ترست بدرجه اول و بهترین اغذیه است بدن را و هر چند نان پاکتر بود دیرگوارتر بود
و از نانها که بروغن برشته بهترین آنکه بروغن جوز بود و نیز آنکه بروغن گاو باشد از کعب الاحبار
مرویست که چون آدم از بهشت بزمین آمد میکائیل ع دانه چند از گندم بدو آورد و گفت رزق
تو و فرزندانت ازین خواهد بود او را زرع کردن و پرورش دهانید و از کاه برآوردن و آرد
کردن و نان پختن آن بیاموخت آن هر یک دانه چند بیضه شترمرغی بود و چون بنی آدم طریق کفر
سپردند آن دانه بتدریج کوچک شد و در عهد نوح ع مثل خایه قاز و در زمان ابراهیم ع مانند خایه
مرغ خانگی و در زمان موسی ع بشبه کبوتری و بایام عیسی ع بقدر بیضه گنجشک و در زمان حضرت
رسول ص مانند نخود بزرگ اکنون اگرچه درین ولایات طریق اسلام می سپریم اما چون در حقیقت
آن طریقت بلکه در متابعت شریعت مقصریم بدینقدر که می بینیم مولف این کتاب میگوید بدین دلیل

ازین زندگانی که ما داریم عجب اگر تا باندک زمانی تا قدری خشخاش نباید نعوذ بالله من غضب الله
بوقت زرع اگر دانه در میان سرگین گاو افکنی زرع نیکو بود خوردنش جلای رخ دهد و تن فربه کرداند
و قوت باه افزاید و تقویت جمیع اعضا دهد و فربه ببرد و نخاله اش با سرکه دفع جرب کند و خمیر تنها ازو
تفتیح دمل کند نشاسته اش نیکوتر بود سرد و خشک و چندانکه سفیدتر بود بهتر بود تیزی
صفرا بنشاند و امساک خون کند سینه و بند دست گرم و خشک رطوبات براند و تشنگی بنشاند
و آنچه از گندم تحیه کنند بهتر بود و از گندم نوعیست که گور گندم خوانند کلیچه از آن با ده رطل
آب بهم زنند و برش بپوشانند در روز اول بشود که تن را فربه کند و منی بیفزاید گندم رومی
آنرا چند روس خوانند همان قوت گندم دارد و در لزوجت بیشترست خردل معروفست
بعضی پارسیان آنرا سپندان خوش خوانند و بعضی عرب شباب گویند گرم و خشکست بدرجه
اول چهارم رنگ رخ پاک کند و خون مرده از ظاهر پوست ببرد و دفع صلابت معده و ...
ربع و داء الثعلب و قوبا و وجع المفاصل و عرق النسا کند عصاره اش در گوش و دندان
و خناق را مفیدست و فهم تیز کند و اشتهای طعام آورد و دودش هوام را بگریزاند و بیخ
آنرا ... اشتغان گویند خس کاهو سرد و ترست بدرجه دوم چون برگهای سفلانی او بکنند
طعم برگهای فوقانی خوشتر شود و تشنگی بنشاند و طیب دماغ دهد خواب آرد و در شراب آن
تنقل کردن اثر مستی دیر پیدا شود اما روشنی چشم و قوت باه را مضرت زنان چون بسیار
خورند آرزوی مردم کم کند تخمش گوینده دفع زهر کژدم کند خشخاش کوکنار خشک بدرجه دوم
سفید و سیاه می باشد سفید سعال را مفیدست و منی زیادت کند و سیاه خواب را
غلبه گرداند تخمش قروح ببرد عصاره اش افیون خوانند سرد است بدرجه چهارم و تر بدرجه دوم
هر دو ها بنشاند خاصه آماه حاره سوزنده و اورام چشم و درد سر را مفیدست ...

وخواب آرد و از ان بقدر عدسی بیش نشاید خورد اما فرفل تیری فهم بود و بسیارش قاتل بود
خلر معروفست عرب آنرا جلبان و خلطمان نیز خوانند سینه و تشنج و سعال را مفیدست رازیانج بادیان
گرمست بدرجه دوم و خشک باول صحرایی و بستانی می باشد بادها را بنشاند و سده بگشاید و
منع نزول آب چشم و حیات کهنه کند و روشنی چشم دهد و شیر زنان بیفزاید بوی ناد اش هوام را
بگریزاند ریباس ریواج سرد و خشکست بدرجه دوم از تاثیر رعد و برق بر سنگ میروید تشنگی و طاعون
و حصبه و جدری و غثیان را مفیدست و قوت باه و روشنی چشم دهد و اشتها آورد و آنچه در چین
می باشد ریوندست و آن گرم و خشکست بدرجه اول اورام جگر و سپرز و خون برآمدن از حلق و امعاء
و ثوبا و کلف و نشانهای سیاه و اثر زخم و تنگی نفس و تب کهنه را مفیدست زن از زن نوعیست از
گاورس خشک آنرا بیشتر و در خواص قوت جاورس عرب بعضی البر نیز خوانند گرم و خشکست
هضم طعام کند و قوت باه دهد و پشت سخت کند زرنق بعضی آنرا لطف و خراسانیان قراو نه
سلم گویند سردست بدرجه اول و تر بدوم طبع نرم کند تخمش برقان را نافع بود و قی و اسهال آرد
سلق چغندر سرد و خشکست بدرجه اول آبش گرم و خشک بهمین ماند داء الثعلب و کلف
و رنگ موی را مفیدست و عصاره اش شپش بکشد و با زهره کلنگ ضم کند لقوه و بردوبیان
رشتن نخاله پوست زایل کند و بن موی سخت کند و بالاش دراز کند و در ولایت تبریز چنان
بزرگ می باشد که دو عدد ش اشتری بدشوار میکشد سمسم کنجد گرم و ترست بدرجه
اول برگ و روغنش بهم آمیخته موی دراز کند شقاق و ادرار حیض را مفیدست و چون با تخم خشخاش
و تخم کتان ضم کند قوت باه دهد و زیادت می کند سنبت شوبت گرم و خشکست بدرجه
دوم خوردنی و صحرایی می باشد خوردنی تاریکی چشم برد و صحرایی خواب آرد و بواسیر تر بدل
و فواق امتلای امراض رحم را ببرد اما ماده منی کم کند سعتر جو سرد و خشکست بدرجه اول

با گرم مزاجان و جوانان موافق تر از سرد مزاجان و پیران و زنان بود و غذا داون او بیشتر
گمترست از گندم از امیر المومنین علی علیه السلام روایت ان الله تعالی خلق الشعیر من الحنطة بیکی
چون میکائیل تخم گندم از بهشت پیش آدم آورد تا زرع کند بارها آدم از ان بر دست گرفت
و پاره حوا آنچه بر دست آدم بود ثمره گندم داد و آنچه بر دست حوا بود ثمره جو داد و ش جو لطیف
ترین اغذیه است و در تمامت امراض مفیدست و ثره و کلف و جرب و نقرس زایل کند بت جو
و رفع اسهال صفراوی کند اما نفاخ بود شلجم شلغم را بعضی عرب لغت خوانند گرم است
بدرجه دویم و تر باول تخمش اگر با تخم گربت سه پاله آمیخته زرع کنند شلغم شیرین دهد حتی
بر سینه و گلو را نرم کند و منی را بیفزاید و گرده را قوت دهد و نقرس و شقاق را مفیدست
شهدانج معروفست صحرایی و بستانی از برگش شبکه و آن مخدرست و بسیارش و اگر شکوفه اش
سیاه یا سرخ بود البته نشاید خورد و چون سپید بود سرد و خشک بود بدرجه سیم او جاع حار را
و ضربان و نزله و رفتن خون را مفیدست و تاریکی چشم و نقصان منی و لاغری تن آرد
و روغن شه دانه درد چشم را ببرد و پوست جوبش قبض است تحلیل بادها کند و صحرایی
در ثمره و دهنی است عصاره اش طلای اورام حاره و اوجاع گوش را مفیدست شونیز
معروفست بعضی فارسیان آنرا ابغج خوانند گرم و خشکست بدرجه سیم و اگر آب آغشته
در خانه باشند کیک بمیرد و اگر با جلغتد یار بود پشه را بمیراند و با صابون سحق کرده طلای رخ
و بهق و کلف ببرد و اورام ثالیل و بهق و برص و درد دندان و زکام را مفیدست بویش
هوام را بگریزاند طرثوث اشترغاز گرم و خشکست بدرجه سیم در سرکه پرورده و تب لرزه را
زایل کند و قوت معده و جگر دهد و اشتها طعام آورد و بادها بنشاند و مانع رائحه
صمغ آنرا وشق گویند و فارسیان و شک قراوند و شنه خوانند و بعضی تحشیم گرم گویند

گربت ثمره دهد و تخم گربت در عسل ناب بپزد

مباشر

مصابیح آمده که قال ابو هریره سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول فی الحبة السوداء شفاء من کل داء الا
السام قال ابن الشهاب السام الموت والحبة السوداء الش

وکرست بدرجه دوم اما سهای سخت شده را نرم کند و خون را تحلیل کند و همه ریشها را نافع بود
و عسر الولادت و ضیق النفس را مفید بود و بول حیض را براند **طرخون** گرم و خشک است بدرجه دوم
در وکلو آرد و قوت باه و ریش بهن ببرد و کوهیش عاقرقرحا خوانند در او و یه می آید **عدس**
مرجو برد است بدرجه اول خشک بدوم دیر گوار بود و بدین سبب با معده بد باشد و تاریکی
چشم آرد و نفرس را مفید است و با نبات ضم کرده زخ را جلا دهد و نشانها ببرد و ظری کرد اهد
مداومت بر اکلش جذام آورد و برکه لخته شقوق را که از سرما پیدا شده باشد صحت دهد
و اورا ربول بازدارد و آبش خناق را مفید است **فجل** ترب گرم و خشک است بدرجه دوم
مداومت بر اکلش معده پاک کند و قوت باه دهد و دفع زهر کژدم کند و برجای داء الثعلب
دوا به الحیه موی رویاند اما آواز بر زبان رود و تخمش رجاء پیدا کند و درد دندان و چشم
آورد و عصاره اش قی آورد و کرم دم را براند و کلف از رخ ببرد و زردی و یرقان در نیخود
برخی پیدا کند و روشنی چشم افزاید تخمش قوت باه دهد و برگش نور بصر افزاید **فج** هندوانه
سرد و تر است و چندانکه شیرین تر آب دار تر بود و در بیماریهای حاره مفید بود اما غذا را از هضم
باز دارد و در مصر بغایت بزرگ و شیرین می باشد و درین ملک دو را از آن نیکوست و آنرا
سفیچ خوانند **خربزه** و ندان را آب بعضی عرب بقلة الحمقا و رجله نیز خوانند سرد است بدرجه سوم تر
بدوم حرارت و تشنگی را مفید است و اگر در زیر فراش نهند و بر و خسبند از احتلام مانع بود
اکلش قوت باه افزاید با بورق کوفته در عسل سرشته بر احلیل و عانه طلا کنند نعوظ بخشد
ثمرتش صداع حرمانی و رمد و بواسیر و درد دندان و حمیات حاره را مفید است **قثا** خیار
سرد و تر است بدرجه دوم اگر بزمانی که هنوز شکوفه باشد در ظرفی نهند شکل از اشکال
چنانکه در ان ظرف شواند رفت و آن ظرف از خیار کوچکتر بود ثمره بر شکل آن ظرف بود

و اگر زن حایض بوقت زرع در پالیز باشد آفت در پالیز افتد اگر تخمش بوی جرب باقیه باشد
همین حکم دارد و اگر تخمش بعسل آغشته زرع کنند ثمره شیرین دهد خاصیتش تشنگی حشانه
و آب بسته بگشاید و رنگ رخ تازه گرداند و دفع حرارت صفراوی کند **قند** خیار بادرنگ
سرد و تر است بدرجه دوم و بیشتر از خیار همچنین منافع بسیار دارد و تشنگی مثانه و حمیات
و عسر البول زایل کند و رنگ رخ تازه و نیکو گرداند و قوت مثانه دهد **قرطم** گاوزره کلش معصفر است
تخمش گرم است بدرجه دوم و خشک باول سینه پاک کند و آواز صافی گرداند و دفع قولنج کند
و اگر با عسل یار کنند قوت باه و کلش بهق و کلف را ببرد و چون با سرکه ضم کنند قوبا زایل کند
قرع کدو بعضی عرب آنرا دبا خوانند و درختش را یقطین خوانند سرد و تر است بدرجه دوم
اگر تخمش بعسل آغشته کرده اند ثمره شیرین دهد و از امیر المومنین علیه السلام روایت اذا طبختم فاکثروا
القرع فیه فانه تسکین قلب الحزین مکس از کدو گریزان بود نقلست که چون یونس از بطن حوت
بیرون آمد حق تعالی در پیش او درخت کدو آفرید تا مگس او را زحمت ندهد و دفع تشنگی
و شکم نرم دارد و گرم مزاجان را سخت مفید بود تخمش بخوردن و بخود برگش چکیدن
و جراحات را مفید بود **قنابری** الخیمک بعضی عرب برغیث خوانند گرم و خشک است بدرجه اول
بهق و برص و کلف و قروح را مفید بود و آن بهترین دوا ایست برص را آب بیخش در بینی
چکانند ریشهای بینی را صحت دهد **قنبیط** کرنب گرم و خشک است بدرجه اول گشنیز از رخ چنانکه
نزرکتر بود و طعمش خوشتر و اگر در میان رز بکارند قوت رز ببرد چنانکه انگور و ثمر آتش را
قوت نماند برگش بزیر فراش کنند خوابهای مایل هیند دفع ارتعاش و سعال کند و تسکین
باه دهد و منی بیفزاید و اگر زن بعد از جماع بخود برگیرد منی فاسد کند خاکسترش بهق و قوبا
و برص و سپرز را نافع بود **کاشم** نوه زاد گرم و خشک است هضم طعام و باد ها از احشا

و معده ببرد و بسیار ش مثانه را ریش گرداند **کراث** کند نا گرمست بدرجه سیم و خشک بدوم
درد نیش کژدم و زنبور بنشاند و بسیار خوردنش تاریکی چشم آورد و در سر آورد و خوابهای آشفته
نماید اما بواسیر را نافع بود و قوت باه بیفزاید و آواز صافی کند و کوفته بر جراحت نهند که
خون روان کند آبش با خفقان و قولنج بلغمی ببرد و تخمش بواسیر کم کند کنگای کوهی آنرا
قراسیون خوانند گرمست بدرجه دوم و خشکست بسیم سده و سپرز را بگشاید و مواد سینه ببرد
و حیض براند و بصر را تیز کند و درد گوش کهن را ببرد **کرسنه** مشهورست دانه اش مانند ماش و عدس بود
طبعش گرمست بدرجه اول و خشک بدوم بطلا بهق و کلف و خشونت رنگ رخ را مفیدست
و در شراب جوشانیده در خانه باشند مار بگریزد اکلش فضلات غلیظ بلغمی پاک کند و سده
و جگر را بگشاید **کرنب** کشنیز تر گرد و خشکست بدرجه اول و قابض است و نگذارد که طعام بخار کرد و ملح زند
و اگر با اصل بر کند و بر ران عسر الولاده بندند در حال فارغ شود اکلش تاریکی چشم و نقصان
منی و سستی باه [illegible] دارد و اش با شر ضربان بود و رو با گنشاند تخمش با آب جوشانیده در خانه
باشند مار و کژدم و دیگر هوام بگریزاند و کشنیز خشک را عرب جلجلان خوانند سردست با ول
و خشک بدوم سوزش معده بنشاند و خون را بگیرد **کرفس** گرم و خشکست بدرجه دوم مرد را قوت
باه دهد و زن را آرزوی جماع آرد و اگر عضوی مرتعش طلا کند صحت یابد صحرایی دار الثعلب
و ثالیل و بستانی جرب و قوبا و عسر البول را و فتح سده و ابتدای استسقا را مفیدست و کژدم
گزیده را اگر کرفس خورد هم هلاک بود و عصاره اش تاریکی چشم ببرد **کرویا** معروفست گرم و خشکست بدرجه
سیم بادها دفع کند و خفقان ببرد و قوت معده دهد و بول بگشاید و کرم بزرگ را از شکم بیرون آرد
کمون زیره بعضی عجوب گویند گرمست بدرجه دوم و خشکست بسیم ادرار بول و دفع بادها و هضم طعام را
مفیدست موش از بویش بگریزد و مرآبش صفای رخ و تیزی بصر دهد مداومت بر اکلش رخ

و صفرا و تشنگی و ریش دهن و غش و تپ را ساکن و ضعف معده را نیکوست نوعی دیگر قصب السکر مشهور
همه جای هست آبش با خیار خوردن دفع اوجاع سیل و حبس البول کند **کاج** بتولی درخت صنوبرست
کافور معروفست و از مشمومات عوام گویند مار بجهت خشکی کافور در گرما خود را بران درخت
بچسبد و مردم بدان شناسای درخت کافور گردند و کافور بعضی بخود از چوب درخت بیرون آید
و آن بهترینست و بعضی چون چوبش بشکنند از آن فرو ریزد و آنرا مرتبه وسط بود و بعضی چوبش را
جوشانند و از آن کافور گیرند و آن در مرتبه ادنی باشد و از کافور ریاحی و قیصوری سکنو
و معمول را قیمتی زیادت بود خاصیتش صداع حاره و رعاف و آبله چشم بنشاند و مربل قوت باه شود
و گوشت مردگان خشک گرداند و از بریدن نگاه دارد و دافع زهرهای گرم شود **کرکان** چوب تیر
از آن سازند مانند خدنگ است **کندر** گرم و خشکست بدرجه دوم قوت دل دهد و بادها بنشاند
و ضعف معده ببرد و ریش امعا و آمدن خون اسهال کهنه و آبله چشم و شقاق را مفید لعوق
و باه بیط و دفع سوختگی آتش کند **کنهیل** درخت بادیه است **لاعیه** درخت کوهی است گرم و خشک
بدرجه سیم آب برگش مسهل عظیم است و قی آرد و بوی خوش دارد و اگر بیخ انگبین بخورد مسلسل نبود
و اگر از آن درخت چیزی در آب افکنند ماهیان بیهوش شوند و چون مرده بر سر آب افتند چنانکه مردم
ایشانرا بدست صید کنند درختی بسیار خارست بالای قدری بیش نبود و برگش بنگ مورد ماند مغشی
گویند کندورست و آن روشنی دل و امساک رعاف و قوت حافظه و اصلاح جراحات تازه را
مفیدست **لسان العصافیر** ون گویندش برگش قروح را باصلاح آرد و خفقان ببرد و قوت باه دهد
تخمش لسان العصافیرست و آن گرم و خشکست بدرجه سیم بلغم را بگدازد و اعصاب را سخت کند
ماهیران گرم و خشکست بدرجه چهارم سفیدی چشم را ببرد و ناخنه فاسد شده را با قرار اول برد
مرخ و عفار دو درخت در بادیه است چون شاخش بر هم زنند از آن آتش بیرون آید و بر در

و سرد و خشکست بدرجه سیم چون درخت چنار
بزرگ باشد و صمغ او کافورست محمد

لسان ع

شاخ را بسوزانند **مصطکی** صمغی درختیست گرم و خشکست بدرجه دوم معده و جگر ضعیف شده را
قوت دهد و بلغم و خون برآمدن را دفع کند و گونه روی و بوی دهن خوش گرداند **مقل** آنرا دوم
نیز خوانند بوقتی که رسول صلعم خرمای نشانده بمعجزه او بارور شده و ابوجهل ملعون گفت من نیز همین
مغز کنم استه چند بنشاند درخت مقل برآمد و اهل فرس آنرا زرغنج خوانند در دهلو و آماه کردن
و بواسیر و خنازیر را معتدلست بگرمی و تری مایل **نارون** درختیست بسیار سایه است همیشه در زمستان
طبعش معتدلست
و تابستان یکی باشد برگش برگ بید ماند **چنار** چوگان و چوب دستی از و سازند و از شهاب
او با آنکه تراشند خلال گیرند والله اعلم بالصواب **شکل دوم در تخم هر دانه که در زمین انداخته شود**
که در ما قبل ذکر رفت پیدا شده باشد در هنگام و معین قادر بیچون و صانع کن فیکون آنرا قوتی
دهد که رطوبتی که در حوالی آن بود جذب کند و قوی دیگر که ذکر رفت آنرا ترتیب دهد و بکمال رساند
چنانکه عقول عقلا و افهام اذکیا در عجایب اشکال و طبایع و خواص آن متحیر شود و از ضبط فواید آن
عاجز مانند و در عرصه یک زمین انواع مختلف هر یک بشکلی و لونی عرضه کنند تا همگنان از کمال قدرت
خالق بیچون تعالی و تقدس متوثر و متحقق و مبرهن گردد و کلام مجید از ین معنی خبر میدهد فانظروا الی
آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها و هو علی کل شیء قدیر و حکما در فرق شجره و نجوم
شجرست
اختلاف دارند و بعضی گفته اند هرچه قایم تواند ایستاد و هرچه در روی زمین بود نجوم و متمسکشان
از کلام مجید که آدم علیه السلام را فرموده و لا تقربا هذه الشجرة نبه گندم را النجم خوانند و بعضی گفته اند
و فرق
مراد از ان شجره انجیرست چنانکه از نفرما خوردن تو میان شجره و نجوم آنکه هرچه شاخ و بیخ
او چند سال برقرار ماند و ثمره داد و اوراقش همه سالی نو شود شجرست و آنچه جز عروق و تخمش نماند
و ساق و شاخش همه سالی از نو روییدن گیرد نجوم است و این قول مناسب معتمدان حضرت
باری تعالی داند و ما ذکر بعضی از نجوم که جز کبیر بود که آن مسامحت میتواند کرد بر سبیل حروف

بر چهار صفت اغذیه و ادویه و مشمومات سایره یاد کنیم بعون الله تعالی و حسن توفیقه **الاغذیه**
هر چه هر روزه به دفع جوع خوردن مضرت ندهد و از و خلطی حاصل آید که بزودی جزو بدن گردد
و هر چه از خاصیت دوای خالی نماند آنرا از غذا اشمار ندارند شصت و یکی یاد کنیم **ارزن** برنج گرم است
بدرجه اول و خشک بدوم دانه مبارکست و با شیر خوردن بهتر بود و از رسول صلعم مرویست الارز منی
مداومت بر اکلش خوشی رخ و فربهی تن و دیدن خوابهای نیکو آرد و بوستش در دهان زبان
پیدا کند **اسفاناج** معروفست و سرد و تر بدرجه دویم صداع و درد پشت و مویرا نفعدست لحمش اوجاع
دل و تب زایل کند و زیادت از یکدرم نباید خورد **بادنجان** معروفست گرم و خشکست بدرجه دوم
کعب
و بعضی گفته اند سرد و خشک و بعضی عرب آنرا الکنب خوانند و ضعف معده را نفعدست مداومت
دخشکست
بر اکلش اخلاط فاسد انگیزد و سده بند و رنگ روی تریان برد و جذام و بواسیر و سرطان آرد
باقلا معروفست بعضی عرب آنرا فول و باقلا نیز خوانند تازه اش سرد و تراست بدرجه اول و خشکش
بهمین مایه نظر درد و غم افزاید در ماون قلعی سحق کرده و بآفتاب خشک کرده بخضاب اسکوت
اما تاریکی چشم دهد و خوابهای آشفته نماید و اگر مرغ خانگی بخورد از خایه دادن بازماند
سحق کرده در زهار کودک مالند موی نروید و بهق و کلف و کدورات رخ برد و در شهای اعضا
و سپیده بیضا و آماه خایه را برد و چهره را جلا دهد **بذر الکتان** خورک گرم و زرست بدرجه اول
و در رطوبات و یبوست معتدل امراض حاره و سپرز را نفعدست و دوش زکام نضج
ورمها ساکن گرداند و چون با لطرون یار شود کلف و برص ببرد و چون با عسل و فلفل خورند
قوت باه دهد و کتان پوستش متبغم است و امراض حاره را نفعدست **بصل** بسیار گرم است
بدرجه سیم و تر دوم اگر گوشت بوست کنده زرع نمایند ثمر و نیکو دهد و شیر آبش با عسل آمیخته
اکتحال کنند روشنی چشم بیفزاید و اگر هفته در شوا اثر بناشتا خورند منی بافراط افزاید و دفع خفقان کند

واگر قطره چند آب پیاز در گوش چکانند طرش ببرد خوردن جرمش و با خود داشتن
دفع سموم کند اکلش رخ سرخ گرداند خون فاسد از منافذ بیرون برد و بواسیر زایل کند
و دفع ماء العین کند و قوت باه دهد و چون با روغن شیطرج خورند ناصور ببرد و تخمش سپیدی
چشم و بهق را ببرد و زایل کند و بردا الثعلب موی رویاند **بطیخ** خربزه سرد و تر است بدرجه دوم
چند آنکه شیرینیش بیش بود سردیش کمتر باشد بعضی گفته اند گرم و تر است اگر تخمش در عسل و شیر
آغشته زرع نمایند ثمره در غایت شیرینی دهد و اهل خوارزم چنین میکنند تا جان شیرین شود
اما بوقت زرع باید که زن حایض الجا نکند و الا طعم خربزه بزبان رود و سرخ در پالیز او لخش
ثمره زود رساند و از چشم بد آفت پالیز باز دارد و اگر کرم در پالیز افتد از آن کرمان چندی را
در آب جوشانیده آن آب بر پالیز پاشند دیگر کرمان بمیرند و در آن سال کرم در پالیز نیفتد از ابی
هریره روایت که حضرت پیغمبر صلعم از میوه ها خربزه دوست داشتی و خرما و از امیر المومنین علی علیه
روایت کنند تفکهوا البطیخ وعضوا منه فان ماء رحمة وحلاوة فی الجنة من اکل من البطیخ لقمة کتب الله له
الف حسنة ومحی عنه الف سیئة ورفع الف درجة و در این چند سال در قزوین شخصی خربزه باز کرد
نوری از آن برآمد چنانکه آن خانه روشن شد و تا سه شبانروز نور از آن خربزه می تافت
و مردم فوج فوج بزیارت آن میرفتند و میدیدند خاصیت درون و بیرون از عفونات
پاک کند و قوت مثانه دهد و مجاری آن پاک کند و زود هضم شود و زود بر عروق رود و هر خلطه
که در معده بود همان شود و اگر از اخلاط فاسد پاک باشد خلطی نیکو انگیزد و بوی دهن خوش کردند
و کشنگی نشانند و بهق و کلف برد کالوک آنرا عرب صنعاش خوانند و نوعیست از خربزه عجم
دستبوا خوانند در خاصیت مانند خربزه است **بادرنکبویه** بادرنکبویه پستانیست و گرم
و خشک است بدرجه دوم گرم شکم و حب القرع را میندست **ثوم** سیر گرم و خشک بدرجه سیم اگر در ابار

از او گفته اند ثمره دارد مثل جوز الپسر و خوانند گرمست بدرجه اول و خشک بدوم قوت عصب دهد
باد فتق را سفید بود و دو جوش پشه را بگریزاند و برگش در شراب بخورد عسر البول هند معتدل بود
و در دو ملد انرا بیشانند و بوی دهن خوش کند آب برگش جراحات را صحت دهد درخت سپید
و پیرو را از قوت حرارت زمستان بنرند طری می باشد **سکبیج** صمغ درختیست گرم
و خشک بدرجه دوم نشان آبله از چشم ببرد و قوت بصر دهد و بادهای غلیظ بنشاند و رعشه باز دارد
صرع و فالج و سستی اندامها ببرد **سلم** درخت بادیه است **سلیخه** پوست درختی است مثل
دارچینی معده و جگر را قوت دهد و حیض براند و تیزی بصر افزاید **سمر** درختی است در اشعار عرب
ذکرش بسیار کرده اند و عرب را مثل بود که چون از ایشان چیزی پرسند که سخی جواب بنود گویند
که خاصیته السمر دارد **سیاه داوران** صمغ درختیست سرد بدرجه دویم و خشک بدرجه سیم حیض را از
بسیاری رفتن باقرار برد و ریزیدن موی را ببرد **شاک** معروفست جوش بعمارات درکار آید
و تخصیص شانه از آن سازند **صمغ** در تسخ نامه گوید درختی است در ادویه بکار دارند خون
از گلو برآوردن و اسهال را هیچ دارو به از وی نیست رعاف و جراحات و قی و اورام را سود دهد
با خود داشتن دفع چشم بد کند **صندل** معروفست از شمومات لطیفه فارسیان آنرا صندل خوانند
بزمین هند میباشد جوش سرخ و سفید بود و بهترش سپیدی که بزردی زند طبعش سرد و خشک است
بدرجه دویم بگلاب سحق کرده دفع صداع و خفقان کند و معده را قوت دهد و آماه را بنشاند
ضال درختی است در بادیه که ذکرش در اشعار بسیار آمده **طرخون** در صور الاقالیم گوید که گیاه
فرغان می باشد **طرفا** گز سرد است بدرجه اول و خشک بدویم بولایت سرد سیر از قدی مرد
بلندتر نرود و در گرم سیر بلند شود و سبز چنانکه دور ستونش یک باع و دو باع می باشد آنرا گز بخورند
پیش زحمت شده ها نافع بود و در د دندان بنشاند و بآب پخته در نشینه ماده کهن از رحم اخراج کند

ثمره اش فرماروح خوانند سردست بدرجه دویم وخشک بسیم اسهال کهنه را باز دارد و درد دندان
و اورا رحیض و اوجاع طحال را مفیدست برگش بغرغره درد دندان را ود وش زکام را و جدری را
ورماوش قروح رطوبی را مفیدست عصفر شکوفه ایست گرم بدرجه اول وخشک بدوم
با برگ سائیده برقوبا طلا کنند شفا دهد وریش دهن ببرد عوسج باماست دافع جرب بود
غرب سفیدار بعضی عرب عثام خوانند جوشش بعمارات بکار دارند برگ آغشته خضاب کنند
مفیدست برگش جراحات تازه را باصلاح آرد وصمغش دفع تاریکی چشم کند غنم درخت باویست
قاوینا عود الصلیب نیز خوانند گرم وخشکست بدرجه وخشکست بدرجه سیم واو را ابول
وحیض کند و یرقان برد وجگر پاک کند وچون برگردن بچگان بندند دفع صرع کند ونقرس ودفع
کابوس را مفیدست تخمش بیش از پانزده دانه نباید خورد فرفیون بقول برکه صمغ درختیست وبقولی
صمغ درختیست گرم وخشک بدرجه چهارم فالج ولقوه را مفیدست وبلغم لسبه را از امعا فرود
فرود آورد فاقله گرم وخشکست بدرجه دویم تقویت معده دهد وغثیان نشاند واوجاع
جگر وفتح سده را مفیدست قتاد کون حار سوختنی است وصمغش کثیراست و گرم وتر سعال و قروح
شش را مفیدست و آواز صافی کند وقبض آرد و این نیز دلیل روشنی است بر ذات وجب
که اگر اعمال از طبیعت بودی بایستی کثیر اسهل بود وبعضی کون بلند میشود چنانکه سایه دهد ومن در
جابلق دیدم چنانکه مرد در وی رفت وبنشست وبعضی بر زمین خفته بود آنرا عاشق بالش خوانند
قصب نی را نواحت یکنوع شکر در باب شین آمده ونوعی دیگر قصب الذریره گرم وخشکست
بدرجه دویم نهاوندی باشد چشم را جلا دهد وخون ازو ببرد وسعال زایل کند وچون با عسل بکم
خورند دفع استسقا کند نوعی دیگر قصب السهم ونوعی دیگر قصب الفنی نیز هندی نیکوست ورماد
بیخ ترست و آن سردست بدرجه دویم وخشک بسیم خفقان و اورام چشم را مفیدست قوت دل دهد

وجوانش بهتر از پیرست خاصیتش زهر بر حاملش کار نکند وچون زهر در ان مجلس حاضر
شود بعرق مخمس شود خنزیر خوک را ترکان طنقوز و مغولان قاقا خوانند جانوری
بی حمیت است واز بی غیرتی با مادر فساد کند وکبوتر هم بریک ماده جهند وشهوت — وجه تسمیه
راندن بنص تنزیل اکلش حرامست واو زاینده ترین حیواناتست یکدفعه باشد که بیست
بچه آرد اهل فرس ماده اش را خوک ونر را گراز عرب بچه اش را خنوص خوانند وبخوردن
مار حریص بود مانند گاو کوهی چون رنجور شود خرچنگ خورد وشفا یابد ودر عجایب المخلوقات
آورده اند که اگر خوک سیاه بر پشت خر رود خر بول افکند خوک در حال بمیرد وفیل — در صل
از خوک گریزانست خاصیتش زهره اش بواسیر را مفیدست شحمش بر موضع تشنج مالند
شفا دهد وبر خنازیر ودمل طلا کنند صحت بخشد واگر در صره بندند ودر میان برنج زار
بنهند خوک بدان برنج زار آفت نرساند رماد استخوانش ناسور ببرد وپوستش پشه را بگریزاند
ودران خفتن بول الفراش را صحت دهد رماد کعبش چون سفید باشد قولنج ببرد وچون با
شراب بخورند سنگ مثانه خورد کرده بیرون آرد وزهرش در بن درخت سیب زنند
ثمره سرخ دهد واگر زن در صوفی بجود برگیرد زحمت نفاس ازو ببرد وخونش بخوردن
دفع صرع کند دلدل سنگر را ترکان کرپی خوانند ومغولی خاریه وماکول اللحم است
مانند خارپشت اما جثه از خارپشت بزرگترست چون دشمن بدو رسد از ان خارها
که بر پشتش بود وبعضی مانند تیر بدشمن اندازد ودشمن را از خود باز دارد وچشم چپش در روغن زیت
جوشانیده در گوش چکانند طرشش ببرد زهره اش بر موضع موی بر آمدن مالند دیگر موی
بر نیارد واگر با کبریت ضم کرده بر بهق طلا کنند زایل گرداند سرزنش بریان کرده جهت
طحال بخورد شفا یابد کله اش حل کرده وسوده قدری یکدرم با آب بخورد سیاه عسر البول بخورد

آبش بگشاید خونش بر زخم سگ عقور گزیده طلا کنند و روی بشانند و از ایمن مرگ گرد
گوشتش دفع امراض از الفیل و جذام و برص و سبل و تشنج و دیگر بادها کند و بول
الفراش را مفیدست رماد پوستش با زفت آمیخته داء الثعلب را مفیدست خصیه اش
با عسل خلط کرده بخورند قوت باه دهد و دفع تب ربع و ناصور برد دلق معروف است
و بمذهب شافعی ماکول اللحم است دشمن اژدهاست گویند اژدها از آوازش هلاک شود
و چشم راستش صاحب تب ربع با خود دارد تب زایل شود و اگر چشم چپ دارد و معاودت
نماید خونش در بینی مصروع چکانند اگر خود نیم دانگ بود شفا دهد و دود مویش کبوتر و مار
و کژدم را بگریزاند پوستش پوشش است بر آن خفتن دفع بواسیر کند خایه اش در خانه
بسوزانند موش بگریزد دله ترکان برسق خوانند هر چند او را تر بنند فربه تر شود زراف
معروفست و ماکول اللحم است زیرا از شتر و گاو و گوسفند و بز کوهی متولد میشود گردنش از شتر طویل
و پوستش پیوسته پلنگ و دستها و پایهایش بگاو و دستهاش از پایهایش دراز تر و در
کتب حکما از نفع آن چیزی نگفته اند و آنرا جهت خوشی شکل صید کنند و تحفه به بزرگان برند
زرزور معروفست و ماکول اللحم پوستش پوشش است و در خواص ببلق نزدیکست سقنقور
از نهنگ متولدست چون از بیضه بیرون آید اگر مایل آب شود نهنگ باشد اگر مایل ریگ شود
سقنقور باشد بسوسمار مانندهاست طبعش گرمست بدرجه دوم و تر باول قوت باه را
مفیدست و اگر آنرا در بهار صید کرده باشند هیجان بقوت تر از آن دهد که در دیگر
اوقات اگر فربه بود همچنین بقوت تر باشد و جایش شکم و پالیش بهتر از دیگر اعضا
و کودکی که در خواب ترسد جزوی از اجزای سقنقور برو بندند ترسش زایل شود سلحفات
سنگ پشت را فرس کشف و باخه خوانند و ترک تاورجا فلیق باقه خوانند ممنوع الاکل است

شوت

طحال بنهند شفا یابد و اگر در خانه بنهند دفع هوام کند اسقوردیون سیر دشتی گرم و خشک
باول درجه و چهارم سده بگشاید و بول و حیض براند و کوفتگی عضلات ببرد و جراحات
بزرگ و ریشهای بد را نافع است اسقولوقندریون گرمست بدرجه اول و خشک بدوم سنگ گرده
بپاره کند و صلابت جگر ببرد اسکندروس بوی ناخوش از دهن ببرد اطریوس ایضا و شفای
اورام دهد افسنتیون گرم و خشکست بدرجه سیم سودا براند و بلغم تحلیل کند و سده بگشاید
و بادها بشکند اکیرنج گیاهیست درد دندان و معده را مفیدست اکلیل الملک گرم و خشکست
بدرجه اول ورام صلبه را نرم کند و اندامها را قوی گرداند و فضلات تحلیل کند
املج آمله سردست بدرجه اول و خشک بدوم رنگ موی را نیکوست و معده را قوت دهد
و دباغت کند و بوی زشت از دهن ببرد و تشنگی بنشاند و قوت دل دهد و دفع بواسیر کند
انجدان انگیان گرم و خشکست بدرجه سیم قوت باه دهد و معده و درد مار را مفید بود و بول
و حیض براند و خنازیر و بواسیر و داء الثعلب را مفید بود و تخم آنرا اسپتالیوس خوانند
بدرجه دوم گرم و خشکست و ادرار بول کند و بچه را زود از رحم زن بیرون آرد و صرع و فضلات
و اخلاط او جالح رحم را مفید بود و اصل آنرا محروث و صمغش را حلتیت گویند و آن انگژدست
گرم و خشکست بدرجه اول تب ربع و گزدم و سگ عقور گزیده و آماه و ملازه را مفیدست
انجره گرمست بدرجه اول و خشک بدوم تخمش با زرده خایه نیم برشت قوة باه افزاید و فرط
و خلط لطیف و غلیظ گرداند و بلغم لزج شده را ببرد و ریشهای خورد شده و مرطار را
مفیدست انیسون بادیان رومیست گرم و خشک بدرجه دوم تحلیل بادها کند سده جگر
و سپرز و گرده و رحم بگشاید بول و حیض براند و شیر بیفزاید و تب کهن را ببرد و تنگی
نفس را نیکوست بادآورد مانند خسکست و خارش دراز تر است گرم و خشکست بدرجه اول

وحیض ها

تحمش و ورام بلغمی و ضعف معده و درد دندان و گزیدن هوام را نیکوست **بادرنجبویه**
باد رنگبویه بعضی بادروج گفته اند گرم و خشکست بدرجه دویم بوی خوش کژدم را بکشد
و جرب و بوی دهن خوش کند و قوت معده و دل دهد و جرب سوداوی ببرد و خفقان
زایل کند و فواق بنشاند و تاریکی چشم را ببرد **پرسیاوشان** معروفست گویند که چون افراسیاب
سیاوش را بظلم بکشت از خون آن گیاه برست بدو باز خوانند برگش مثل گشنیز است
و ساق و شاخ و گل ندارد گرم و خشکست بدرجه اول طحال و بواسیر و آب گشادن مشیمه را
مفیدست خار ریزه و سنگ گرده را تحلیل کند **برنجاسف** گرمست بدرجه سیم و خشکست دوم و برگ
کوچک دارد و سفید و زرد ماننده افسنتین صداع بازدارد و زکام و شمیم و فتح سده و قروح
و اما سهار او رشتهارا هم مفیدست **برنگ کابلی** گرم و خشکست بدرجه سیم رطوبات را نشف کند
بلغم و سودا از معده بکشد و مفاصل از ان اخلاط پاک کند و حب القرع را بکشد **بزرقطونا**
معروفست بعضی فارسیان آنرا اسپغول خوانند سرد و خشکست بدرجه دوم آتش تب و زرد
بهمین درجه حرارت و تشنگی بنشاند و طبع نرم کند و اما سهار امفید بود **بزرک** خشک تخم سرد و
خشکست اسهال خون بازدارد و ریشهای امعا را مفید بود و سینه نرم کند **بسفایج**
گرمست بدرجه دوم و خشکست بسیم و سودا براند و قولنج ریحی بگشاید **بلبوس** گرمست بدرجه
دوم و خشکست اول شکلش مثل پیاز کوچکست مانند پیاز نرگس و برگش مانند گندنا و گلش
مانند بنفشه کلف و نشان قروح ببرد و قوت باه دهد و معده و اعصاب دهد
بنات وردان او جالب رحم و کلیه و ادرار بول و حیض و بواسیر را ببرد **بکاوچشم** بهار را بعضی عرب
گاو خوانند گرم و خشکست بدرجه دویم دماغ را مفید بود اخلاط غلیظ را تحلیل کند
و باد و ها را بشکند **بوداخشین** تریاکست همه زهرها دفع برص و جذام کند **بوزیدان**

گرمست بدرجه سیم و خشکست بدوم نقرس و مفاصل که از سردی بود مفیدست **بوش** بهترینش
درهندی بود سرد و ترست نقرس و آماسهای گرم را مفیدست **بوقیصا** نخ را جلا دهد و جراحات را
با صلاح آورد و مثقال از ان اسهال بلغم کند **بیش** گرم و خشکست بدرجه اول بهترین هندی باشد
نیم درم از ان زهر قاتلست پادشاهان کنیزک بچگان چهله را بدان پرورش دهند
اول در پیکن ایشان از ان گیاه بنهند تا با آن خوی کنند بس در فراش ایشان
بنهند بس بر بهند تا ببویند بس بتدریج بخورانند از بعضی جوی تا مثقالی میرسانند بس آن
کنیزک را تحفه بدشمن فرستند با او مباشرت کردن و مردن یکی باشد و موشی است
که از ان گیاه میخورد اجرای آن موش همین خاصیت دارد و طلای آن برص و جذام را زایل کند
اما پیش از دو دانگ نگار نشاید برد **تربد** گرم و خشکست بدرجه سیم و بهترینش حصی است
اخلاط غلیظ محترقه و امراض فالج و لقوه و برص و بهق را و جالب عصب را تحلیل کند شربتش از
نیم درم تا یکدرم نشاید خورد و شکلش نی مانند است **ترمس باقلا** مصری است گرمست بدرجه
اول و خشکست بدوم جلای رخ دهد و بهق و کلف زایل کند طبخه اش بر ریش و ربع و جرب
و موضع الم محترق الثیا ضماد کنند شفا دهد آتش در خانه بپاشند مگس بگریزد و کرم معده را
بکشد و باد را بنشاند و چند انکه در دفع ملخیش گوشته بهتر باشد **تنوآم** افتابه ستست
تودریج گرمست بدرجه دوم و ترست باول قوت باه دهد و اخلاط لزج از سینه پاک کند و آماسها
بنشاند **ترمونه** گرمست بدرجه سیم بول و حیض و اخلاط تلخ براند شربتش نیم درم نشاید لزنة
خورد **جعده** بعضی آنرا فولیون خوانند و آن نوعیست از سلق گرم و خشکست بدرجه
سیم فتح سده و تحلیل اخلاط غلیظ و ادرار بول و حیض و دفع درد بن و حب القرع را
مفیدست دودش هوام را بگریزاند **جنطیانا** مانند سیرست و سردست بدرجه دوم و خشک

باول قوت باه را نیک بود حلبان مانند ماش است و سرد بدرجه اول و خشک بدوم
اخلاط سودای فاسد انگیزد جوز ماثل سردست بدرجه چهارم و تر بدوم و مخدرست
و مالیخ را مضر بود و بدان استعمال نا کردن اولیست خاج خارتر نجبین قرا و نه گوشت
خوانند تخم خربزه با او پیوند کنند ثمره نیک شیرین دهد ترنجبین گرمست بدرجه اول و به تری
معتدلست سعال و تشنگی و درد شکم را مفیدست و حرارت نشاند و اسهال برفق آرد و برای
اندام آورد خاشا گرم و خشکست بدرجه سیم برکش کو حکت و گلش با سرخی زند قوت
روشنی چشم و حیض و بول ابراند و تنگی نفس را نیک بود و آماه بلغمی تحلیل کند و سده در و
بگشاید حب الملم گرمست بدوم و تر باول منی را بیفزاید و باه را قوت دهد و آماه معده و سپرز را
مضر بود حب النیل صاحب منهاج گوید کا ز بره هندیست گرم و خشکست بدرجه سیم سودا و بلغم
براند حربل سپند گرمست بدرجه سیم و خشک بدوم اخلاط غلیظ از بدن اخراج کند و صبر را
جلا دهد و قولنج و مفاصل را مفید بود و تخمش لبر کرا غشته در خانه بیا شند مگس بگریزد و سینه
نشف دفع رطوبات کند و بادها از معده براند و درد و دفع چشم و سوختن مجربست خبک
کند گرم و خشکست بدرجه اول و فتروح و باه و عسر البول او قولنج را مفیدست و تراشش
دفع زهر قاتل کند آبش در خانه بپاشند دفع کیک و دیگر هوام بکریزد خندقوق ریواسی است
گرم و خشک بدرجه دوم بویش مار را بگریزاند عصاره اش تاریکی چشم زایل کند
و صرع و درد گلو و خناق را ببرد و تخمش قوت باه دهد و ادرار بول و حیض کند و سردی معده
بگرمی بدل کرداند و درد پهلو و رحم و مثانه را مفیدست و اما از تخم و برگش از هر یک سه عدد
بیش به خوردن حنظل معروفست گرم و خشکست بدرجه سیم هندیاش علقم و تخمش حبطا خوانند
و حنظل مانند دستنبوی باشد طون در غایت تلخی فتح سده کند و او حاج طحال ابرد و زخم را نافع بود

و گزیدن کلب عقور و هوام را مفیدست برگش در خانه بپاشند پشه بمیراند و اورامش خام
و نقرس و داء الفیل و عرق النسا و فالج را مفیدست و اصلش را که حیطاما خوانند گرم
بدرجه سیم و خشک بدوم فتح سده کند و طحال بگشاید و ادرار حیض و بول کند و بهق ببرد
و از آن زیادت از نیم درم نتوان خورد و دود وی عقارب را بگریزاند حی العالم سرد است
بدرجه سیم و خشک بدوم رتیلا گزیده را نیک مفیدست و اخلاط با ستفراغ از قعر بدن آرد
خانق النمر بویش پلنگ و گرگ و خوک و سگ و دیگر سباع و عقرب را از غایت تیزی
هلاک کند و بواسیر را مفیدست خبازی پنیرک ملوکیه نیز گویند سردست بدرجه اول و تر بدوم برگش
بتب بهم آید و بر ورکشوده شود و جرب و زنبور گزیده را مفیدست با نمک با سور را ببرد و تخمش
و دفع زهرست و رتیلا گزیده را نیکوست سرو سینه نرم کند و آماه حاره ساکن کند و سرفه
بنشاند حزنبق برگش مانند درخت خبازست گرم و خشکست بدرجه اول بهق و برص را مفیدست
و قوت باه دهد و جرب را نیکوست بویش پشه و کیک و دیگر هوام را بکشد و آنرا با چربی
سرشته بخورد موش دهند بمیرد و امساک طبع کند و او حاجب باشد خشرم قروح چشم و دیگر اعضا
و دفع اشک را مفیدست خصی الثعلب گرم است بدرجه دوم و تر باول برگش بن بود
ثمره اس خصی الثعلب است تشنج و فالج را مفیدست و در مدت قوت باه و خاصیت سقنقور
دارد و خاصه چون با شراب خورند خاصیت باه خصی الکلب بطبع مانند خصی الثعلب است اما این را
برگ بالا و برگ زیر بود اورام بلغمی احل کند و قروح پاک گرداند و بواسیر بگشاید تازه وی
قوت باه دهد و خشکش نقصان آورد و بعضی بر آنکه گفته اند خطمی معروفست گلش بهر رنگی
بود و بسیار بقا باشد و عروقش چند سال بر جا ماند طبعش سرد و ترست بدرجه اول با برگ
طلا کرده بهق زایل کند آبش عسر البول عسر الولادة را مفیدست بن موی سخت کند

وحطمی رومی دفع هوام کند و مثقالی از ان دافع قولنج بود خلنده از مصنوعات سعد است
خم خم رنگ موی را نکوست مشام بگشاید و فضلات باستفراغ برآورد و باد ها بنشاند
و قبض آرد و سیاه ارزوی پاک کند و جرب و نوکام را مفید بود ختم الادواق بگرمی و سردی
معتدلست و خشکست بدرجه سیم با زهرها مقاومت کند خنثی برکش مانند کند ناست
واصلش مثل پیلو نر طبعش بگرمی و سردی معتدل و خشکست بدرجه دوم داء الثعلب و بهق
و قروح خبیثه و یرقان و ادرار بول را مفیدست حبن بوا گرم و خشکست بدرجه سیم معده
و جگر سرد را گرم کند و بر هضم یاری کند دادی دانه ایست مانند صنوبر که از ان دراز تر
گرم و خشکست بدرجه دوم قابض است او حابس بیرون و استحاره و بواسیر و اسهال سودست
درونج درونه گرم و خشکست بدرجه سیم بادهای غلیظ تحلیل کند و او جالی رحم را که از
سردی می بود زایل کرده اند و کژدم گزیده را مفید بود دند مانند فستق و خروج می شده
گرم و خشکست بدرجه چهارم و مسهل تامست و از ان بلجه و یا دو حبه بیش می خورند
دوسر بعضی آنرا الزن خوانند برگش برگ کنه ماند و در گرمی و سردی معتدلست و خشک بدرجه
دوم اورام و داء الثعلب را مفیدست و باسهال کرم شکم فرود آرد دوا نشین اهمرست
دینارجوبه ثمر و اش زوفا خوانند گرم و خشکست بدرجه سیم او جالی سینه و پهلو و ضیق النفس را
نافع بود و ادرار بول کند و کرم شکم بکشد و لرزه و رعشه را دفع کند و زوفا بران خوار بود
که بر نسیم میش پالی باشد گرم و ترست بدرجه دوم همه صلابتها ببرد و خاصه از ان او جالی جگر
و مثانه و گرده و رحم دو دبرد گرم و خشکست بدرجه دوم آماسهای جگر و معده و رحم را مفید بود
دم الحیل سردست بدرجه اول و خشک بدوم با دستق و زیادتی حیض و خون رفتن از مقعد
دفع کند دهن بیخ گیاهیست گرم است و خشک بدرجه سیم الخصای سرد شده را گرم کند

مطالعه رغبت صدوسی و بیخ بحر بر سبیل حروف نوشته میشود ارمیونی سنگ سفیدست مخطط تا زرق
و در شکل مخمس باشد چندانکه بشکنند باز هاش مخمس افتد بروم بیشتری باشد حامل ارمیونی را
نظر مردم مهیب نماید کحلش سبل از ایل کند افرنجش در معدن زرنیخ بود مثقال از ان بر نجاح
مثقال بهند سفید و نرم شود و افرنجش پالحق کرده چون بر مردم پاشند در دو نبایند اقلیمیا
ذهبی و فضی کالا باشد ذهبی در معدن زر بود چون جوهر زر در بوته بگدازند و جواهر دیگر که هم در ان
معدن بوده باشد از زر جدا شود و جسمی گردد آنرا اقلیمیا خوانند لونش مانند آبگینه بود و خشکست
بدرجه سیم و بحرارت و برودت معتدل بدر امفیدست و حاض العین را ببرد و نزول آب را
مانع شود و ریشها را باصلاح آرد و اقلیمیای فضی نیز همین موجب از معدن نقره حاصل شود
و همین طبع دارد و ریشها و جرب را مفیدست باهت سنگ سفیدست مانند مرقشیشا صاحب عجایب
المخلوقات گوید که چون نظر آدمی بران سنگ افتد چندان خندان شود که بمیرد و در مدینه النحاس
دیوان بفرمان سلیمان علیه السلام از ان سنگ شونی ساخته اند تا بدین سبب بنی آدم بدانجا نتوانند رسید
و نوعی سیاهست چند گنجشک که آنرا فرفر خوانند چون بران سنگ نشیند این خاصیت میرسد
از ان سنگ برود فسبحان من خلق الاشیاء بالحکمة و بعضی گفته اند کوه سنگ باهت جز در
زمین مدینه النحاس نیست و بازوی آن مدینه بدان سبب دروازه بلند برآورده اند و در
حوالی آن کوه کشیده تا آن سنگ از نظر مردم محجوب شود و مضرتی نباشد و نرسانند و
چنانکه از ان سنگ لذتی عظیم است والعلم عند الله تعالی بورق بوره مانند نمک است چند
نوع است ۱ بوره ارمنی ۲ بوره زرگران ۳ بوره خبازان ۴ بوره زراوندی که بسرخی زند
۵ بوره کرمانی ۶ بوره مغربی و الوانش بسیارست و طبع همه گرم و خشک بدرجه دوم حاصلش
جرب و برص و دمل و استسقا و بیاض العین زایل کند و اثر آن از بیرون بکار برند بهتر بود از درون

تدمر سنگی سفیدست مانند رخام بر ساحل بحر اندلس پیدا شود و جای دیگر نیست و از بهر خاصیت آنست
که بوی دودش در حال آدمی را هلاک کند تنکار از جنس نمک است و طعم بورق دارد و بر سواحل بحر
باشد و مانند سبیکه زر باشد و ندا انزالغایت سفیدست و در حال جمع نشاند توتیا
در عجایب المخلوقات گوید از معدن نقره حاصل شود و بر شکل اقلیمیا و بالوان بود و در بحر
نیز باشد و در تنقیح نامه ایلخانی گوید که از معدن سرب خیزد و از بخار سرب متولد شود و در
دیگر کتب آمده که از اعاجم و معادن نیز هست طبعش سرد و خشک است بدرجه سیم بوی نشت
از اندام آدمی زایل کند و تنقیه رطوبت را مفید بود و وحش سرطان را زایل کند جالب النوم سنگی سرخی
صافی است چنانکه در شب چراغی خود را روشنی دهد حاملش خواب بسیار کند و اگر در زیر بالین
خفته نهند تا بر ندارند بیدار نشود جاذی سنگی سرخ است از بلاد هند آورند و او را نفط سیاه
انگشت تا سرخی تمام از و برود و آن را در مس مالند همرنگ زر شود و آن سنگ خاص از هندست
جص خاک رنگ آمیز است که بقوت آفتاب کج شود و در عمارات بکار برند طبعش سرد و خشک
بدرجه سیم سرکه آغشته بر فرق نهند رعاف باز دارد حجر ابیض اگر بر محل آن زرد بود حاملش
صادق را از کاذب فرق کند و اگر سرخ بود کارهایش روا بر آید و اگر اغبر بود یعنی میش رنگ بود
کارساز مردم بود و اگر آسمانگون بود خوش دل بود و اگر سبز بود نهالش زود بر آید و ثمره نیکو دهد
و اگر سیاه بود زهر برو کار نکند حجر احمر اگر محلش سفید بود کار حاملش زود بر آید و اگر سیاه بود
فصیح شود و اگر زرد بود در چشم مردم حقیر نماید کرده و اگر اغبر بود بمراد فیروز شود و اگر سبز بود سلاح
حجر اغبر اگر محلش سفید بود چون او را در رکوی یا کیسه در حفره نهالی دفن کنند آن نهال زود در آید
و اگر سیاه بود حاملش مالدار شود و اگر زرد بود فوتش موافق طباع مردم باشد و اگر سرخ بود
در نزد مردم گرامی بود و اگر اغبر بود سر رنجور را که بدان تداوی کنند شفا یابد حجر ارمنی لاجوردی ارمنی

نفط

بروکار نکند

زنگ دانه باشد که سحق کرده ریش رعاف ببرد و چشم روشن کند مجربه اش خفقان و ضیق نفس ببرد
لصف کبر گرم و خشک بدرجه دوم در غذاهای بیشتر باشد عرق النسا و فالج و جذام و بواسیر و القولنج را
و تحلیل اخلاط و بهق را مفیدست آبش در گوش چکانند کرم گوش را بمیراند لوبیا معروفست بعضی گویند
گرم بدرجه اول اکلش اخلاط ردیه نماید و بچه مرده از شکم بیرون آرد و خون نفاس پاک تن
و رنه کند و ادرار بول آرد اما معده را مضر بود ماش معروفست بعضی عرب انزاج خوانند سرد و
خشک بدرجه اول روئیش بمیشه و درد اعضا بنشاند اما قوت کم کند و دندان ضعیف گرداند
ماش هندی را قلت خوانند گرمست بدرجه چهارم بول سنگ مثانه و گرده پاره کرده بیرون آرد و
و شروح آنرا استعاده بانخواه معروفست و گرم و خشک بدرجه سیم نظر و رنگ رخ را زرد کند اما
بهق را و برص را و گزدم گزیده و دفع باد و پیچش شکم و تقویت معده و جگر را مفیدست و ادرار
بول و حیض کند و سده بگشاید بفتابج معروفست گرم و خشک بدرجه دوم کرم دراز معده را
بکشد و قوت معده دهد و فواق بنشاند و قوت باه دهد و منی بیفزاید و اگر زن بر خود گیرد
پیش از مجامعت آبستن نشود و عصاره اش با مر که خون باز دارد و از روی حجامی آرد و اگر
با انار خورند سیفه ساکن شود بلیون مارچوبه گرم ترست بدرجه اول قوت باه دهد و منی بیفزاید و سده
بگشاید و آب برگش لختی درد دندان و پشت عرق النسا و قولنج ریحی را مفیدست اصلش جوشانیده
عسر البول و عسر الحبل را نیکوست و اگر شراب برند دفع رتیلای زهر کند بسیار خوردنش قی آرد
هندبا کاشنی صحرایی و بستانی باشد سردست بدرجه دوم و مرد باول از امیر المومنین علی کرم الله وجهه روایتست
فی کل ورقة من ورق الهندبا وزن الحبة من ماء الجنة بستانی رد حاره و نقرس و صفرا و حرارت
معده را تسکین دهد آبش خفقان و یرقان را دفع کند و صحرایی را طرخشقون خوانند سرد بست
و خشک بدرجه اول جاذب العین و گزدم و زنبور گزیده و برص و تب ربع و درد دندان را نیکو بود

عرب انزاج خوانند

دوم

واگر غره ماه یکشنبه بود در حالت زونیه بلال کاشی با گوشت اسپ بخورد اگر خود فرض
یکساله بود برود و دیگر معاودت نکند بقول صاحب الملفوظات **الادویه** بهرحه بهمه وقت
نشاید خورد و ازان اندکی از برای دفع مرض ورنجی خورند اگرچه بدن را غذا نیز دهد انرا
ادویه انگارند نام اکثرش بزبان یونانی و عبریست و بدیگر زبانها نیز مشهور شده اغلبش بزبانی
عربی و فارسی نام دارد و ازمشهورات است بر سبیل حروف صد و هفتاد و پنج را یاد کرده شد
اذخر گرمست بدرجه سیم وخشک باول قوت معده و تحلیل آماس معده و جگر وکرده کند و اول
حیض بگشاید و سنگ مثانه خورد کرده بیرون آرد و درد دندان که از سردی بود ببرد
اذان الفار سرد و ترست بدرجه اول گیاهی کوچک و برگ نازک وتشبیهش روی زود خورش
پرستو بود و گلش لاجوردی زرد و آسمانگون باشد اما نخاره و حمره و رمد و لقوه و جراحات
و صرع زهر افعی را مفیدست **آذریون** معروفست و در غایت سرخی بود و بر بیخش نشان سیاه بود
دوالثعلب و عرق النسا و دفع زهرها را مفیدست واگر آنرا زن حامله بخود برگیرد بچه بیفکند
واگر آبستن نبود بعد از انکه بخود برگرفته مرد با او دخول کند حامله شود **اردقان** مانند کبریت
بوی تیز دارد و بطلا از بوزگزیده و اورام حاره را مفیدست **اسارون** گرمست بدرجه سیم
وخشک بدوم دفع سده و جگر و سپرز کند و علل از اعصاب برد و ادرار حیض و بول کند
ورطوبات که بر طبقه قرنی بصر بود بصلاح آورد **افرنش** گرم و خشکست بدرجه دوم نخستین
وباد العنق را مفیدست **افطیموس** گرم و خشکست بدرجه اول سده بگشاید و اخلاط غلیظ
رقیق گرداند سودا و بلغم باسهال بیرون آرد و صرع و ماخولیا ببرد و چون بر بند آتش بهمزاید
معین بود **اصقیل** مرگ موش گرمست بدرجه سیم وخشک بدوم صرع و عرق النسا و سستی
گوشت بن دندان و روشنی چشم و استسقا و یرقان را مفیدست واگر جهل و یکروز حب

وخواص هریکی یاد کنیم **الذهب** زر طلا را ترکان آلتون خوانند و آن پاینده ترین جوهریست از فلزات
در یکه ازست و بآتش سوخته نگردد و بخاک ریزیده نشود و بزرگترین نعمتی است که حق تعالی بیکان
ارزانی داشته است و سبب قضای حوائج جهان گردانیده و در ادخار آن و نقره کرآن نیز
سبب قضای حوائج مردم است منع فرموده قوله تعالی **والذین یکنزون الذهب والفضة**
ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم وقال النبی صلی الله علیه وسلم ادیت فلیس بکنز و شعر
بجهم و درین معنی گفته اند **شعر** از عزیزی که سیم و زر باشد جایش اندر دل حجر باشد
بس بزخم کلنگ آتش تیز که ازان دیو بر حذر باشد آورندش ز سنگ خاره برون
تا ازو خلق بهره ور باشد در کف روسپی نمی افتد که ازان سنگ سخت تر باشد
و در مدح زر شعرا سخن بسیارست چنانکه میفرماید **نظم** در کار جهان گره کشا یا که زرست
واندر ره عشق رهنمایا که زرست گر مذهب اعتقاد فاسد نشدی من فاش بگفتمی خدا را
که زرست و منها الآخر **عبته** ای زر توی انکه جامع لذاتی مطلوب خلائق بهمه اوقاتی
مشک تو خدا نه ولیکن بخدا ستار عیوب قاضی الحاجاتی **طبع زر** گرم و ترست
بدرجه دویم خاصیتش تفریح دل و روشنی چشم و قوت مزاج دهد و دفع خفقان و رطوبات
صرع و حزن کند و بر دهن گرفتن بوی دهن خشک گرداند و زر آتش ندیده که خالص
از کان بیرون آورند این خواص بیش یابند **الفضة** سیم را گویند بعضی فارسیان نقره و ترکان
کمش خوانند نزدیکترین جوهریست و او چون زر قاضی حاجاتست و منفعتها و عام ترست
اما زود زوال پذیرد و با دویه حاره سوخته گردد و از کثرت نهادن خاکستر شود و طبعش
معتدلست بسردی و خشکی مایل خاصیتش قطع رطوبات نیح کند و آبله بگشاید
و خفقان و بواسیر را دو تقویت دل حبث الفضة قروح و خارش جرب را مفید بود

قوله

منها قول الحریری **شعر** اکرم به اصفر راقت صفرته
جوّاب آفاق ترامت سفرته مأثورة سمعته وشهرته
قد اودعت سر الغنی اسرته وقارنت نجح المساعی خطرته
وحببت الی الانام غرته وحق مولی ابدعته فطرته
لولا التقی لقلت جلت قدرته ومنها قول واحد فی ذم
وجریدی در هجو زر گفته است **شعر** ساله من
خارج کاذب اصفر ذی الوجهین کالمنافق

فردوسی
ورت هست رو ره روزنی
ورم زرسیت را رو زن

الماز منیتی معروفست لونش سیاهی که با سرخی که زند طبعش گرم و خاصیتش لقوه را مفید بود
و مر موی که بمناشش از آن بر کنند و بر آنجا روغن مالند دیگر نبت نشود النحاس مس را
ترکان باخیر و مغولان جس خوانند و با نواعست یکی سرخ صافی دوم سرخی که با زردی زند
سیم سرخ که با سیاهی زند طبعش گرم و خشک باشد بدرجه دویم خاصیتش اوراض
چشم و دفع رفتن اشک و آمدن خون از زخم و دفع افزونی گوشت مفید است و از ترش
ماکول ترشی و حلویات در آنجا پختن و خوردن سبب وقوع امراض و اسهال و سرطان
و طحال و کبد و فساد مزاج باشد الرصاص قلعی را فارسیان ارزیز نیز خوانند و ترکان
قرقشون گویند چند صنف است بهترینش سفیدی اند و خام صافی دیر گدازند بود طبعش سرد و تر
بود بدرجه اول خاصیتش اماس معده و خایه و پستان و مرض سرطان را سحوقش دفع کند
و با خود داشتن از احتلام متواتر امان دهد و از آفت ایمن ماند و طوقی از آن در بیخ
درخت کنند ثمره بسیار دهد و از آفت ایمن باشد رخ را جلا دهد و روشن گرداند و آن سفید آب است
که زنان بکار دارند الحدید آهن اترکان دمور خوانند کم قیمت و بسیار فایده است هیچ
صنعت بی آلت حدید نتوان کرد و هم چنانکه در قضای حوایج که مدار جهان بر آن است
حراست ملک و خرابی ملک در آهن است و حق تعالی فرموده و انزلنا الحدید فیه بأس شدید
و منافع للناس طبعش خشک بدرجه چهارم خاصیتش آبی که آهن بدو سرد کنند بیرون شده
و رطوبات را نیک بود و خبث الحدید سحق کرده و با سرکه جوشانیده در گوش چکانند ریم
کهنه بیرون آورد و زنگار آهن قابض است زهاد [illegible] شش خون حیض بازدارد الاسرب سرب را
طبعش سرد و ترست بدرجه اول خاصیتش نقره بدان پالوده کنند الماس [illegible] از آن شکسته گردد
و ورق طلا جهت نسخ و نخ جز بدان قطع نتوان کرد و در امراض خنازیر و غدد و دمل [illegible]

جنبنده بود و آخرش بوزینه است که پیراهیات آدمی است و اسب و فیل که فهیم اند و گفته اند
آخر نوع نسناس است که بشکل و هیات آدمی دارد و نطق و عقل ندارد و مرتبه انسانی
اعلای آن مراتب است و حد کمال و اردو شرحش در مقاله دوم خواهد آمد اما قول اهل
شرع مخالف این قولست و گویند اگر چه این معنی در صورت تکوین معدنیات و نبات
مسلم شاید داشت در تکوین حیوان و انسان مسلم نیست زیرا بدین دلیل بایستی که الی الآن
واسطه نر و ماده حیوان و انسان پیدا می شدی و نمیشود و این معنی دلیل و حجت آنست که
مجموع کاینات و تمامت موجودات پدید آرنده و آفریننده و فعال لما یرید ست که او را
هیچ شریک و معاون متصور نیست و هیچ سبب و آلت محتاج نمیشود هر چیز که خواهد از
عدم بوجود آرد و چنانکه خواهد کند و چنان باید که او کند چنانکه گفته اند بیت هر چیز که هست
آنچنان می باید ◦ وانچیز که آنچنان نمی باید نیست ◦ تعالی الخالق عما یقولون الظالمون
علوا کبیرا اکنون در ذکر موالید ثلثه سه مرتبه یاد کنیم بعون الله تعالی و مرتبه اول در معدنیات و آن
[illegible] جنس است فلذات و احجار و ادهان و از احساسی متولد میشود که نمو ندارد و بخاری و دخانی
باشد و در زمین محتبس گردد و بر آن زمان بسیار بگذرد و جسمی گردد و آن جسم یا قوی ترکیب بود
از آن کاری نیاید از امتداد زمان باید یا قوی ترکیب شود یا منطرق باشد یا نه اگر منطرق
باشد فلذات بود و اگر نه نرم بود یا سخت اگر سخت بود احجار باشد و اگر نرم باشد ادهان
باشد جنس اول در ذکر فلذات و آن هفت جوهر است زر و نقره و مس و قلعی و آهن و خارصینی
و سرب و بعضی روی و برنج و هفت جوش اگر چه گدازنده اند اما مصنوع اند نه کانی و بعضی زیبق را
از فلذات شمارند و آن درست نیست زیرا که زیبق اصل و مایه فلذاتست و از جمادات
و فلذات سبعه از گوگرد و زیبق حاصل میشود و بکثرت صحبت و مداومت قوت عناصر اربعه

اگر زمین ریگناک و کوهستان بود و جرم کبریت و زیبق هر دو صافی و مساوی باشند و کبریت احمر بود و با هم اختلاط تمام کنند چنانکه گرمی کبریت در زیبق و تری زیبق در کبریت موثر شود و حرارت معدن هر دو را نضج مساوی دهد و سردی و خشکی بدان راه نیابد بطول زمان آنرا زر طلا جابر گرداند و اگر این صفات حاصل بود اما اگر کبریت سفید بود نقره گردد و اگر این صفات حاصل باشد اما پیش از آنکه منعقد گردد نقره شود سرمای بدان رسد خارصینی شود و اگر زمین کانی صافی و کوه بود و زیبق صافی باشد و کبریت مکدر بود و در قوت محرقه باشد او را بسوزاند مس شود و اگر این صفات حاصل بود اما در کبریت قوت سوزانندگی نباشد قلعی گردد و اگر این کبریت و زیبق هر دو ردی باشند و قوی ترکیب آهن شود و اگر ردی باشند و ضعیف ترکیب اسرب شود و گفتیم که روی و برنج و هفت جوش مستعملات ترکیب روی سرخ از مس و اسرب و ترکیب روی سفید از مس و قلعی و اسرب و عجب آنکه در هر سه جوهر نرمی غالبست و با آمیزش جوهر خشک بیرون می آید و ترکیب برنج از مس و قلعی است و بهترین برنج دمشقی بود و آن بزرنیک مانند و است و بر محک جهار و آنکه عیار او را دو امتحان جز بدو نیابتوان کرد که مجاورت توتیا سیاه شود و از همه فلزات بعد از زر و نقره هیچ بهتر از برنج نیست و ترکیب هفت جوش از زر و نقره و خارصینی و مس و قلعی و اسرب و آهن است و آنرا بدین سبب هفت جوش خوانند که از هفت فلز میسازند اما چون در ایران خارصینی معدوم است آنرا از شش فلز دیگر سازند بعضی آنرا طالیقون خوانند و بعضی گویند طالیقون مس معلوم است و در تفاوت وزن فلزات مستوی الحجم است چنانکه گفته اند بیت

شش فلز مستوی الحجم را چون برکشی ❁ اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه

زر و لکن اسرب و بعد از زیر جلی نقره بعد آهن یکی مس و شبه صفر ما اکنون از طبایع

و جاریست کوه سراندیب از مشاهیر جبالست و بر جزیره سیلان بر بحر هند واقع است و در عجایب المخلوقات آمده که آنجا که مهبط آدم علیه السلام بزبان هندی و هر خوانند از همه جبال آن حدود بلند ترست و چند روزه راه در بحر توان دید اثر قدم آدم علیه السلام بر آن سنگ پیداست از انگشت بزرگ پای آنحضرت تا پاشنه هفتاد گز بود و همه روزه برق جهد و سحاب بود و باران بر آنجا بارد و گرد از روی آن شوید و مردم آن را متبرک میدانند و در آن حوالی معادن یاقوت و بیجاده و بلورست و در آن زمین پارهای الماس بسیار در آن ریخته باشد و عقارب و افاعی در آن زمین بسیار باشند و بر آن کوه چوب عود و دیگر عطریات و دانه مشک و زباد و اکثر حشایش الجاد و ادویه است و در آن بحر غوص لولوست کوه سهند با آذربایجان بلاد تبریز و مراغه و نخجوان و اوجان در حوالی آنست بیت و نخجرسنگ بود قله اش احیانا از برف خالی شود الحال قرار اسعد سالار اسامه بن شریک صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم کوه طرک بر و معدن نقره است اما چندانکه بر و خرج کنند هم چندان باز میدهد و سودی نکند بدان سبب کار نمیکنند کوه قاف در معجم البلدان آمده که کوه عظیم است بگرد دنیا در آمده و از و تا آسمان مقدار یک قامت است بلکه آسمان بر و مطبق و سوره قاف اشارت بدوست و خضرت او از زمرد است و کبودی هوا از عکس لون اوست و ماورای آن عوالم و خلایق است که حقیقت جز خدای نداند و در بعضی تفاسیر گوید که از فردوست و در عجایب المخلوقات و معجم البلدان آمده که بیخ کوهها است با او پیوسته است حق سبحانه و تعالی را با قومی که غضب بود و خواهد که بدیشان زلزله فرستد و فرشته که بر کوه قاف موکل است بارک بیخ آن کوه مطلوب را بجنباند و در آن زمین زلزله افکند والعهدة علی الراوی و چون

کوه قاف اصل کوهها نهاده اند اگرچه این روایت از عقل دور است اینقدر شرح آن

نوشته شد در حدود **کوه کرمان** در عجایب المخلوقات آمده که در وی سنگی است

که چون [illegible] زر دیگر د وانجای همه بکار میدارند و هم بران کوه معدن نقره است

کوه گلستان بموضعات فرسنگی در فرسنگی است در وی گلهای خودروست و خوشبوست گویند

که در زمان سابق آنرا ملاحده تصرف کرده اند و نزهتگاه ایشان بوده **کوه نمک لون**

در میان آوه و قم از خاکست و با هیچ کوه پیوسته نیست و از غایت شوره کی برف

بران قرار نگیرد و بر فرازش نتوان رفت که با فرو رود و با این هنرهای نمکی از انجا آید

که بلخ بوده و دورش سه فرسنگ بوده و بر وی هیچ آب و رستنی نبوده و از ده فرسنگ پیدا است حد

فصل سیم در ذکر معادن در اول کتاب شرح تکوین موالید گفته شد که معدنیات

سه جنس است فلزات و احجار و ادهان و سبب تولد هر یک در ذکرش یاد کرده شد

اکنون ذکر معادنش که در کدام ولایت است انجا بر بابت یاد کنیم **باب اول** در فلزات

بعضکانه **زر طلا** معادنش بسیار است و در گرمسیر بیشتر بود و بهترین نیکوی جوهر و بسیاری

حاصل معادن مغرب است و بدین سبب زر مغربی مشهور باشد و بعضی گویند پیوسته در مغرب

اهل صنعت تعلیم کیمیای زر میسازند بدان سبب انجا بیشتری باشد معادنش در اندلس

بسیار است و معدن بالنجه بر زمین حبشه حاصل نیکو دهد معدن مغاره مابین مصر و نوبه

و حبشه و بحر قلزم معدن نیکو حاصل است معدن [illegible] شکوه زر معدن [illegible] نوات

حاصل فراوان است چنانچه اکثر کارفرمای آن از زر و طلا بود و معدن مابین نجار امعدن کوه

سمرقند معدن کم زحمت بسیار فایده معدن [illegible] و دامغان آنرا کوه زر خوانند طلا پارها در میان

خاکی باشد خاک را می شویند تا طلا از وی جدا میشود و اکنون در ایران [illegible] معدن

۱۳۰